

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۳/۳۴۸

شماره پرونده: ۳۴۸-۲/۱-۱۴۰۳ ح

استعلام:

در پرونده‌های ملکی (دعاوی مالی غیر منقول) هزینه دادرسی بر اساس ارزش منطقه‌ای موضوع تبصره ۳ ماده ۶۴ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و مصوبه شماره ۵۴۸/۵ مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ شورای برنامه‌ریزی دادگستری استان به میزان چهارده درصد ارزش معاملاتی ملک محاسبه و وصول می‌شود؛ از آنجا که در سال‌های گذشته برخی افراد هزینه دادرسی را مازاد بر مصوبه مذکور به حساب درآمدی قوه قضاییه واریز کرده و استرداد مازاد پرداختی را درخواست می‌کنند؛ خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با توجه به سیاق قسمت دوم بند «ج» ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی که مقرر داشته است: «در دعاوی مالی غیر منقول و خلع ید از اعیان غیر منقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته مالی همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید؛ لکن از نظر هزینه دادرسی، باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود.» و با توجه به بندهای «الف» و «ب» ماده ۶۴ (اصلاحی ۱۳۹۴) قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در دعاوی مالی اموال غیر منقول؛ اعم از آنکه نسبت به عرصه باشد و یا اعیانی، هزینه دادرسی باید مطابق ارزش معاملاتی املاک تعیین شود که به ترتیب مندرج در تبصره ۳ ماده ۶۴ قانون اخیرالذکر و بر اساس مصوبات هیأت وزیران تعیین می‌شود؛ بنابراین هرچند در حال حاضر مصوبه شماره ۱۰۹۷۷۹/ت/۶۱۳۴۱ هـ/مورخ ۱۴۰۲/۶/۲۲ هیأت وزیران، مأخذ محاسبه سایر عوارض و وجوه موضوع تبصره ۳ ماده ۶۴ قانون یادشده را معادل چهارده درصد ارزش معاملاتی دانسته است؛ اما برای محاسبه ارزش معاملاتی املاک در سنوات قبلی باید به مصوبات هیأت وزیران مربوط به همان سال مراجعه شود

و استرداد وجه موضوع استعلام صرفاً در صورتی امکانپذیر است که با لحاظ مقررات حاکم در زمان پرداخت احراز شود وجهی مازاد و بر خلاف مقررات اخذ شده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۳۴۷

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۶۸-۳۴۷ ع

استعلام:

آیا تمامی خودروها اعم از سواری و غیر سواری مانند وانت‌ها و تمامی خودروهای سنگین، مشمول تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۸ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ می‌شوند یا نصوص مذکور فقط خودروهای سواری را شامل می‌شود؟

پاسخ:

با توجه به این که فلسفه وضع ماده ۸ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، حمایت از عامل بروز خسارت در قبال تردد خودروهای لوکس بوده که در خصوص خودروهای باری و ماشین‌آلات کشاورزی و صنعتی و دیگر خودروهای غیرسواری فاقد مصداق است و نیز با لحاظ آن که حکم مقرر در تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۸ این قانون استثنایی بر قواعد عام مسؤلیت مدنی است و باید به نحو مضیق تفسیر شود، لذا تبصره‌های یادشده صرفاً در خصوص خودروهای سواری قابلیت اعمال و اجرا دارد. شایسته ذکر است دستورالعمل نحوه تعیین خسارت موضوع تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۸ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۶/۵/۲۹ شورای عالی بیمه با اصلاحیه مورخ ۱۳۹۸/۶/۱۳ همان مرجع؛ با لحاظ دادنامه شماره ۲۸۵ مورخ ۱۳۹۸/۲/۳۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، در مقام ارائه تعریف از خودروی متعارف و نامتعارف، تعاریف یادشده را به خودروهای سواری محدود کرده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۳۴۳

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۱۵-۳۴۳ ح

استعلام:

آیا سهامداری که سهام شرکت سهامی را خریداری کرده است، می تواند ابطال مصوبات مجامع مربوط به ایام پیش از سهامدار شدن خود را درخواست کند؟ آیا می توان استدلال نمود که سهامدار با لحاظ وضع موجود سهام را خریداری کرده و شرایط را پذیرفته است؟ آیا مرور زمان در این خصوص قابل پذیرش است؟

پاسخ:

به موجب ماده ۲۷۰ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، هر ذی نفعی می تواند ابطال عملیات و یا تصمیمات مجمع عمومی شرکت سهامی به لحاظ عدم رعایت تشریفات قانونی را از دادگاه صالح درخواست کند و از آنجایی که منتقل الیه سهام شرکت، قائم مقام انتقال دهنده تلقی می شود و تمام حقوق ناشی از سهام به منتقل الیه انتقال می یابد، در فرض سؤال، منتقل الیه در حدودی که ید قبلی وی حق ابطال عملیات یا تصمیمات مجمع عمومی به لحاظ عدم رعایت تشریفات قانونی را داشته است، حق اقدام دارد و تشخیص مصداق بر عهده مرجع رسیدگی کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۳/۳۴۱

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۳۴۱ کی

استعلام:

با توجه به صدر ماده ۴۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، آیا مسؤلیت عاقله با لحاظ ماده ۴۶۷ قانون مذکور بوده و صرفاً مسؤول پرداخت دیه جنایات‌های موضحه و بالاتر می‌باشد و نسبت به جنایات کمتر از موضحه؛ حتی اگر جنایت با بینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود، مسؤول نخواهد بود یا عاقله مسؤول پرداخت تمامی دیات، حتی کمتر از موضحه می‌باشد؟

پاسخ:

با عنایت به ماده ۴۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، برای تحقق مسؤلیت عاقله در پرداخت دیه، اولاً، جنایت ارتكابی باید از نوع خطای محض باشد؛ ثانیاً، جنایت با بینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود؛ ثالثاً، در صورت اقرار مرتکب به ارتكاب جنایت خطای محض، عاقله اظهارات او را تصدیق کند؛ رابعاً، با توجه به تصریح در ماده ۴۶۷ قانون پیش‌گفته، عاقله مکلف به پرداخت دیه جنایت‌های خطای محض کمتر از موضحه نیست. در واقع ماده مذکور، ماده ۴۶۳ قانون مورد بحث را تخصیص زده است و عاقله قانوناً مسؤولیتی در پرداخت دیه جنایت‌های کمتر از موضحه ندارد؛ حتی اگر جنایت با بینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۳/۳۴۰

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۴۰-۱۴۰۳ کی

استعلام:

چنانچه در راستای اعمال ماده ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری و تبصره‌های آن، دادگاه در خصوص مجازات اختلاس بیش از ۵۰۰۰۰ ریال مبادرت به تعیین مجازات انفصال دائم نماید، آیا پس از قطعیت مجازات اخیرالذکر، با اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری و گذشت شاکی خصوصی، قابل تبدیل به انفصال موقت می‌باشد؟

پاسخ:

با عنایت به نسخ صریح تبصره یک ماده یک و تبصره ۶ ماده ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ به موجب ماده ۱۵ قانون کاهش حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صورت فراهم بودن اقتضاء (گذشت شاکی یا مدعی خصوصی پس از قطعی شدن حکم و استیفای کامل حقوق مربوط و استحقاق محکوم) از جمله نسبت به «مجازات انفصال دائم» موضوع ماده ۵ قانون پیش‌گفته و تخفیف آن به «مجازات انفصال موقت»، فاقد منع قانونی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۳/۳۳۹

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۷۶-۳۳۹ ح

استعلام:

آیا رعایت مفاد ماده ۲ قانون مدنی در خصوص لزوم انتشار قوانین برای لازم‌الاجرا شدن آنها، در خصوص مصوبات هیأت وزیران مانند جدول میزان مبالغ مربوط به جرایم و تخلفات مندرج در قوانین مختلف الزامی است؟

پاسخ:

با عنایت به ماده ۲۸ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تصویب‌نامه شماره ۵۶۲۶۱/ت/۶۲۲۹۸ هـ مورخ ۱۴۰۳/۴/۴ هیأت وزیران در خصوص اصلاح میزان مبالغ مربوط به جرایم و تخلفات مندرج در قوانین مختلف موضوع ماده ۲۸ قانون صدرالذکر و با لحاظ تبصره ماده ۳۰ آیین‌نامه داخلی دولت مصوب ۱۳۶۸/۹/۸ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، تصویب‌نامه‌هایی که وضع قاعده حق و تکلیف می‌کند، در حکم قانون است و با اخذ ملاک از مواد ۲ و ۳ قانون مدنی باید در روزنامه رسمی منتشر شود؛ این مصوبات پانزده روز پس از انتشار لازم‌الاجرا می‌شوند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۰

۷/۱۴۰۳/۳۳۸

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۱۵-۳۳۸ ح

استعلام:

آیا در مورد مسئولیت متصدی حمل و نقل، مرور زمان موضوع ماده ۳۹۳ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ به قوت خود باقی است؟

پاسخ:

هرچند در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مرور زمان پیش‌بینی نشده و مطابق نظریه شماره ۷۲۵۷ مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۲۷ شورای محترم نگهبان موضوع مرور زمان در دعاوی حقوقی منتفی شده است؛ اما در مواردی که به موجب قانون خاص در امور حقوقی مرور زمان پیش‌بینی شده است؛ از جمله ماده ۳۹۳ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱، مادام که نسخ نشده باشد، مرور زمان به قوت خود باقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۶

۷/۱۴۰۳/۳۳۶

شماره پرونده: ۱۹۲-۳۳۶-۱۴۰۳ کی

استعلام:

با بررسی مواد ۱ و ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ و اصلاحات و الحاقات بعدی و دستورالعمل تعیین مصادیق تغییر کاربری غیر مجاز موضوع ماده ۱۰ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۸۵ مجلس شورای اسلامی (موضوع ماده ۱۱ تصویب‌نامه شماره ۵۹۸۷۹/ت/۳۷۱۱۰ مورخ ۱۳۸۴/۴/۱۹) آیا صرف دیوارکشی دارای وصف کیفری است؟ (در دستورالعمل مصوبه مذکور صرف دیوارکشی از مصادیق غیر کاربری است)

پاسخ:

چنانچه حصارکشی و دیوارکشی صرفاً به منظور حفظ و حراست اراضی زراعی و باغ‌ها باشد، جرم تلقی نمی‌شود و این امر به معنی تغییر کاربری نیست؛ اما اگر مرتکب به هدفی غیر از حفظ و یک‌پارچگی اراضی و به منظور احداث بنای و تغییر کاربری و یا تفکیک و قطعه قطعه کردن زمین‌های مشجر و مزروعی، اقدام به دیوارکشی کرده باشد، اقدامات وی طبق تشخیص مرجع رسیدگی‌کننده، جرم تلقی شده و برابر مقررات مجازات خواهد شد. در هر حال، تشخیص موضوع و تطبیق آن با قانون، بر عهده مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۳/۳۳۵

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۳۵-۱۴۰۳ کی

استعلام:

آیا دادگاه کیفری می‌تواند ضمن صدور رأی محکومیت کیفری در راستای رد مال آرای وحدت رویه شماره ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ و ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ را اعمال نماید یا نیازمند دادخواست و رعایت دیگر تشریفات قانون آیین دادرسی مدنی است؟ (... رد مال شاکی با رعایت آرای وحدت رویه مذکور صورت گیرد ...)

پاسخ:

۱- آرای وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۵/۷/۱۳۹۳ و ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ترتیب در مقام بیان لزوم پرداخت غرامت به مشتری جاهل به مستحق‌الغیر بودن مبیع (فساد بیع) و از جمله پرداخت کاهش ارزش ثمن و «کیفیت تعیین میزان غرامت» در مواردی که ثمن وجه رایج است، می‌باشد و از مباحث شکلی دادرسی نظیر لزوم یا عدم لزوم تقدیم دادخواست در پرداخت غرامت موصوف موضوع ماده ۳۹۱ قانون مدنی در پرونده کیفری منصرف است.

۲- بر اساس ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، دادگاه مکلف است مرتکب بزه‌های انتقال مال غیر و کلاهبرداری را علاوه بر حبس و جزای نقدی، به رد اصل مال نیز محکوم کند و منظور از «اصل مال»، حسب مورد اصل ثمن پرداختی یا مال موضوع کلاهبرداری است و شامل مابه‌التفاوت کاهش ارزش ثمن یا مال مورد کلاهبرداری نیست؛ شایسته ذکر است در فرضی که مال موضوع کلاهبرداری وجه نقد است، با توجه به مواد ۱۰، ۱۴ و ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری و آرای وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ و ۸۱۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مال‌باخته می‌تواند تحت عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم و با تقدیم دادخواست، محکومیت مرتکب بزه به پرداخت خسارات قانونی؛ از جمله مابه‌التفاوت ارزش وجه موضوع جرم را حسب مورد از دادگاه کیفری رسیدگی‌کننده به جرم و یا دادگاه حقوقی درخواست کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۳/۳۳۴

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۳۳۴ کی

استعلام:

برخی زندانیان به صورت رأی باز و بیرون از محیط زندان و تحت نظارت زندان مشغول به کار بوده و سپس به خانه‌های خود می‌روند. به عبارتی تا ساعت ۱۴ در محل تعیین شده کار کرده و سپس آزاد می‌باشند. در برخی اوقات محکومین رأی باز در محل کار خود حاضر نشده و یا بعد از رفتن به مرخصی در موعد مقرر به محل کار باز نمی‌گردند. با توجه به اینکه این محکومین در زندان حضور ندارند، چنانچه در محل کار حاضر نشوند و یا بعد از اتمام مرخصی اعطاء شده به محل کار بازنگردند، آیا مرتکب جرمی شده‌اند؟ آیا مشمول بزه غیبت از زندان موضوع ماده ۵۴۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) و تبصره آن می‌باشند؟

پاسخ:

به موجب تبصره ماده ۵۴۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) زندانیانی که مطابق آیین‌نامه سازمان زندان‌ها به مرخصی رفته و خود را در موعد مقرر بدون عذر موجه معرفی نمایند، فراری محسوب می‌شوند. مقررات مربوط به مرخصی محکومان نیز در ماده ۵۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری و مواد ۱۹۲ تا ۲۰۹ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ پیش‌بینی شده است؛ بنابراین توسعه رفتار مجرمانه مذکور در تبصره ماده ۵۴۷ یادشده نسبت به محکومانی که در اجرای شق ۶ بند «ب» ماده یک آیین‌نامه پیش‌گفته در مراکز حرفه‌آموزی، تحصیل علوم و فنون و اشتغال یا زندان باز، با سپردن تأمین و خارج از زندان اشتغال به‌کار داشته و پس از اتمام ساعت کار، از بازگشت به ندامتگاه خودداری می‌کنند؛ همچنین نسبت به محکومان به حبسی که با احراز شرایط مقرر در ماده ۵۰۲ قانون پیش‌گفته، قرار تعویق اجرای مجازات آنها صادر شده است و پس از بهبودی، از بازگشت به ندامتگاه خودداری می‌کنند، به دلیل آنکه در چنین وضعیتی محکوم در حال تحمل حبس و یا در حال مرخصی نیست؛ با عنایت به اصل تفسیر مضیق و منع قیاس در امور کیفری، موجه نیست. قابل ذکر است عبارت ذیل ماده ۱۸۲ آیین‌نامه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ در مقام تعیین مصادیق مجرمانه نیست و صرفاً ناظر بر اعمال تخلفات انضباطی محکومان است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۳/۳۲۴

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۳۲۴ کی

استعلام:

۱- با توجه به ماده ۱۹ قانون معدن مصوب ۱۳۹۰، آیا مجازات قانونی بزه مذکور مجازات تصرف عدوانی می باشد یا تصرف در اموال دولتی؟

۲- گاهاً پرونده‌هایی تکشیل می شود که متهم پرونده در حال برداشت غیر مجاز نبوده؛ اما در حال حمل یا نگهداری یا عرضه و یا خرید و فروش کروم غیر مجاز دستگیر می شود که در این خصوص قانون معادن ساکت و رکن مادی حمل و یا نگهداری و یا خرید و فروش در قانون اخیرالذکر جرم انگاری نشده است. آیا این موضوع مشمول جرم می باشد؟ آیا در صورت جرم نبودن مشمول موضوع ماده ۲۵ مکرر از قانون اصلاح قانون قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۴۰۰ می شود؟

پاسخ:

۱- منظور از عبارت «متصرف در اموال عمومی و دولتی» مذکور در صدر ماده ۱۹ قانون معادن مصوب ۱۳۷۷ با اصلاحات بعدی همان است که در تبصره‌های ۲ و ۳ این ماده (الحاقی ۱۳۹۰/۸/۲۲) آمده است؛ بنابراین هر کس بدون اخذ پروانه اکتشاف یا بهره‌برداری و یا اجازه برداشت، اقدام به حفاری‌های اکتشافی، استخراج، برداشت و بهره‌برداری مواد معدنی کند، حسب مورد و با لحاظ شرایط تحقق جرم تصرف عدوانی موضوع ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و یا مزاحمت موضوع تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون معادن مصوب ۱۳۷۷، قابل تعقیب و مجازات است و به هر حال موضوع از جرم تصرف غیر مجاز در اموال دولتی و عمومی مذکور در ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ منصرف است؛ زیرا جرم اخیر ذیل فصل سیزدهم از کتاب تعزیرات تحت عنوان «تعديات مأمورین دولتی نسبت به اموال دولتی» آمده و صرفاً توسط مأمور دولت و نسبت به اموالی قابل تحقق است که حسب وظیفه به وی سپرده شده است.

۲- انطباق موضوع با مواد قانونی و جرم بودن یا نبودن یک رفتار، وظیفه مرجع قضایی رسیدگی کننده است و از حدود وظایف اداره کل حقوقی خارج است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۰۶

۷/۱۴۰۳/۳۲۳

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۹۸-۳۲۳ ع

استعلام:

با توجه به حکم مقرر در تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ که بیان می‌دارد «کسانی که دارای رتبه قضایی بوده‌اند به مدت سه سال در آخرین محل خدمت خود حق وکالت نخواهند داشت...» آیا رئیس یا مستشار محاکم تجدیدنظر نیز شامل این تبصره می‌شوند و از وکالت در آخرین حوزه قضایی محل خدمت خود منع شده‌اند؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به سیاق عبارت تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ و با لحاظ قسمت اخیر تبصره ۲ ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه مصوب ۱۳۸۱/۶/۱۳ که به ممنوعیت انجام وکالت در آخرین حوزه قضایی محل خدمت قضایی تصریح کرده است، منظور از عبارت «آخرین محل خدمت» در قانون صدرالذکر نیز آخرین حوزه قضایی است که قاضی مربوطه در آن به خدمت قضایی مشغول بوده است؛ بنابراین قضاتی که آخرین محل خدمت آنها در دیوان عالی کشور و یا دیوان عدالت اداری بوده است، در صورت اشتغال به امر وکالت از شمول تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری خارج می‌باشند؛ زیرا حوزه قضایی محل خدمت آنها معطوف به محل خاصی نبوده و شامل تمامی کشور است و اطلاق حوزه قضایی با لحاظ ماده ۶ آیین‌نامه اصلاحی ماده ۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۳/۱۵ و ۱۳۸۱/۱۱/۹ حسب مورد شامل بخش، شهرستان و استان با رعایت تقسیمات کشوری است و شامل کل کشور نمی‌شود؛ همچنین در اعمال این ممنوعیت، آخرین محل خدمت ملاک است و نه مدت خدمت قضایی در آن محل. ثانیاً، مقصود از عبارت «آخرین محل خدمت» موضوع تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ که در ماده ۵۰ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی نیز آمده است، آخرین حوزه قضایی است که قاضی در آن اشتغال قضایی داشته است و حوزه قضایی طبق ماده ۶ آیین‌نامه اصلاحی (۱۳۸۱/۱۱/۹) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۳/۱۵ حسب مورد، بخش، شهرستان و استان با رعایت تقسیمات کشوری است؛ بدین معنی که هرگاه

سمت قضایی در دادسرا، دادگاه بخش و یا دادگاه شهرستان باشد، ممنوعیت قانونی در همان بخش یا شهرستان محل خدمت قضایی است و چنانچه در دادگاه تجدید نظر استان باشد، در کل شهرستان‌های تابعه استان است. به عبارت دیگر، با لحاظ صلاحیت استانی دادگاه تجدید نظر در واقع محل خدمت قاضی دادگاه یادشده، محدود به شهرستان مرکز استان و یا دیگر شهرهایی که محل استقرار شعبه دادگاه تجدید نظر می‌باشند، نبوده و کل حوزه قضایی استان، محل خدمت وی تلقی می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۳/۳۲۰

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۲۵-۳۲۰ کی

استعلام:

در پرونده تصادف رانندگی، به لحاظ شدت صدمات وارده شخص مصدوم مستحق دریافت دو دیه کامل انسان به انضمام پنجاه درصد دیه کامل انسان می‌شود. پس از واریز مبلغ دیه از سوی شرکت بیمه، مصدوم به لحاظ شدت صدمات فوت می‌نماید. شرکت بیمه به مبلغ واریزی و دیه تعیینی معترض بوده و اعلام داشته از اداره پزشکی قانونی خواسته شود صدمات مؤثر در فوت مشخص شود که پس از استعلام از پزشکی قانونی تعدادی از صدمات وارده را مؤثر در فوت تشخیص داده است. حال با توجه به مراتب فوق، شرکت بیمه اعلام داشته با توجه به نظریه پزشکی قانونی و صدمات مؤثر در فوت مصدوم، مبلغ دیه این صدمات می‌بایست از مجموع دیه کسر و دیه واریزی در صندوق دادگستری مسترد شود. حال با عنایت به مراتب فوق از منظر قانونی و اختلاف حادث شده، آیا مبلغ دیه پرداختی می‌بایست به حساب اولیای دم واریز شود و یا اینکه مبلغ دیه صدمات مؤثر در فوت می‌بایست کسر و الباقی به اولیای دم واگذار شود؟

پاسخ:

الف - مستفاد از مواد ۲، ۴، ۷ و ۴۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ قاضی اجرای احکام کیفری صرفاً در محدوده حکم محکومیت صادره و با رعایت موازین قانونی رأی را اجرا می‌کند و چنانچه در اجرای حکم با اشکال یا ابهامی مواجه شود، مطابق ماده ۴۹۷ این قانون عمل می‌کند.

ب - در تصادفات مربوط به رانندگی چنانچه آسیب یا آسیب‌های بدنی وارده به متوفی در اثر یک رفتار (مجرمانه) مرتکب باشد و حادثه نیز بلافاصله منتهی به فوت مصدوم شود، مقصر تنها باید به پرداخت دیه نفس محکوم شود؛ لکن در صورتی که حادثه مذکور به مصدومیت فرد منتهی شده و متعاقباً مصدوم در اثر سرایت صدمه یا صدمات فوت نماید، موضوع مشمول مقررات ماده ۵۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و حسب مورد مشمول بندهای «الف» یا «ب» این ماده است.

پ - سرایت در لغت به معنی اثر کردن است و منظور از سرایت در ماده ۵۳۹ پیش‌گفته این است که فوت ناشی از صدمه یا صدمات وارده باشد؛ البته صرف فوت بعد از چند روز از وقوع حادثه موجب شمول عنوان سرایت نیست؛

زیرا ممکن است فوت به علت دیگری غیر از صدمه یا صدمات وارده باشد و در هر حال تشخیص اینکه فوت ناشی از سرایت است یا نه با پزشکی قانونی خواهد بود.

ت - در فرضی که موضوع مشمول عنوان سرایت باشد، بنا به تصریح قسمت اخیر بند «ب» ماده ۵۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دیه صدمات غیر مسری باید جداگانه مورد محاسبه قرار گیرد والا مشمول مقررات بند «الف» ماده مذکور است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۲

۷/۱۴۰۳/۳۱۶

شماره پرونده: ۱۶۸-۳۱۶-۱۴۰۳ کی

استعلام:

به استحضار عالی می‌رساند تعداد قابل توجهی از متهمان تحت قرارهای کفالت یا وثیقه، امکان معرفی کفیل یا ارائه وثیقه در روز صدور قرار تأمینی را ندارند و پس از معرفی به زندان، در مدت کوتاهی با تدارک و ارائه تأمین مورد نظر و صدور قرار قبولی تأمین از زندان آزاد می‌شوند و از طرف دیگر درصدی از پرونده متهمان قاعدتاً پس از انجام تحقیقات بیشتر در دادسرا و رسیدگی در دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر با صدور قرارهای منع و موقوفی تعقیب و یا با رأی برائت مختومه می‌شود؛ لذا با توجه به اینکه در جهت جلوگیری از آسیب‌های یاد شده با تأسیس بازداشتگاه موضوع آیین‌نامه اجرایی نحوه ایجاد، اداره و نظارت بر بازداشتگاه‌های انتظامی به شماره ۹۰۰۰/۴۷۶۶۴/۱۰۰ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۸ می‌توان از رود و پذیرش متهمان مذکور و نتیجتاً افزایش ورودی متهمان به زندان جلوگیری نمود و نظر به اینکه اجرای سیاست کاهش ورودی متهمان همواره مورد تأکید حضرتعالی می‌باشد؛ دادگستری استان اصفهان، در نظر دارد در هفته قوه قضائیه نسبت به راه‌اندازی بازداشتگاه در بدو ورودی زندان مرکزی اصفهان اقدام نماید؛ بناءً علیهذا موجب امتنان است تا در صورت صلاحدید تجویز فرمایید متهمان موصوف قبل از پذیرش زندان، حداکثر به مدت ۵ روز در محل بازداشتگاه مورد نظر که از استانداردها و امکانات لازم، حتی به مراتب بیشتر از بندهای داخلی زندان برخوردار می‌باشد نگهداری شوند.

پاسخ:

اولاً، به صراحت ماده ۲۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ متهمی که در مورد او قرار کفالت یا وثیقه صادر می‌شود، در صورت عجز از معرفی کفیل یا سپردن وثیقه به «بازداشتگاه» معرفی می‌شود؛ به دلالت شق ۳ بند «ب» ماده یک آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰/۳/۲۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، بازداشتگاه محل نگهداری موقت متهم تحت قرار تأمین کیفری است که با دستور کتبی مقام قضایی یا قانونی صلاحیت‌دار به آن‌جا معرفی شده و تحت مدیریت یا نظارت سازمان است و شامل بازداشتگاه‌های عمومی، امنیتی، انتظامی یا نظامی است؛ بنابراین، معرفی این عده از متهمان به هر مکانی غیر از

بازداشتگاه (به مفهوم مقرر در آیین‌نامه یادشده) به سبب آمره بودن مقررات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ فاقد وجاهت قانونی است.

ثانیاً، اطلاق واژه «بازداشتگاه» مذکور در ماده ۱۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی، علاوه بر «بازداشتگاه» موضوع شق ۳ بند «ب» ماده یک آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۴۰۰/۳/۲۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی و بازداشتگاه عمومی موضوع بند «ب» ماده یک آیین‌نامه اجرایی نحوه ایجاد، اداره و نظارت بر بازداشتگاه‌های انتظامی مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۷، «بازداشتگاه انتظامی» موضوع بند «ج» ماده یک و ماده ۶ آیین‌نامه اخیرالذکر را که با رعایت شرایط و معیارهای لازم تحت نظارت سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی تأسیس و اداره می‌شود، را شامل می‌شود. ضمناً تصویر نظریه شماره ۱۳۸۸/۱۴۰۰/۷ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۶ مرتبط با فرض سؤال، جهت بهره‌برداری به پیوست ارسال می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۳/۳۰۸

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۳/۱-۳۰۸ ح

استعلام:

شرکت آب و فاضلاب تهران بابت اجرای طرح فاضلاب توسط شرکت پیمانکار خصوصی به پرداخت وجه محکوم شده است؛ پس از قطعیت رأی و صدور اجراییه، محکوم علیه به استناد قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ و بند «ج» ماده ۲۴ و بند ۵ ماده ۲۶ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ و ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی منع توقیف اموال خود را درخواست کرده است. با عنایت به مراتب یادشده، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، آیا شرکت آب و فاضلاب مشمول قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ است؟

ثانیاً، چنانچه محکومیت شرکت آب و فاضلاب بابت طرح ملی باشد که اعتبار آن توسط دولت تأمین شده است، آیا در توقیف اموال تأثیری خواهد داشت؟

ثالثاً، چنانچه وجه توقیف شده بابت پرداخت حقوق کارکنان شرکت محکوم علیه فراهم شده باشد، آیا در توقیف اموال و حساب‌های شرکت آب و فاضلاب مؤثر است؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به تبصره ماده ۳ قانون تشکیل شرکت‌های آب و فاضلاب مصوب ۱۳۶۹، ملاک دولتی بودن شرکت‌های موضوع این قانون، تصویب هیأت وزیران است و تا زمانی که دولتی بودن این‌گونه شرکت‌ها به تصویب هیأت وزیران نرسیده است، غیر دولتی محسوب می‌شوند.

ثانیاً، بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ با نسخ بند «ج» ماده ۲۴ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ مبنی بر مهلت سه ماهه سازمان برنامه و بودجه جهت پرداخت محکوم به، به نحو اطلاق دستگاه‌های اجرایی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی را مکلف کرده است پیش از اتمام مهلت مقرر در ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم به

دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ با پیش‌بینی اعتبار در بودجه سنواتی خود و با رعایت مهلت قانونی موضوع ماده واحده مذکور، محکوم‌به موضوع احکام قطعی دادگاه‌ها و یا اوراق لازم‌الاجرای ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و سایر مراجع قضایی را پرداخت بنمایند؛ در غیر این صورت و پس از سپری شدن مهلت مندرج در این قانون، مرجع قضایی مطابق عمومات اجرای احکام مدنی مبادرت به توقیف حساب‌های بانکی یا دیگر اموال دستگاه محکوم‌علیه و وصول محکوم‌به می‌نماید و از آنجا که در قوانین و مقررات حاکم در خصوص برداشت از حساب‌های بانکی محکوم‌علیه محدودیت خاصی پیش‌بینی نشده است، توقیف موجودی حساب‌های بانکی صرف نظر از محل هزینه‌کرد موجودی و فصول هزینه‌ای مربوطه بلامانع است.

ثالثاً، اطلاق عبارت «دستگاه‌های اجرایی» در این بند، منصرف از شرکت‌های دولتی است و این شرکت‌ها (در فرض سؤال شرکت آب و فاضلاب) مشمول ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ نمی‌باشند؛ زیرا:

نخست. حکم موضوع ماده واحده قانون اخیرالذکر، حکمی خاص است که صرفاً باید در حدود نص اجرا شود و در صدر این ماده واحده به صراحت بر شمول آن بر وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی تصریح شده و از شرکت‌های دولتی ذکری به میان نیامده است.

دوم. فلسفه وضع قانون یادشده و اعطای مهلت به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی آن است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می‌شود و بالطبع برای پیش‌بینی، تصویب و تخصیص مبالغی که باید به عنوان محکوم‌به پرداخت کنند، نیاز به مهلت است؛ اما در خصوص شرکت‌های دولتی چنین فلسفه‌ای وجود ندارد و صرف تخصیص مبالغی به این شرکت‌ها به عنوان کمک و یا غیر آن و یا تأمین اعتبار توسط دولت به جهت ملی بودن طرح؛ آنگونه که در فرض سؤال آمده است، منصرف از تخصیص بودجه سنواتی است؛ هم‌چنان که در صدر ماده واحده یادشده به این موضوع تصریح شده است که این قانون شامل وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می‌گردد و از شرکت‌های دولتی ذکری به میان نیامده است.

سوم. قانونگذار در مواد ۲ و ۴ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی، بین عناوین «مؤسسه دولتی» و «شرکت دولتی» قائل به تفکیک شده و به سبب تفاوت این دو نهاد و مقررات حاکم بر هر یک، نمی‌توان عبارت «مؤسسه دولتی» مذکور در ماده واحده یادشده را به شرکت‌های دولتی نیز توسعه و تسری داد.

چهارم. در فرض سؤال، حکم مقرر در ماده ۴۰ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ که شرکت‌های دولتی (موضوع ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با

اصلاحات و الحاقات بعدی) را در مصرف اعتبارات تأمین شده از محل منابع بودجه عمومی در حکم مؤسسات و نهادهای عمومی غیر قرار داده است، ارتباطی با حکم مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ ندارد و نمی‌توان به استناد ماده ۴۰ یادشده، حکم مقرر در ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ را به شرکت‌های دولتی تسری داد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۳/۳۰۴

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۶۸/۱-۳۰۴ کی

استعلام:

همانگونه که مستحضرید، در جهت تجمیع آراء (ادغام) مفاد ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری و صلاحیت آخرین دادگاه صادر کننده حکم، جهت رسیدگی و اخذ تصمیم می‌بایست مد نظر قرار گیرد. حال چنانچه در پرونده‌ای نسبت به استفاده از مزایای آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی (پابند) اخذ تصمیم شده باشد، آیا این اقدام و صدور مجوز استفاده از پابند به عنوان آخرین اقدام قضایی از ناحیه دادگاه مد نظر قرار می‌گیرد یا این که اقدامی در راستای اجرای دادنامه اصلی می‌باشد؟

پاسخ:

قرار دادن «محکوم به حبس» تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی موضوع ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۵۵۳ قانون آیین دادرسی کیفری، با عنایت به مواد مختلف آیین‌نامه اجرایی مراقبت‌های الکترونیکی؛ از جمله بندهای «الف» و «ب» ماده ۷ و مواد ۸ و ۱۱ این آیین‌نامه «یک تصمیم قضایی» در خصوص نحوه اجرای حکم محکومیت به حبس است و مستقل از امر تعیین مجازات و صدور حکم محکومیت است. بر این بنیاد، «تصمیم دادگاه» در این خصوص (قرار دادن محکوم به حبس تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی) از قلمرو مفهوم حکم (به مفهوم رایج) و دادگاه صادرکننده آخرین حکم، مذکور در ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، خارج است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۳/۳۰۳

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۳۰۳ کی

استعلام:

با عنایت به ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی که جرایم قابل تعلیق را احصاء نموده است، آیا بزه‌های جرح عمدی با چاقو و تظاهر با چاقو و تهدید با چاقو قابل تعلیق می‌باشند؟

پاسخ:

آنچه در بند «پ» ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تعویق و تعلیق آن منع گردیده، منحصر به قدرت‌نمایی و ایجاد مزاحمت با چاقو یا هر نوع اسلحه دیگر است؛ فلذا جرم ضرب و جرح عمدی با چاقو و یا تهدید با چاقو یا هر نوع اسلحه دیگر، مشمول منع مذکور نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۶

۷/۱۴۰۳/۳۰۲

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۳۰۲ کی

استعلام:

چنانچه فردی به جهت حبس بدل از جزای نقدی در زندان به سر ببرد، آیا استفاده از مزایای آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی (پابند) وفق ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی و ماده ۵۵۳ قانون آیین دادرسی کیفری امکان‌پذیر است؟

پاسخ:

مقنن اعمال مقررات مربوط به آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی را مطابق ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برای شخصی در نظر گرفته است که به موجب حکم قطعی به حبس محکوم شده باشد و در خصوص اشخاصی که به مجازات جزای نقدی محکوم و آن را نپردازند، ترتیبات خاص قانونی در ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است؛ بنابراین موجب قانونی جهت اعمال مقررات مربوط آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی نسبت به محکومینی که از پرداخت جزای نقدی خودداری می‌کنند وجود ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۳/۲۹۶

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۶۸/۱-۲۹۶ ک

استعلام:

با عنایت به این که در شکایت تصرف عدوانی، شاکیان تقاضای صدور قرار ترک تعقیب را دارند و پرونده مستقیماً در دادگاه مطرح رسیدگی است، آیا صدور قرار ترک تعقیب از سوی دادگاه دارای جواز قانونی می باشد؟

پاسخ:

مستفاد از قسمت اخیر ماده ۳۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مواردی که پرونده به طور مستقیم در دادگاه مطرح شود، انجام تحقیقات مقدماتی توسط دادگاه باید طبق مقررات مربوط صورت گیرد؛ بنابراین در جرایمی که به طور مستقیم در دادگاه مطرح می شود، مقررات تعقیب حاکمیت داشته و توسط دادگاه قابل اعمال است. بنا به مراتب فوق هر چند مطابق ماده ۷۹ این قانون اصولاً صدور قرار ترک تعقیب از اختیارات دادستان است، با این حال در موارد طرح مستقیم پرونده در دادگاه، تا پایان مرحله تحقیقات مقدماتی این مرجع اختیار صدور قرار ترک تعقیب خواهد داشت.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۳/۲۹۵

شماره پرونده: ۱۶۸/۱-۲۹۵-۱۴۰۳ کی

استعلام:

۱- رسیدگی به هرگونه ادعا نسبت به آن دسته از اموال مصادره‌ای که در راستای ارتکاب جرم نبوده است؛ مانند اموال وابستگان و مربوطین به سلسله پهلوی موضوع فرمان حضرت امام (ره) که رأساً از سوی دادگاه انقلاب مصادره شده است، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است یا دادگاه اصل ۴۹؟ به عبارت دیگر آیا رأی وحدت رویه اطلاق داشته و هرگونه ادعای راجع به اموال مصادره‌ای توسط دادگاه انقلاب خواه ناشی از ارتکاب جرم باشد یا نباشد را در صلاحیت دادگاه اصل ۴۹ دانسته است؟ (رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲)

۲- در صورت نفی صلاحیت دادگاه عمومی به صلاحیت دادگاه اصل ۴۹، آیا پرونده باید برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال شود؟

پاسخ:

۱- در فرضی که طبق حکم صادر شده از دادگاه انقلاب اسلامی ویژه اصل چهل و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مال نامشروع تشخیص داده و مصادره شده است، رسیدگی به هرگونه ادعای حقی نسبت به املاک نامشروع و مصادره شده از سوی اشخاص؛ اعم از حقیقی یا حقوقی و نهادهای ذی‌نفع و منتقل‌البیهم و ایادی متعاقب آن طبق رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صلاحیت همان دادگاه انقلاب ویژه اصل چهل و نهم قانون اساسی است؛ ماده ۹ قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات بعدی، ناظر به ماده ۳ این قانون در خصوص منتقل‌البیهم مؤید این امر است.

۲- با عنایت به منطوق رأی وحدت رویه پیش‌گفته و لحاظ ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، صلاحیت دادگاه‌های انقلاب در رسیدگی به دعاوی موضوع اصل چهل و نهم قانون اساسی نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی از نوع صلاحیت ذاتی است و بر این بنیاد در صورت تحقق اختلاف در صلاحیت بین این دو مرجع قضایی، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد و مرجع اخیرالذکر برای حل اختلاف در صلاحیت صالح است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۳/۲۹۱

شماره پرونده: ۲۹۱-۳/۱-۱۴۰۳ ح

استعلام:

چنانچه پس از اجرای دادنامه غیابی و مزایده اموال محکوم علیه، در نتیجه واخواهی حکم بر بی حقی محکوم له دادنامه غیابی صادر شود، تکلیف اجرای احکام چیست؟ آیا صرف استرداد وجهی که محکوم له از فروش مال مزایده اموال تحصیل کرده است، کافی است؟ آیا اجرای احکام مدنی مجاز به ابطال مزایده اموال متعلق به محکوم علیه رأی غیابی است؟ آیا ابطال مزایده اموال، مستلزم ارائه دادخواست ابطال مزایده توسط ذی نفع است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که در اجرای حکم غیابی، اموال محکوم از طریق مزایده به فروش رسیده و پس از واخواهی حکم نقض شده است، با توجه به اطلاق ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ که در هر حال اجازه اعاده به وضع سابق را داده است و نظر به عام بودن این اجازه، تمامی اقداماتی که در جهت اجرای حکم صورت گرفته است، زایل می شود و به حالت پیش از اجرا باز می گردد؛ بدین معنی که اولاً، چنانچه مال در اثر مزایده بابت طلب محکوم له به وی منتقل شده باشد، در مقام اعاده عملیات اجرایی، آن مال به مالک باز می گردد؛ ثانیاً، چنانچه مال به شخص ثالث به عنوان خریدار منتقل شده باشد، ضمن اعاده انتقال مالکیت مال به وضعیت پیش از مزایده، وجه حاصل از فروش که به محکوم له پرداخت شده است، به ترتیبی که در قانون برای وصول محکوم به نقدی مقرر شده است، از وی وصول و به خریدار و برنده مزایده تحویل می شود و چنانچه وصول وجه از محکوم له مستلزم توقیف اموال و برگزاری مزایده باشد، مطابق ترتیبی که قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ مقرر داشته، اقدام می شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۳/۲۸۴

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۲۸۴

استعلام:

در یک قرارداد مشارکت در ساخت، شخصیت حقوقی یکی از مناطق شهرداری متهم است به انتقال مال غیر نسبت به ۵۴ واحد تجاری از سهم بانک. با توجه به این که سابقاً در دادگاه کیفری دیگری نسبت به نمایندگان شخص حقوقی (مسئولین تنظیم کننده اسناد انتقال) رأی براءت صادر شده است، خواهشمند است به پرسش های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا در جرایم تعزیری عمدی، مثل انتقال مال غیر، مجازات شخص حقوقی بدون مجازات شخص حقیقی امکان پذیر است؟

۲- با توجه به این که به اتهام فوق الذکر علیه شخصیت حقوقی مذکور کیفرخواست صادر شده است، در صورت عدم امکان مجازات شخص حقوقی در فرض سؤال چه تصمیمی پیشنهاد می شود؟

۳- آیا می توان صرفاً به رد مال حکم داد و مجازات ماده ۲۰ را اعمال نمود؟

۴- با توجه به تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ... آیا انتقال اموال مذکور اعمال حاکمیت است یا تصدی گری؟ در صورت امکان مصادیقی از اعمال حاکمیت و تصدی گری بیان نماید.

۵- در صورتی که رفتار فوق اعمال حاکمیت است، نسبت به شخص حقوقی چه تصمیمی پیشنهاد می شود؟

پاسخ:

۱ و ۲- با توجه به ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مسئولیت کیفری شخص حقوقی عاریتی است و احراز آن منوط به ارتکاب جرم به نام یا در راستای منافع آن از سوی شخص حقیقی (نماینده قانونی شخص حقوقی) است. با این حال، قابل مجازات نبودن شخص حقیقی به لحاظ وجود یکی از موانع مسئولیت کیفری الزاماً موجب سلب مسئولیت شخص حقوقی نیست و دادگاه در مورد شخص حقوقی طبق ماده ۲۰ قانون یادشده اتخاذ تصمیم می کند. مجازات جزای نقدی طبق بند «ج» ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از جمله مجازات های شخص حقوقی اعلام شده است.

۳- صدور حکم بر معافیت از کیفر تنها در موارد منصوص قانونی نظیر ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ امکان پذیر است؛ بنابراین در صورتی که بزهکاری شخص حقوقی از نظر دادگاه محرز باشد، صدور حکم به

مجازات الزامی است؛ ضمناً در مواردی که در قانون به رد مال تصریح شده است؛ نظیر بزه کلاهبرداری و انتقال مال غیر، رد مال یک حکم قانونی است و نیاز به تقدیم دادخواست ندارد.

۴ و ۵- طبق تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازات موضوع این ماده در مورد اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی غیر دولتی در مواردی که اعمال حاکمیت می‌کنند، اعمال نمی‌شود. لذا مواردی که ماهیت فعالیت‌های انجام شده توسط اشخاص مذکور تصدی‌گری است؛ مانند قراردادهایی که به مثابه اشخاص حقوق خصوصی منعقد می‌شود، از شمول تبصره مذکور خارج هستند؛ ولی در فرضی که اشخاص حقوقی دولتی یا عمومی غیر دولتی در هر دو زمینه یعنی «اعمال حاکمیت و اعمال تصدی‌گری» فعالیت دارند، به اعتبار انجام امور حاکمیتی مشمول مقررات تبصره پیش‌گفته هستند. بدیهی است در مواردی که این اشخاص اعمال تصدی‌گری انجام می‌دهند از شمول تبصره ماده ۲۰ قانون پیش‌گفته خارج و مطابق مقررات، مسؤلیت کیفری دارند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۳/۲۸۳

شماره پرونده: ۲۸۳-۱-۱۸۶-۱۴۰۳ کی

استعلام:

در نظریات مشورتی آن اداره کل، در خصوص ضمانت اجرای ماده ۲۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۳۹ قانون تشکیلات آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲، آمده است که ضمانت اجرای دو ماده مذکور فاقد وصف کیفری است. حال با وجود ماده ۳۹ و تبصره ماده ۴۴ قانون دیوان عدالت اداری کشور مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات ۱۴۰۲ چند سؤال مطرح است: ۱- آیا با وجود استفاده از عبارت «ضمانت اجرای کیفری» در تبصره ماده ۴۴ قانون فوق‌الذکر در سال ۱۴۰۲، همچنان ضمانت اجرای آن ماده تخلف است یا مشمول عنوان مجرمانه ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ می‌باشد؟

۲- آیا فقط ضمانت اجرای ماده ۴۴ قانون مذکور که در تبصره آن اشاره شده است، صرفاً کیفری است؟ یا ضمانت اجرای ماده ۳۹ قانون مذکور هم کیفری است؟ یا هر دو ماده مذکور دارای ضمانت اجرای کیفری است؟ یا هر دو تخلف هستند؟

۳- در صورتی که نظر بر این باشد که ضمانت اجرای مواد قانون دیوان عدالت اداری کشور مجازات باشد، آیا می‌توان با استفاده از مواد مذکور و اصول حقوقی تفسیر بر این داشت که آخرین اراده قانونگذار چنین است که ضمانت اجرای ماده ۲۱۲ قانون مذکور وصف کیفری داشته باشد؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳ الف- حکم به انفصال موقت مذکور در ماده ۳۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۲۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ با لحاظ مرجع صدور احکام یادشده (شعبه دیوان عدالت اداری و دادگاه حقوقی) و عنایت به اصل سی و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فاقد وصف کیفری و صرفاً تخلف است و تغییر کلمه «شعبه» به «مرجع» و الحاق عبارت «قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر ظرف مدت بیست روز» در ماده ۳۹ اصلاحی ۱۴۰۲ این قانون، جهت همسویی با سایر اصلاحات این قانون است.

ب- حکم مقرر در تبصره ماده ۴۴ قانون پیش‌گفته (مبنی بر تکلیف شعبه دیوان به اعلام مراتب امتناع مسؤل مربوط از انجام وظایف قانونی جهت تعقیب کیفری به مرجع صالح قضایی) حکمی تبعی و استثنایی و ناظر به اصل ماده

۴۴ است و به دیگر مواد قانونی پیش گفته و دیگر قوانین؛ از جمله قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۲۱۲ این قانون قابل تسری نیست.

پ- اولاً، ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ ناظر به مواردی است که شخص با سوءاستفاده از موقعیت شغلی و مقام خود و با سوء نیت مجرمانه از اجرای اوامر کتبی مورد نظر قانون‌گذار جلوگیری نماید و شامل ترک فعل که ناظر به خودداری از انجام تکالیف قانونی است، نمی‌شود.

ثانیاً، تشخیص انطباق رفتار ارتكابی اشخاص با عناوین مجرمانه با لحاظ اوضاع و احوال و مندرجات پرونده بر عهده مرجع رسیدگی کننده است و اظهار نظر در این خصوص از وظایف اداره کل حقوقی خارج است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۳/۲۸۲

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۲۷-۲۸۲ ح

استعلام:

چنانچه دادگاه بدوی نسبت به قسمتی از دعوا نفیاً یا اثباتاً اظهار نظری نکرده باشد؛ مانند دعوای مطالبه خسارت تأخیر تأدیه، آیا پس از تجدیدنظرخواهی توسط محکوم علیه، دادگاه تجدیدنظر باید بدون رسیدگی به دعوا پرونده را جهت رسیدگی به آن قسمت از دعوا که حکمی صادر نشده است به دادگاه بدوی ارسال کند یا آنکه باید به اعتراض رسیدگی کرده و پس از صدور رأی، رسیدگی به آن قسمت از دعوا که در مورد آن اتخاذ تصمیم نشده است را صرفاً به دادگاه بدوی تذکر دهد؟

پاسخ:

چنانچه دادگاه بدوی در خصوص یک یا برخی از خواسته‌ها نفیاً یا اثباتاً اتخاذ تصمیم نکرده باشد، دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند؛ مگر این که ارتباط موضوع و تأثیر نتیجه رسیدگی به خواسته‌ای که در مورد آن اتخاذ تصمیم نشده با موضوع تجدیدنظرخواهی به گونه‌ای باشد که رسیدگی به تجدیدنظرخواهی بدون تعیین تکلیف بخش دیگر ممکن نباشد. در فرض سؤال با توجه به اینکه رسیدگی به تجدیدنظرخواهی منوط به تصمیم‌گیری در مورد مطالبه خسارت تأخیر تأدیه نیست، برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم از سوی دادگاه تجدیدنظر و اعاده بعدی پرونده به دادگاه بدوی برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم در خصوص خسارت تأخیر تأدیه مورد مطالبه خواهان منعی وجود ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۳

۷/۱۴۰۳/۲۷۸

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۲۷۸ کی

استعلام:

چنانچه متهم قبل از صدور رأی قطعی نسبت به جرم ارتكابی (مصرف مسكر) ادعای توبه نماید و توبه وی برای دادگاه محرز باشد، مطابق مواد ۱۱۴ و ۱۱۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دادگاه چه نوع تصمیمی اتخاذ می‌نماید؟ قرار موقوفی تعقیب یا موقیفی اجرا یا تصمیم دیگر؟

پاسخ:

در صورت احراز توبه متهم، مستندا به بند «ج» ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود؛ زیرا طبق ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی در جرایم تعزیری و ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی در جرایم حدی، توبه باید پیش از صدور حکم صورت گیرد و از آنجا که قرار موقوفی تعقیب امری شکلی است و حدوث یک مانع شکلی ادامه رسیدگی ماهوی را متوقف می‌نماید در مواردی که توبه مسقط مجازات است، هرگاه توبه متهم پیش از صدور حکم احراز شود، دادگاه قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۳/۲۷۷

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۲۷۷ کی

استعلام:

مطابق تبصره ماده ۲ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری «چنانچه دادگاه در حکم صادره مجازات حبس را بیش از حداقل مجازات مقرر در قانون تعیین کند، باید مبتنی بر بندهای مقرر در این ماده (ماده ۱۸) و یا سایر جهات قانونی، علت صدور حکم به بیش از حداقل مجازات مقرر قانونی را ذکر کند و ...» آیا مفاد این تبصره شامل مجازات‌های نگهداری در کانون اصلاح و تربیت نسبت به اطفال و نوجوانان که دارای ماهیت حمایتی هستند نیز می‌باشد؟

پاسخ:

صدور حکم به مجازات نگهداری در کانون اصلاح و تربیت به استناد بندهای «پ» و «ب» ماده ۸۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ درباره نوجوانانی که مرتکب جرم تعزیری می‌شوند و نیز به استناد بند «ث» ماده ۸۸ این قانون و تبصره ۱ این ماده در خصوص اطفال و نوجوانان، مجازات سالب آزادی تن به شمار می‌آید و ماهیتاً حبس محسوب می‌شود؛ لذا رعایت مقررات تبصره الحاقی ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۹ در تعیین این مجازات (صدور حکم به نگهداری در کانون اصلاح و تربیت) به مدت بیش از حداقل مقرر در قانون الزامی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۶

۷/۱۴۰۳/۲۷۳

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۸۶/۱-۲۷۳ کی

استعلام:

آیا دعاوی ثلاث کیفری موضوع ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی در خصوص مالکیت منافع هم مصداق دارد؟ به عنوان مثال، آیا مستأجر ملک می‌تواند شکایت تصرف عدوانی مطرح کند؟

پاسخ:

عبارت «... متعلق به ...» در ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ منحصر به مالکیت عین نیست؛ بلکه مالکیت منفعت را نیز شامل می‌شود و طبق ماده ۴۶۶ قانون مدنی، در عقد اجاره مستأجر «مالک منافع» است، بنابراین مستأجر و به طور کلی هر شخصی که هر حق قانونی دیگری غیر از «مالکیت» داشته باشد، می‌تواند به استناد ماده صدرالذکر اعلام شکایت کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۲۶۷

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۱۵-۲۶۷ ح

استعلام:

با توجه به نظریه مشورتی شماره ۸۶۱/۱۴۰۲/۷ مورخ ۱۳/۳/۱۴۰۳ آن مرجع، آیا سهامداران شرکت در دعوی انحلال شرکت ذینفع محسوب میشوند؟

پاسخ:

در ماده ۲۰۱ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، به هر ذی‌نفعی در موارد مصرح این ماده اجازه داده شده است که انحلال شرکت سهامی را از دادگاه درخواست کند؛ بنابراین، سهامدار یا سهامداران به عنوان ذی‌نفع می‌توانند در حدود این ماده برای انحلال شرکت به دادگاه مراجعه نمایند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۳

۷/۱۴۰۳/۲۶۵

شماره پرونده: ۱۶۸-۲۶۵-۱۴۰۳ کی

استعلام:

پرونده‌ای در دادگاه کیفری دو مطرح می‌شود که پس از صدور رأی و تجدیدنظرخواهی، دادگاه تجدیدنظر ضمن نقض رأی با اعتقاد به صلاحیت دادگاه اصل ۴۹ به آن مرجع ارسال می‌دارد؛ اما دادگاه اصل ۴۹ مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه کیفری دو می‌نماید که مجدداً پس از صدور رأی توسط دادگاه کیفری دو در مقام تجدیدنظرخواهی به دادگاه تجدیدنظر ارسال می‌شود. آیا بر اساس ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه اصل ۴۹ مکلف به تبعیت از تصمیم دادگاه تجدیدنظر نیست؟ حال تصمیم دادگاه تجدیدنظر چه باید باشد؛ نقض مجدد و ارسال به دادگاه اصل ۴۹؟

پاسخ:

اولاً، مستفاد از مواد ۳، ۲۰ و ۲۳ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات ۱۳۹۸، رسیدگی دادگاه‌های اصل ۴۹ قانون اساسی به موضوعات ارجاعی جنبه حقوقی دارد و مقررات ماده ۱۰ این قانون با لحاظ ماده ۲۴ قانون یادشده نافی صلاحیت دادگاه‌های کیفری در رسیدگی به جرایم و تعیین تکلیف اموال حاصله از جرم نیست.

ثانیاً، با عنایت به مواد ۳ و ۲۳ قانون پیش‌گفته، دادگاه موضوع این قانون صرفاً در محدوده موضوعات حقوقی مورد رسیدگی ملزم به متابعت از تصمیمات دادگاه تجدیدنظر است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۲۶۴

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۶۸-۲۶۴ کی

استعلام:

پس از صدور حکم محکومیت از سوی دادگاه بدوی، محکوم علیه به آن اعتراض می کند؛ اما شاکی پس از ابلاغ دادنامه از شکایت خود صرف نظر و اعلام رضایت می کند و پرونده نزد مرجع تجدید نظر ارسال می شود، با توجه به اینکه عنوان اتهامی جنبه عمومی ندارد، آیا دادگاه تجدید نظر می تواند رأی بدوی را صرفاً به دلیل گذشت شاکی نقض کند یا وظیفه آن دادگاه فقط رسیدگی به اعتراض محکوم علیه است؟

پاسخ:

چنانچه شاکی خصوصی در جرایم قابل گذشت بعد از صدور حکم بدوی گذشت کند و پرونده در مرجع تجدید نظر به لحاظ تجدید نظر خواهی محکوم علیه در جریان رسیدگی قرار داشته باشد، دادگاه تجدید نظر با لحاظ مواد ۱۲، ۱۳، ۳۴۱، ۴۵۴ و بند «ب» ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، با فسخ (نقض) دادنامه تجدید نظر خواسته، قرار موقوفی تعقیب صادر می کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۰

۷/۱۴۰۳/۲۶۱

شماره پرونده: ۱۵۵-۲۶۱-۱۴۰۳ع

استعلام:

همانگونه که مستحضرید در مواد ۷۳ و ۷۵ قانون تعاون روستایی مصوب ۱۳۵۰/۳/۱۶ با اصلاحات بعدی آن، صلاحیت شرکت‌های تعاونی روستایی برای انجام امور اعتباری به عنوان بخشی از موضوع فعالیت آنان به رسمیت شناخته شده است و در برخی مقررات قانونی دیگر نیز ادامه فعالیت این شرکت‌های تعاونی تجویز شده است؛ از این جمله است:

ماده واحده قانون مستثنی شدن سازمان مرکزی تعاون روستایی از شمول قانون بخش تعاون اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۰ و استفساریه قانونی راجع به این ماده واحده مصوب ۱۳۷۱؛ تبصره یک ماده یک قانون تنظیم بازار غیر متشکل پولی مصوب ۱۳۸۳؛ ماده واحده قانون اعتبار اسناد عادی وام‌های پرداختی شرکت‌های تعاونی روستایی مصوب ۱۳۹۵ و قانون اساسنامه سازمان مرکزی تعاون مصوب ۱۳۴۶.

در حال حاضر، قانون اخیرالتصویب بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ شائبه نسخ قانون تعاون روستایی مصوب ۱۳۵۰ را به وجود آورده است. بر این اساس، خواهشمند است با توجه به ماده ۶۷ قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ و ماده ۱۴۸ قانون تعاون روستایی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات بعدی، در خصوص نسخ یا عدم نسخ قانون اخیرالذکر اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً، در متن استعلام به جای قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، قانون تعاون روستایی درج شده است که نیازمند اصلاح است.

ثانیاً، در درج تاریخ تصویب قانون اعتبار اسناد عادی وام‌های پرداختی شرکت‌های تعاونی روستایی، عشایری و صیادی به اعضاء، تاریخ تأیید توسط شورای نگهبان (۱۳۹۵/۱/۱۸) ذکر شده است؛ در حالی که تاریخ تصویب آن ۱۳۹۴/۱۱/۱۷ می‌باشد.

ثالثاً، قانون مستثنی شدن سازمان مرکزی تعاون روستایی از قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۰ و قانون استفساریه این قانون مصوب ۱۳۷۱ بر تداوم فعالیت اعتباری شرکت‌های تعاونی روستایی تصریحی ندارد و یا از مفاد این قوانین چنین امری مستفاد نمی‌شود.

رابعاً، در خصوص قانون اساسنامه سازمان مرکزی تعاون روستایی ایران باید به قانون مصوب ۱۳۴۸/۱۲/۱۹ استناد شود و نه قانون مصوب ۱۳۴۶/۱۲/۹؛ همچنین این قانون مقدم بر مواد ۷۳ و ۷۵ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی است و بر خلاف آنچه در استعلام آمده است، نمی‌تواند به عنوان مؤیدی برای مواد قانونی اخیرالذکر مورد استناد قرار گیرد.

خامساً، با توجه به حکم مقرر در ماده ۱۴۸ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و تصریح مقنن بر اینکه هرگونه نسخ یا اصلاح مواد و مقررات این قانون به موجب قوانین بعدی باید به صورت صریح باشد و از آنجا که در قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ نه تنها تصریحی بر نسخ مواد ۷۳ و ۷۵ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی وجود ندارد؛ بلکه به موجب بند «ر» ماده یک، تعاونی‌های اعتبار در زمره اشخاص تحت نظارت موضوع این قانون دانسته شده و در ماده ۶۴ قانون یادشده نیز بر شمول احکام این قانون بر تمامی اشخاص تحت نظارت؛ از جمله تعاونی تصریح شده است، حکم مقرر در مواد ۷۳ و ۷۵ قانون شرکت‌های تعاونی مصوب ۱۳۵۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، به قوت خود باقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۳/۲۵۹

شماره پرونده: ۶۶-۲۵۹-۱۴۰۳ع

استعلام:

با توجه به تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در مواردی که برای ملک با «کاربری تماماً مسکونی»، پروانه ساختمانی صادر می‌شود و مالک در هنگام ساخت ملک، بخشی از آن را به «مغازه تجاری» تبدیل می‌کند و با وقوع «تخلف تغییر کاربری از مسکونی به تجاری»، با طرح موضوع در کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون یادشده، رویه‌های مختلفی در این کمیسیون اتخاذ می‌شود. بدین توضیح که برخی کمیسیون‌ها، با توجه به این که اصل بنا دارای پروانه ساختمانی (کاربری مسکونی) است، موضوع تخلف «تغییر کاربری از مسکونی به تجاری» را مشمول تبصره ۳ ماده ۱۰۰ این قانون دانسته و با در نظر داشتن قیمت منطقه‌ای و با احراز دیگر شرایط، جریمه‌ای بین دو تا چهار برابر قیمت منطقه‌ای برای هر متر مربع از مغازه تجاری را تعیین می‌کنند. برخی دیگر از کمیسیون‌ها، با این استدلال که اساساً پروانه ساختمانی برای «مغازه تجاری» صادر نشده و پروانه صادره فقط مربوط به احداث ملک با کاربری مسکونی است، به نوعی احداث مغازه تجاری را احداث مغازه بدون پروانه تلقی کرده و موضوع را مشمول تبصره ۴ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری می‌دانند و بر همین اساس، موضوع تخلف را به کارشناس ذیصلاح ارجاع می‌دهند تا مبلغ سرقفلی را تعیین کند و با احراز دیگر شرایط، یک پنجم از سرقفلی اعلامی را به عنوان جریمه «تغییر کاربری از مسکونی به تجاری» تعیین می‌کنند.

خواهشمند است اعلام فرمایید که کدام یک از رویه‌های حاکم با حکم مقرر در ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی منطبق است؟

پاسخ:

اولاً، وفق تبصره بند ۲۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات بعدی، تخلف تغییر کاربری غیر تجاری به تجاری در منطقه غیر تجاری در کمیسیون موضوع تبصره یک ماده ۱۰۰ این قانون مطرح می‌شود. در تبصره بند ۲۴ ماده ۵۵ یادشده صرفاً ضمانت اجرای تعطیل محل کسب یا پیشه یا تجارت و در تبصره یک ماده ۱۰۰ مذکور در صورت عدم رعایت اصول سه‌گانه شهرسازی، فنی و بهداشتی و احراز ضرورت، قلع تأسیسات و بنای خلاف مندرجات پروانه (در فرض سؤال، مغایر با کاربری) پیش‌بینی شده است که مفهوم مخالف آن یعنی در صورت رعایت اصول سه‌گانه، مفید اعاده به وضع سابق (کاربری مندرج در پروانه) است. لذا در دو تبصره یادشده، برخلاف

تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ قانون، تبدیل قلع بنا به اخذ جریمه پیش‌بینی نشده و این مهم نیازمند تصریح قانونی است؛ بنابراین، چنانچه در ساخت و ساز صورت گرفته در بخش تبدیل کاربری مسکونی به تجاری «مغایرتی با اصول سه‌گانه» وجود نداشته باشد و به تبع آن ضرورتی به قلع بنا و تأسیسات (تبصره یک ماده ۱۰۰) نباشد، ملک تغییر کاربری یافته تا زمان اعاده به وضع سابق تعطیل می‌شود و بر خلاف آنچه در متن استعلام آمده است، حکم به تغییر کاربری با اخذ جریمه فاقد مجوز قانونی است و بر این اساس، از شمول تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۱۰۰ یادشده که به ترتیب ناظر بر اضافه بنا زاید بر مساحت مندرج در پروانه ساختمانی و یا احداث بنای بدون پروانه است نیز خارج است.

ثانیاً، صدور رأی قطعی از سوی کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی مبنی بر اعاده وضع به حالت کاربری مسکونی در موارد تغییر غیر مجاز کاربری مسکونی به تجاری، نافی صلاحیت کمیسیون ماده ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری ایران مصوب ۱۳۵۱ با اصلاحات بعدی در رسیدگی به تقاضای تغییر کاربری ملک مزبور از مسکونی به تجاری که مطابق مقررات قانونی مطرح شده باشد، با رعایت ضوابط و مقررات قانونی نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۲۴۹

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۱۵-۲۴۹ ح

استعلام:

۱- با توجه به اینکه که در سفته‌ها مبلغی به صورت چاپی به عنوان حداکثر مبلغ سفته درج می‌شود، چنانچه به صورت دست‌نویس مبلغی به عنوان وجه سفته درج نشود؛ اما دیگر مندرجات سفته تکمیل شود، آیا این برگ سفته تلقی می‌شود و باید حکم به محکومیت صادرکننده به پرداخت «حداکثر» مبلغ چاپی سفته صادر شود و یا آنکه این سند فاقد اعتبار سفته به عنوان سند تجاری است؟

۲- چنانچه سند یادشده «سفته» تلقی نشود، آیا سند عادی محسوب می‌شود و با توجه به مبلغ چاپی درج شده، می‌توان صادرکننده را به حداکثر مبلغ چاپی مندرج در آن محکوم کرد یا آنکه اساساً اقرار به دینی به صورت منجز صورت نگرفته و نمی‌توان صادرکننده را محکوم کرد؟

پاسخ:

۱ و ۲- با عنایت به مواد ۳۰۷ و ۳۰۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱، درج مبلغ در سفته از شرایط شکلی الزامی است و عدم رعایت آن، سفته را از شمول مقررات اسناد تجاری خارج و مشمول مقررات عام ناظر بر اسناد عادی می‌کند؛ بر این اساس، دعوای مطالبه وجه این قبیل اوراق قابل استماع است و احراز میزان مسؤولیت صادرکننده سفته بر عهده مرجع قضایی رسیدگی کننده است. همچنین صرف درج چاپی سقف و حداکثر میزان تعهد صادرکننده بر روی اوراق سفته، صادرکننده را از شرط درج مبلغ سفته به تمام حروف به شرح مذکور در بند یک ماده ۳۰۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ معاف نمی‌کند و به صرف درج چاپی سقف سفته و بدون درج وجه آن از سوی صادرکننده، نمی‌توان با تلقی سند صادره به عنوان سفته، صادرکننده را به پرداخت وجه سفته به میزان سقف مندرج در آن محکوم کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۳/۲۴۷

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۹/۱-۲۴۷ ح

استعلام:

به موجب شرط نهم مندرج در سند نکاحیه: «محکومیت قطعی زوج در اثر ارتکاب جرم و اجرای هرگونه مجازات اعم از حد و تعزیر در اثر ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون زوجه باشد»، از موجبات وکالت زوجه در امر طلاق دانسته شده است.

چنانچه زوج دو سال پیش از انعقاد عقد نکاح مرتکب بزهی شود و یک سال پس از عقد نکاح بابت همان اتهام (رابطه نامشروع) به پرداخت جزای نقدی بدل از شلاق محکوم شود (در سال ۱۴۰۰)، با توجه به ماهیت شرط ضمن عقد که ناظر بر آینده است و نیز با لحاظ ماهیت ایقاعی طلاق و با توجه به نوع مجازات اعمالی در فرض سؤال که در استمرار زوجیت و زندگی مشترک تأثیر مستقیمی ندارد، خواهشمند است اعلام فرمایید در هر یک از دو فرض علم یا عدم علم زوجه در زمان عقد نکاح به ارتکاب بزه از سوی زوج، آیا زوجه که دستیار پزشکی است، می‌تواند در سال ۱۴۰۳ به استناد این شرط از سند نکاحیه اعمال وکالت خود در امر طلاق را خواستار شود؟

پاسخ:

اولاً، عبارت مندرج در شرط نهم سند نکاحیه مبنی بر «محکومیت قطعی زوج در اثر ارتکاب جرم و اجرای هرگونه مجازات اعم از حد و تعزیر در اثر ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون زوجه است...»، ظهور در آن دارد که زمان وقوع جرم مؤثر در مقام نیست و با محکومیت قطعی زوج در نتیجه ارتکاب جرم موضوع این شرط، وکالت زوجه در امر طلاق محقق می‌شود؛ مگر آنکه دادگاه احراز کند طرفین دامنه شرط را به جرایم ارتكابی پس از وقوع عقد نکاح، محدود کرده‌اند.

ثانیاً، علم زوجه در زمان عقد نکاح نسبت به ارتکاب جرم از سوی زوج از حیث تفسیر شرط و تعیین دامنه شمول آن به شرح پیش‌گفته مؤثر است و صرف این علم موجب محرومیت زوجه از استناد به این شرط و اعمال وکالت در امر طلاق نیست؛ هر چند این علم می‌تواند به عنوان اماره‌ای برای تحدید دامنه شمول شرط نسبت به همان رفتار مجرمانه ارتكابی مورد توجه قرار گیرد؛ در هر صورت، احراز تأثیر یا عدم تأثیر علم زوجه نسبت به رفتار مجرمانه

ارتكابی بر اعمال یا عدم اعمال وکالت وی در امر طلاق، امری موضوعی و بر عهده مرجع قضایی رسیدگی کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۰

۷/۱۴۰۳/۲۳۹

شماره پرونده: ۲۳۹-۲۱۸-۱۴۰۳ ح

استعلام:

وفق قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷، تجدیدنظر خواهی از احکام قاضی شورا بر عهده محاکم عمومی همان حوزه قضایی است؛ چنانچه در دادنامه صادره از دادگاه کیفری به عنوان مرجع تجدیدنظر رأی شورای حل اختلاف (در باب موضوع حقوقی الزام به تنظیم سند خودرو) سهو قلمی رخ دهد و یکی از طرفین پرونده در زمان قانون حاکم (قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴) درخواست اصلاح رأی را داشته باشند و یا اعتراض ثالثی نسبت به رأی مطرح شود، با توجه به قانون سابق و قانون حاکم کدام دادگاه صالح به صدور رأی اصلاحی است؟ در صورت اعتراض ثالث نسبت به رأی دادگاه کیفری، مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض کدام است؟

پاسخ:

رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به احکام دادگاه هایی که به حکم قانون و یا جهات دیگر منحل شده اند، با دادگاه جانشین است که صلاحیت رسیدگی به دعوای موضوع حکم معترض عنه را دارد. بر این اساس، در فرض سؤال که دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظر خواهی از رأی قاضی شورای حل اختلاف وفق ماده ۳۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ رأی صادر کرده است، رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به رأی یادشده بر حسب موضوع رأی معترض عنه، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی و یا کیفری دو است. همچنین چنانچه در رأی دادگاه عمومی سهو قلمی رخ داده باشد، تصحیح رأی حقوقی یا کیفری حسب مورد با دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۰

۷/۱۴۰۳/۲۳۶

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۲۷-۲۳۶ ح

استعلام:

وفق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و مواد ۲۲۶ و ۲۲۷ قانون مدنی در صورت تأخیر در پرداخت مطالبه وجه؛ از تاریخ مطالبه، مدیون به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه محکوم می‌شود. با مذاقه در مواد قانونی یادشده ظاهر بر این است که این احکام برخاسته از تکلیف عمومی در ادای دین است و شرط دوم محاسبه از تاریخ مطالبه، مقطوع بودن میزان دین است. بر این اساس، آیا در مواردی که دعوای مطالبه طلب با جلب نظر کارشناس تقدیم می‌شود، مبدأ محاسبه خسارت تأخیر از تاریخ مطالبه است یا با توجه به نامشخص بودن تکلیف خوانده در پرداخت دین از تاریخ قطعیت نظر کارشناسی؟

پاسخ:

اولاً، مقررات ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ ناظر بر دیونی است که میزان و موعد پرداخت آن مشخص بوده و مدیون با رعایت شرایط مقرر در این ماده از تأدیه آن امتناع کرده باشد.

ثانیاً، خسارت تأخیر تأدیه ناشی از الزامات خارج از قرارداد، تنها با صدور حکم قطعی و ابلاغ آن به محکوم‌علیه قابل مطالبه است؛ به عبارت دیگر، در این موارد محکوم‌به در حکم دین محسوب و در صورت تأخیر در پرداخت از سوی محکوم‌علیه مشمول حکم مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ می‌شود و نسبت به پیش از تاریخ قطعیت رأی موجبی برای تعیین خسارت تأخیر تأدیه وجود ندارد. شایسته ذکر است صرف تعیین خواسته معین در دادخواست به معنای دین (مسلم) نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۳/۲۳۲

شماره پرونده: ۲۳۲-۶۶-۱۴۰۳ع

استعلام:

همانگونه که مستحضرید به موجب ماده واحده قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیرمنقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱، شهرداری‌ها مکلفند وجوه مربوط به محکوم‌به احکام قطعی صادره از دادگاه‌ها و یا اوراق اجرایی ثبتی یا اجرای دادگاه‌ها و مراجع قانونی دیگر را در حدود مقدورات مالی خود از محل اعتبار بودجه سال مورد عمل و یا در صورت عدم امکان از بودجه سال آتی خود بدون خسارت تأخیر تأدیه به محکوم‌لهم پرداخت نمایند. در غیر این صورت ذی‌نفع می‌تواند برابر مقررات نسبت به استیفای طلب خود از اموال شهرداری تأمین یا توقیف یا برداشت نماید. با توجه به این مقرر قانونی، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

الف- از آنجایی که بودجه مورد عمل سال جاری یا سال آتی شهرداری از ابتدای سال تا ۲۹ اسفند است و بودجه شهرداری‌ها اساساً پیش‌بینی درآمد و هزینه شهرداری است که در طول سال باید از محل عوارض و خدمات مورد نظر به تدریج تأمین شود و در واقع بودجه اعتبار و نقدینگی نیست، چنانچه دادگاه در ماه‌های پایانی سال حکم بر محکومیت شهرداری صادر کند و شهرداری نیز در بودجه سال آتی مبلغ محکومیت را پیش‌بینی کند، آیا شهرداری مکلف است در ابتدای سال آتی و پیش از تأمین منابع مبلغ محکوم‌به را پرداخت کند و یا آنکه مطابق قانون مذکور و دستورالعمل راجع به بودجه شهرداری که سالانه توسط سازمان شهرداری‌ها ابلاغ می‌شود و ملاک عمل بودجه مصوب شهرداری تا ۲۹ اسفندماه هر سال است، شهرداری تا پایان سال بودجه مصوب (سال آتی) دارای مهلت پرداخت است؟

ب- در فرضی که شهرداری به پرداخت مبلغ معینی محکوم شود و در صورت تأخیر در پرداخت مطابق مفاد حکم در زمان اجرا باید از طریق کارشناسی خسارت تأخیر تأدیه به نرخ روز تعیین شود، آیا شهرداری باید مطابق مبلغ مندرج در رأی اعتبار لازم برای تسویه دیون را پیش‌بینی کند؟ چنانچه پس از مهلت قانونی (سال آتی) مبلغ مندرج در رأی با اخذ نظر کارشناس رسمی به روزرسانی شود، با عنایت به این‌که مانده مبلغ به روزرسانی شده در بودجه پیش‌بینی نشده است، چگونه باید تأمین و پرداخت شود؟ توضیح آنکه، شهرداری و نیز دادگاه از مبلغ جدید به

روزرسانی شده تا زمان اخذ نظر کارشناسی اطلاعاتی ندارند و به همین دلیل پیش‌بینی آن در بودجه سال آتی امکانپذیر نیست. آیا مفاد ماده واحده صدرالذکر در خصوص مابه‌التفاوت مذکور نیز قابل اعمال است؟

پاسخ:

الف و ب- اولاً، منظور از سال مورد عمل مذکور در ماده واحده قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیرمنقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱، سال ابلاغ اجراییه مربوط به حکم قطعی صادره از دادگاه است؛ زیرا تا پیش از صدور و ابلاغ اجراییه، وصول مطالبات به مرحله عملی نرسیده است.

ثانیاً، در ماده واحده یادشده به شهرداری‌ها مهلت داده شده است که چنانچه در سال مورد عمل شهرداری اعتبار لازم را برای پرداخت وجه محکوم‌به نداشته باشند، از بودجه سال آتی خود بدون احتساب خسارت تأخیر تأدیه، وجه محکوم‌به را به محکوم‌لهم پرداخت کنند؛ بنابراین و به عنوان مثال، در فرضی که حکم صادره در سال ۱۳۹۷ قطعی و اجراییه صادر و ابلاغ شده است، شهرداری مکلف است در صورت داشتن اعتبار لازم برای پرداخت محکوم‌به، در همان سال وجه محکوم‌به را پرداخت کند؛ در غیر این صورت موظف است در بودجه سال ۱۳۹۸ آن را منظور و پرداخت کند و در این فاصله یعنی از تاریخ ابلاغ اجراییه تا پایان سال ۱۳۹۸ از تأمین اموال و پرداخت خسارت تأخیر تأدیه معاف است. در این فرض از ابتدای سال ۱۳۹۹ هم توقیف و تأمین اموال شهرداری امکان‌پذیر است و هم از این تاریخ تأخیر در پرداخت محکوم‌به، موجب تعلق خسارت تأخیر تأدیه می‌شود و شهرداری مکلف به پرداخت محکوم‌به و خسارت تأخیر تأدیه آن است و صرف متغیر بودن میزان خسارت مذکور و مقدور نبودن پیش‌بینی آن در بودجه سالانه شهرداری، آنگونه که در فرض استعلام آمده است، رافع مسئولیت شهرداری به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه یادشده نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۳/۲۳۰

شماره پرونده: ۲۳۰-۶۶-۱۴۰۳ ع

استعلام:

به موجب ماده ۲۵ آیین نامه نحوه بررسی و تصویب طرح های توسعه و عمران محلی، ناحیه ای، منطقه ای و ملی و مقررات شهرسازی و معماری کشور مصوب ۱۲/۱۰/۱۳۷۸ هیأت وزیران: «دبیرخانه کمیسیون طرح تفصیلی و شورای استان موظف است یک نسخه از مصوبات کمیسیون مذکور را با ذکر مواردی که بر اساس مصوبات شورای عالی با اساس طرح جامع مغایر باشد، در اولین فرصت در شورای استان مطرح نموده و صورتجلسه مربوط را حداکثر ظرف پانزده (۱۵) روز از تاریخ تصویب به دبیرخانه شورای عالی ارسال نماید. دبیرخانه شورای عالی موظف است ظرف پانزده (۱۵) روز از تاریخ وصول صورتجلسات فوق الذکر نظر خود را در صورت عدم مغایرت اساسی مصوبات مذکور با طرح جامع شهر به دبیرخانه مذکور اعلام و در صورت تشخیص مغایر بودن مصوبات مذکور با اساس طرح جامع، آن را خارج از نوبت نسبت به سایر طرح ها در دستور کار شورای عالی قرار دهد. بدیهی است هرگونه اقدام اجرایی در خصوص مصوباتی که مغایرت اساسی تشخیص داده میشوند قبل از تصویب شورای استان و تأیید نهایی شورای عالی مجاز نخواهد بود.»

با لحاظ این که حسب قسمت اخیر مقرر فوق، تکلیف دبیرخانه شورای عالی شهرسازی و معماری ایران پس از وصول صورتجلسات مصوبات کمیسیون ماده ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری ایران مصوب ۱۳۵۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی، به طور خاص راجع به دو موضوع اعلام نظر در خصوص «عدم مغایرت» صورت جلسات با طرح جامع شهر و در دستور کار قرار دادن خارج از نوبت نسبت به دیگر طرح ها در صورت تشخیص مغایر بودن با طرح جامع شهر است، اولاً، خواهشمند است در خصوص ضمانت اجرای عدم رعایت مهلت پانزده (۱۵) روزه اظهارنظر از تاریخ وصول صورتجلسات موصوف جهت «اعلام نظر» دبیرخانه شورای عالی شهرسازی و معماری ایران اعلام نظر فرمایید.

ثانیاً، آیا در صورت عدم «اعلام نظر» در مهلت یادشده، فرض قانونی مبنی بر «عدم مغایرت» مفاد صورت جلسات با طرح جامع شهر است و مفاد صورتجلسات قابلیت اجرا دارد؟

توضیح آنکه، فرض سؤال عمدتاً ناظر بر مواردی است که دبیرخانه یادشده، علاوه بر عدم اظهار نظر در مهلت پانزده (۱۵) روزه یادشده، موضوع را به صورت خارج از نوبت نیز در دستور کار آن شورا قرار نمی‌دهد.

پاسخ:

از قسمت اخیر ماده ۴۵ آیین‌نامه نحوه بررسی و تصویب طرح‌های توسعه و عمران محلی، ناحیه‌ای، منطقه‌ای و ملی و مقررات شهرسازی و معماری کشور مصوب ۱۳۷۸/۱۰/۱۲ هیأت وزیران با اصلاحات بعدی، چنین مستفاد است که چنانچه ظرف پانزده روز از تاریخ وصول صورتجلسات کمیسیون طرح تفصیلی و شورای استان، عدم مغایرت مصوبه مزبور از سوی دبیرخانه شورای عالی به دبیرخانه استان اعلام نشود، مصوبه قابل اجرا نمی‌باشد و اجرای مصوبه در هر صورت منوط به تصویب شورای عالی مربوطه خواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۳/۲۲۲

شماره پرونده: ۲۲۲-۲۶-۱۴۰۳ ح

استعلام:

در پرونده‌های محکومیت مالی در اجرای احکام مدنی که محکوم علیه خارج از مهلت یک ماه ذکر شده در تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، دادخواست اعسار تقدیم می‌کند و بر اساس این تبصره دادگاه یا اجرای احکام مدنی حسب مورد با اخذ کفیل یا وثیقه محکوم علیه را آزاد می‌کند؛ چنانچه پس از رد اعسار توسط دادگاه و قطعیت آن و ابلغ مهلت بیست روزه به کفیل یا وثیقه‌گذار، کفیل یا وثیقه‌گذار حسب مورد محکوم علیه را حاضر نکند و به دستور دادگاه یا قاضی اجرای احکام مدنی، دستور وصول وجه‌الکفاله یا ضبط وثیقه جهت استیفای محکوم به برای محکوم له و هزینه‌های اجرا صادر شود و پس از قطعیت، محکوم علیه خود را به زندان معرفی کند، با توجه به فحواى ماده ۷۴۰ قانون مدنی که بیان می‌دارد «کفیل باید مکفول را در زمان و مکانی که تعهد کرده حاضر نماید والا باید از عهده حقی که بر مکفول ثابت می‌شود برآید» و با توجه به موارد ذکر شده در تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا عدول از دستور فوق در اجرای احکام مدنی یا صدور دستور مبنی بر اخذ وجه‌الکفاله یا وثیقه تا یک چهارم بر اساس ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ امکانپذیر است و یا با توجه به سیاق تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و ماده ۷۴۰ قانون مدنی، از شمول ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خارج است؟

۲- در صورت پاسخ مثبت، دستور فوق از طرف چه شخصی باید صادر شود؟ قاضی دادگاه، دادرس و یا سرپرست اجرای احکام مدنی یا سرپرست مجتمع قضایی؟

۳- مبلغ اخذ شده به عنوان جریمه به خزانه دولت واریز می‌شود و یا به محکوم له بابت بدهی محکوم علیه داده می‌شود؟

پاسخ:

۱- در رسیدگی‌های کیفری که به موجب ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ پس از حضور متهم از دستور سابق مبنی بر اخذ وجه التزام یا وجه‌الکفاله و یا ضبط وثیقه رفع اثر می‌شود و دادستان دستور اخذ یا

ضبط حداکثر تا یک چهارم از وجه قرار را صادر می‌کند، اعتبار قرار تأمین کیفری صادره به قوت خود باقی است؛ در حالی که در اجرای تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، بقای قرار تأمین فاقد موضوعیت است و بر این اساس، اعمال ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص موارد مشمول ذیل تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، فاقد موقعیت قانونی است. مفاد ماده ۷۴۰ قانون مدنی مؤید این نظر است.

۲ و ۳- با توجه به پاسخ بند یک، پاسخ به این پرسش‌ها منتفی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۴

ح ۷/۱۴۰۳/۲۰۹

شماره پرونده: ۲۰۹-۲۶-۱۴۰۳ ح

استعلام:

در خصوص احکام متضمن محکومیت زوج به تهیه منزل (مسکن مستقل) اجراییه صادر می‌شود؛ در اجرای احکام نیز به سبب عدم اجرای حکم توسط محکوم‌علیه، مراتب به کارشناس اعلام و کارشناس مبلغی بابت نفقه مسکن از زمان تقدیم دادخواست به بعد تعیین می‌کند و این مبلغ از اموال زوج وصول می‌شود. در خصوص این رویه خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- در فرض سؤال، چنانچه برای وصول هزینه تعیین شده از سوی کارشناس، مالی از محکوم‌علیه به دست نیاید، آیا می‌توان ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ را اعمال و محکوم‌علیه را بازداشت کرد؟
- ۲- با توجه به این‌که برخی معتقدند فرض سؤال محکومیت مالی نیست و زوج نمی‌تواند اعمال ماده ۳ یادشده را درخواست کند و صرفاً می‌تواند مبالغ تعیین شده توسط کارشناس را با طرح دعوای مستقل مطالبه و در صورت محکومیت زوج و عدم پرداخت، اعمال این ماده قانونی را درخواست کند، آیا این دیدگاه صحیح است؟
- ۳- چنانچه زوج صرفاً تهیه منزل مستقل را خواستار شود و با ارجاع به کارشناسی برای تعیین هزینه مخالفت کند، آیا چنین درخواستی قابل پذیرش است؟ آیا در صورت عدم تهیه مسکن، می‌توان ماده ۳ یادشده را اعمال کرد؟
- ۴- در فرض سؤال، آیا می‌توان زوج را به تهیه و اجاره مسکن متعارف و ارائه هزینه و مدارک آن جهت وصول از زوج ارشاد کرد؟ به نحوی که، در صورت عدم دسترسی به اموال زوج، اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ امکانپذیر شود؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، با عنایت به مواد ۱ و ۲۲ آن قانون، صرفاً ناظر بر مواردی است که به موجب حکم قطعی، محکوم‌علیه به پرداخت مالی محکوم شده باشد؛ اعم از آن‌که به صورت استرداد عین، قیمت و یا مثل آن و یا ضرر و زیان ناشی از جرم و یا دیه باشد که در صورت عدم تأدیه و عدم دسترسی به مال، در صورت تقاضای محکوم‌له و با رعایت دیگر شرایط مقرر در قانون به دستور دادگاه محکوم‌علیه بازداشت می‌شود. در فرض سؤال (الزام زوج به تهیه مسکن مستقل برای زوج) با توجه به این‌که حکم دادگاه ناظر بر محکومیت فرد به انجام عمل معینی است و نه پرداخت وجه نقد و محاسبه قیمت انجام عملی که

محکوم‌علیه از اجرای آن امتناع دارد، در اجرای ماده ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ صورت می‌گیرد و نه آنگونه که در فرض سؤال آمده است، مبلغی به عنوان نفقه بابت تهیه مسکن از زمان تقدیم دادخواست تعیین شود؛ بر این اساس وصول هزینه‌های انجام عمل موضوع این ماده (در فرض سؤال هزینه تهیه مسکن مستقل) از شمول ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ خارج است.

ثانیاً، چنانچه پس از تعیین قیمت محکوم‌به در راستای ماده ۴۷ قانون یادشده، زوجه به موجب دعوای مستقل وجه آن را از زوج مطالبه کند و حکم قطعی در این زمینه صادر شود، اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، امکان‌پذیر است.

۳ و ۴- با عنایت به مراتب فوق، زوجه صرفاً می‌تواند اعمال ماده ۴۷ قانون یادشده را درخواست کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۱۹۵

شماره پرونده: ۱۹۵-۱۶۸-۱۴۰۳ کی

استعلام:

در صورتی که هیأت بدوی یا تجدیدنظر نظام پزشکی طی رأی قطعی، حکم برائت نسبت به پزشک صادر نماید، آیا دادگستری می‌تواند حکم بر محکومیت صادر کند؟ و برعکس در صورت برائت در دادگستری، آیا نظام پزشکی می‌تواند نظر بر محکومیت داشته باشد؟

پاسخ:

هر چند مطابق بند «ز» ماده ۳ قانون تشکیل سازمان نظام پزشکی، یکی از وظایف این سازمان اظهار نظر کارشناسی در مورد جرایم پزشکی است که به موجب تبصره ۳ ماده ۳۵ این قانون، هیأت‌های بدوی انتظامی پزشکی شهرستان‌ها مرجع صالح برای اعلام نظر کارشناسی است و نیز طبق تبصره ۵ ماده مذکور، مراجع قضایی می‌توانند در صورت لزوم نظریه هیأت تجدید نظر و یا هیأت عالی پزشکی را اخذ کنند و نظریه کارشناسی مراجع مذکور بر اساس تبصره یک ماده ۴۱ این قانون مشورتی است؛ اما هیأت‌های انتظامی به موجب بند «ه» ماده ۵ قانون یادشده علاوه بر این وظیفه، رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلین گروه پزشکی و حرف و ابسته به آن را عهده‌دار هستند که امری متفاوت از همکاری با مراجع قضایی در رسیدگی به جرایم پزشکی است؛ بنابراین در فرض پرسش با توجه به تفاوت «تخلف» با «جرم» از حیث شکلی و ماهوی، موجب قانونی جهت الزام مراجع قضایی رسیدگی‌کننده به جرم پزشکی در تبعیت از رأی برائت قطعی صادره در خصوص تخلف پزشکی وجود ندارد؛ همچنین برائت پزشک از اتهام انتسابی، مانع محکومیت انتظامی وی نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۰

۷/۱۴۰۳/۱۹۰

شماره پرونده: ۱۹۰-۸۸-۱۴۰۳ ح

استعلام:

در مواردی صادرکننده چک بدون توجه به تعهد ضمنی خود برای صدور و ثبت آن در سامانه صیاد به گونه‌ای که قابل وصول بوده و تمام امتیازات چک را دارا باشد، از این امر سر باز می‌زند. با توجه به ماده ۴ (اصلاحی ۱۳۹۷) و تبصره یک ماده ۲۱ مکرر (اصلاحی ۱۴۰۰) قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی خواهشمند است در خصوص چنین فرضی به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، آیا با توجه به ذیل ماده ۳ قانون صدرالذکر می‌توان این تعهد ضمنی و عرفی را در زمره مواردی تلقی کرد که صادرکننده نباید چک را به صورتی تنظیم کند که بانک به عللی از قبیل موارد مندرج یا امثال آن از پرداخت چک خودداری کند؟ زیرا حسب صریح تبصره یک ماده ۲۱ قانون یادشده، در صورت عدم ثبت مالکیت چک در سامانه صیاد، بانک‌ها از پرداخت آن در هر صورتی خودداری می‌کنند.

ثانیاً، در فرض مثبت بودن پاسخ، آیا می‌توان گواهی عدم ثبت مالکیت چک در سامانه صیاد را مثبت عنوان کیفری صدور چک بلامحل و به منزله گواهی عدم پرداخت دانست؟

ثالثاً، در فرض منفی بودن پاسخ، آیا دعوی الزام به ثبت مالکیت چک صیادی در سامانه مربوط قابلیت استماع دارد؟ رابعاً، در فرض ثبت مالکیت چک در این سامانه صیاد، با توجه به عدم ثبت ظهرونیسی به نحو ضمانت در این سامانه، در صورت ظهرونیسی آیا ایادی بین صادرکننده تا دارنده از مزایای ظهرونیسی اسناد تجاری بهره‌مند می‌شوند و یا آنکه صرفاً دارای مسؤولیت مدنی به نحو تضامنی می‌باشند و صرفاً ظهرونیسی مدنی جهت انتقال محسوب می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال که صادرکننده چک بدون ثبت آن در سامانه صیاد، چک را تنظیم و به دارنده تحویل داده است، دارنده نمی‌تواند دعوای الزام صادرکننده به ثبت چک در سامانه صیاد را اقامه کند؛ زیرا از تبصره اصلاحی ماده ۲۱ مکرر (۱۴۰۰/۱/۲۹) قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی چنین مستفاد است که ثبت در سامانه صیاد از شرایط صدور چک است و لذا اگر در زمان صدور چک، در این سامانه ثبت نشده باشد، چک یادشده از شمول قانون صدور چک خارج است. همچنین وفق تبصره اصلاحی یادشده، قید عبارت «صدور و

پشت‌نویسی چک بدون درج در سامانه صیاد فاقد اعتبار است» در متن چک الزامی است و دارنده‌ای که به‌رغم قید این عبارت در چک و بدون رعایت این ترتیبات چک را پذیرفته است، عملاً خود را از مزایای قانونی محروم کرده است و لذا دعوای وی دایر بر الزام صادرکننده به ثبت چک در سامانه صیاد مسموع نیست.

ثانیاً، همان‌گونه که در تبصره یک الحاقی مصوب ۱۳۹۷/۸/۱۳ به قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی آمده بود و در اصلاحی ۱۴۰۰/۱/۲۹ تصریح شده است، چک‌های صادره از دسته چک‌های پیش از زمان مذکور در تبصره، مشمول قانون زمان ارائه دسته چک است و از طرفی صدور و پشت‌نویسی چک بدون درج در سامانه صیاد فاقد اعتبار است که در این صورت روابط طرفین تابع عموماً قانون مدنی است؛ بنابراین، مقنن عدم ثبت در سامانه صیاد را صرفاً موجب خارج شدن چک از شمول قانون صدور چک و مشمول مقررات عام قانون مدنی دانسته است و ضمانت اجرای کیفری برای عدم ثبت در این سامانه پیش‌بینی نکرده است؛ لذا با عنایت به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، صرف عدم ثبت صدور یا پشت‌نویسی چک در سامانه صیاد وصف مجرمانه ندارد.

ثالثاً، به موجب تبصره یک (اصلاحی ۱۴۰۰/۱/۲۹) ماده ۲۱ مکرر قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، صدور و ظهرنویسی چک‌های صادره از دسته چک‌های از ابتدای سال ۱۴۰۰ (چک صیادی) در سامانه صیاد انجام می‌گیرد و این فرآیند جایگزین شیوه صدور و انتقال چک به نحو مذکور در قانون تجارت است؛ بنابراین در صورتی که صدور و ظهرنویسی چک در سامانه صیاد انجام گرفته باشد، با توجه به این‌که مقنن در اصلاحات قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی راجع به شیوه ضمانت از صادرکننده یا ظهرنویسان مقررده‌ای بیان نکرده و حکم خاصی ندارد؛ بر این اساس، همچنان ضمانت برابر مقررات قانون تجارت انجام می‌گیرد و ثبت آن در سامانه صیاد الزامی نیست؛ اما چنانچه صدور و یا ظهرنویسی چک‌های فوق (چک صیادی) بدون ثبت در سامانه صیاد انجام گرفته باشد، از آنجا که در این فرض، صدور و ظهرنویسی چک بدون درج در این سامانه فاقد اعتبار است و روابط طرفین تابع عموماً قانون مدنی است، ضمانت از صادرکننده یا ظهرنویس نیز از شمول قانون صدور چک خارج و مشمول مقررات عام قانون مدنی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۳/۱۷۹

شماره پرونده: ۱۷۹-۳/۱-۱۴۰۳ ح

استعلام:

شخصی به پرداخت مهریه زوجه که از نوع مسکوکات طلا بوده، محکوم شده است؛ پس از صدور حکم اعسار تعدادی سکه طلا به عنوان پیش قسط و هر دو ماه یک بار به پرداخت یک سکه طلای دیگر محکوم شده است. این فرد همچنین در پرونده‌های دیگر به پرداخت اجرت‌المثل به مبلغ مشخصی و نفقه ماهانه با مبلغی مشخص محکوم شده است. محکوم‌له در خصوص هر سه پرونده جلب محکوم‌علیه و اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ را خواستار شده است. پس از حضور محکوم‌علیه در واحد اجرای احکام وی اظهار داشته است که حکم اعسار از پرداخت مهریه با توجه به نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۱/۱۳۴۰ مورخ ۱۴۰۲/۲/۵ اداره کل حقوقی قوه قضاییه و متن ماده ۱۸ آیین‌نامه نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸، باید در خصوص پرونده‌های دیگر نیز اجرا شود و تا زمانی که محکوم‌به در پرونده اول مستهلک نشده است، نوبت به اجرای دیگر پرونده‌ها نخواهد رسید. با توجه به مراتب پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- در فرض سؤال که محکوم‌له و محکوم‌علیه هر سه پرونده یکسان است؛ اما محکوم‌به متفاوت است، آیا صدور حکم اعسار در خصوص یکی از محکومیت‌ها به دیگر پرونده‌ها نیز تسری می‌یابد؟ توضیح آنکه در فرض پذیرش اعسار نسبت به دیگر محکومیت‌ها، اجرای آنها عملاً امکان‌پذیر نیست.

۲- در فرض سؤال، آیا وصول محکوم‌به در هر پرونده می‌بایست پس از مستهلک شدن محکوم‌به مربوط به پرونده سابق باشد؟ به عبارت دیگر، آیا تا یک پرونده که طرفین آن واحد هستند به طور کامل اجرا و مختومه نشود، نوبت به پرونده دیگر نمی‌رسد؟

پاسخ:

۱- الف و ب- اولاً، چنانچه محکوم‌علیه دارای محکومیت‌های متعدد به نفع محکوم‌له واحد باشد، در صورت اثبات اعسار وی در خصوص یکی از محکومیت‌ها، چنین شخصی به طریق اولی نسبت به دیگر محکومیت‌ها نیز معسر است؛ زیرا هرگاه قادر به پرداخت دین (محکوم‌به) موضوع حکم اعسار نباشد، قادر به پرداخت دیون دیگر که مازاد بر آن است، نیز نمی‌باشد و از آنجا که محکوم‌له واحد است، طرح دعوای دیگر اعسار به دلیل استماع دفاعیات

وی (محکوم‌له) در دعوای اعسار اول، امری عبث است؛ مگر آنکه محکوم‌علیه مدعی حدوث وضعیت جدید مالی برای خود باشد و به عبارت دیگر، تعدیل در حکم تقسیط قبلی را خواستار شود.

ثانیاً، در فرض سؤال، صرف نظر از آنکه در خصوص محکوم‌له و محکوم‌علیه واحد، نمی‌بایست احکام اعسار و تقسیط متعدد صادر می‌شد، اگر دادگاه چندین حکم تقسیط مختلف را صادر کرده باشد، چه بسا مقصود آن باشد که نسبت به هر یک از احکام محکومیت، در همان حد تقسیط‌شده، محکوم‌علیه قدرت بر پرداخت دارد و اجرای تمامی احکام تقسیط مدنظر دادگاه باشد که در این صورت مستلزم رفع ابهام از سوی دادگاه است؛ اما اگر بدون توجه به احکام تقسیط قبلی، آراء بعدی صادر شده است، به نظر می‌رسد آخرین حکمی که در خصوص اعسار محکوم‌علیه صادر شده است، مبین آخرین وضعیت مالی وی است و علی‌الاصول باید چنین حکمی اجرا شود.

۲- اولاً، اگر محکوم‌له و محکوم‌علیه واحد باشد، تجمیع عملیات اجرایی فاقد اشکال به نظر می‌رسد؛ مشروط بر اینکه در موارد صدور آراء از شعب متعدد دادگاه، نظارت هر شعبه بر عملیات اجرایی مربوط و اقدامات مستقل آنان در خصوص مواردی مانند اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، اعمال شود. بدیهی است با عنایت به ایجاد واحد اجرای احکام مدنی‌فوق ماده ۳ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۹۸/۷/۲۴، دادرسی اجرای احکام در حدود اختیارات تفویضی از سوی شعب مختلف اقدام می‌کند.

ثانیاً، در فرض سؤال با توجه به تقسیط مهریه و تسری حکم اعسار مهریه به دیگر احکام (نفقة و اجرت‌المثل ایام زوجیت)، ابتدا اقساط مربوط به مهریه تا استهلاك کامل آن وصول و استیفا خواهد شد و سپس محکوم‌به موضوع دیگر محکومیت‌های مالی وصول می‌شود؛ زیرا با تقسیط مهریه، مفروض آن است که محکوم‌علیه توان پرداخت بیشتر از مبلغ هر قسط را ندارد و از طرفی اجرای همزمان دو حکم تقسیط به موازات هم امکان‌پذیر نیست؛ مگر آنکه در اجرای ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، اموالی از محکوم‌علیه به دست آید و یا از محل مطالبات وی استیفای بخش اجرا نشده دیگر محکومیت‌های مالی امکان‌پذیر شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۳/۱۴۴

شماره پرونده: ۱۴۴-۵۱-۱۴۰۳ کی

استعلام:

۱- نظر به این که تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی (الحاقی ۱۳۶۷/۱/۲۳) مجازات تخطی از ضوابط مصوب وزارت بهداشت را لغو موقت یا دائم پروانه تأسیس یا پروانه مسئولان فنی قرار داده است، آیا مجازات مذکور ذیل یکی از درجات ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی قرار گرفته (مانند ممنوعیت از حقوق اجتماعی) و رسیدگی به جرم مذکور در صلاحیت دادسرا است یا آنکه به دلیل عدم تطابق مجازات با هیچ یک از بندهای ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی، جزء حقوق اجتماعی محسوب نشده و به دلیل عدم انطباق مجازات تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی با بندهای هشت گانه ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، به حکم تبصره ۳ ماده اخیرالذکر جرم درجه ۷ محسوب و رسیدگی به آن در صلاحیت مستقیم دادگاه می باشد؟

۲- همچنان که مستحضرید، قانونگذار در قانون مربوط به مقررات امور پزشکی، دارویی، مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات بعدی تعریفی از تقلب در امور دارویی ارائه ننموده و صرفاً در ماده ۱۸ به قید مصادیق تمثیلی آن بسنده نموده است و یکی از موارد مشمول تقلب، ساخت دارو بدون پروانه ساخت می باشد. از طرفی با تصویب ماده ۲۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز و تبصره آن و قید عبارت «ساخت دارو بدون رعایت تشریفات قانونی» این رفتار جرم انگاری شده است. حال با توجه به مؤخر بودن قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات ۱۴۰۰، قانون اخیر ناسخ ماده ۱۸ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی، دارویی، مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات بعدی (صرفاً در خصوص رکن مادی ساختن و فروش داروی تقلبی؛ نه فروش داروی منتهی به صدمه) است یا معنای تقلب در ماده ۱۸ در قانون مربوط به مقررات امور پزشکی، دارویی، مواد خوردنی و آشامیدنی غیر از عبارت «ساخت دارو بدون رعایت تشریفات» در ماده ۲۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز است و دو ماده مزبور ناسخ و منسوخ نیستند؟

۳- با عنایت به این که ماده ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز در خصوص نحوه رسیدگی به پرونده های قاچاق در شعب سازمان تعزیرات حکومتی صحبت می کند، آیا می توان این گونه تفسیر کرد که منظور از شعبه رسیدگی کننده در ماده بعدی؛ یعنی ماده ۴۷ قانون مزبور صرفاً ناظر بر شعب رسیدگی در سازمان تعزیرات حکومتی می باشد و در

نتیجه حکم تبصره ۳ ماده ۴۷ قانون مزبور مبنی بر ممنوعیت ارجاع به کارشناس تنها در مورد پرونده‌های مطرح در شعب تعزیرات حکومتی است و پرونده‌هایی که در راستای ماده ۴۴ قانون مذکور به علت مبالغ بالا به دادسرا و محاکم صالح ارسال می‌شود، در صورت تردید قاضی رسیدگی‌کننده به گزارش گمرک یا سازمان مربوطه، امکان صدور قرار ارجاع امر به کارشناسی و اخذ نظریه کارشناسی رسمی دادگستری در ما نحن فیه وجود دارد؟

پاسخ:

۱- مجازات «لغو موقت یا دائم» پروانه تأسیس یا پروانه مسؤولان فنی مقرر در تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی الحاقی ۱۳۶۷/۱/۲۳ با توجه به ملاک‌های مقرر در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برای اشخاص حقیقی یا حقوقی، حسب مورد می‌تواند مشمول درجات ۷، ۶ و ۵ باشد و چون لغو دائم پروانه مسؤولان فنی اشخاص حقیقی در درجه‌بندی مجازات لحاظ نشده و محرومیت از حقوق اجتماعی تا ۱۵ سال درجه ۵ محسوب شده است، بنابراین لغو دائم پروانه مذکور، مشمول درجه چهار می‌باشد.

۲- صرف ساخت دارو بدون اخذ پروانه و مجوز از وزارت بهداشت و رعایت تشریفات یا مقررات مربوط، به ترتیب و به طور مستقل ابتدا در ماده ۱۵ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و سپس ماده ۲۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ جرم‌انگاری شده است؛ بر این اساس بزه پیش‌گفته اساساً از بزه تقلب در تهیه مواد دارویی موضوع ماده ۱۸ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی و مصادیق تمثیلی مذکور در این ماده منصرف است و با عنایت به این که محل اعمال و اجرای مواد ۱۸ و ۲۷ قوانین پیش‌گفته متفاوت است، بحث از تعارض و رابطه ناسخ و منسوخ بین این دو ماده اساساً سالبه به انتفاء موضوع است و با عنایت به صراحت ماده ۲۷ و تبصره یک آن از قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز (که آخرین اراده مقنن است) ساخت و فروش اقلام دارویی بدون انجام تشریفات قانونی مشمول مجازات و احکام مقرر در این ماده است.

۳- اولاً، حکم مقرر در تبصره ۳ ماده ۴۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز اصلاحی ۱۴۰۰ در مورد ممنوعیت ارجاع موضوع به کارشناس رسمی دادگستری با لحاظ متن ماده ۴۷ یادشده، ناظر به تعیین «ارزش کالا یا ارز مکشوفه» است و در فرض استعمال که ارزی کشف نشده است، چنانچه دلایل و قرائنی؛ مانند ادله الکترونیکی مبنی بر خرید و فروش غیرمجاز ارز وجود داشته باشد و کشف حقیقت نیز مستلزم ارجاع به کارشناس رسمی دادگستری باشد،

بازپرس با لحاظ ماده ۱۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری برای تشخیص «میزان ارز»، مراتب را به کارشناس ارجاع می‌کند و این امر با استعمال «ارزش ریالی ارز» از بانک مرکزی که قابل ارجاع به کارشناس نیست، متفاوت است. ثانیاً، اطلاق عبارت «شعبه رسیدگی‌کننده» در صدر ماده ۴۷ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲، هم شعب ویژه رسیدگی‌کننده به جرایم قاچاق کالا و ارز و هم شعب ویژه رسیدگی‌کننده به تخلفات قاچاق کالا و ارز موضوع بندهای «الف» و «ب» ماده ۱۱ این قانون را شامل می‌شود؛ بر این اساس حکم موضوع تبصره ۳ ماده ۴۷ قانون پیش‌گفته که ناظر بر «ممنوعیت ارجاع کارشناسی موضوع ماده ۴۷ و تبصره‌های آن به کارشناس رسمی دادگستری است»؛ اعم از این که پرونده در شعب رسیدگی به جرایم قاچاق کالا و ارز یا شعب رسیدگی به تخلفات قاچاق کالا و ارز در حال رسیدگی باشد، مجراست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۴

۷/۱۴۰۳/۱۳۷

شماره پرونده: ۱۳۷-۶۰-۱۴۰۳ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید ادارات ثبت اسناد و املاک و ادارات اجرا در سراسر کشور، پس از صدور اجراییه علیه متعهد و ابلاغ اجراییه، مطابق ماده ۱۳۱ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و تبصره آن و نیز ماده ۱۵۸ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی موظف به اخذ حقوق دولتی هستند و پس از سپری شدن مدت ده روز پس از ابلاغ اجراییه، حقوق دولتی را از متعهد پرونده اخذ می کنند اما وفق بند «پ» ماده ۱۱۷ قانون برنامه ششم توسعه، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۵ با اصلاحات بعدی در صورتی که بستانکار از ادامه عملیات اجرایی انصراف داده و یا وصول پرونده خارج از اداره اجرا صورت پذیرد از اخذ حقوق دولتی خودداری و پرونده اجرایی بدون اخذ این حقوق مختومه می شود. در حال حاضر با عنایت به ماده ۱۲۴ قانون اخیرالذکر که مدت اعتبار قانون را پنج سال از تاریخ لازم الاجرا شدن آن تعیین نموده و با توجه به این که این قانون به موجب ماده واحده قانون تمدید قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه تنها تا پایان سال ۱۴۰۲ تمدید شده است و نظر به این که سال جاری به نام سال جهش تولید با مشارکت مردمی نام گذاری شده و بسیاری از شرکت های تولیدی که به هر علت با مشکل صدور اجراییه در ادارات ثبت و اجرا مواجهند، در پرداخت حقوق دولتی دچار چالش شده اند و همچنین با عنایت به این که در قانون برنامه هفتم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ نیز به موضوع عدم پرداخت حقوق دولتی با شرایط مقرر در بند «پ» ماده ۱۱۷ قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه اشاره ای نشده است، خواهشمند است در خصوص اعتبار یا عدم اعتبار قانون برنامه پنج ساله ششم توسعه و چگونگی اقدام ادارات اجرای ثبت در اخذ یا عدم اخذ حقوق دولتی در پرونده های اجرایی اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

نظر به اینکه اجرای مقررات قانون برنامه ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی؛ از جمله بند «پ» ماده ۱۱۷ آن به موجب ماده واحده قانون تجدید برنامه پنج ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲/۶/۲۲ با رعایت قوانین

مؤخر تا پایان سال ۱۴۰۲ تمدید شده است، در سال جاری مقررات قانون صدرالذکر از جمله بند «پ» ماده ۱۱۷ آن قابلیت اجرایی ندارد و در خصوص موضوع مورد سؤال و اخذ هزینه‌های اجرایی مقررات قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و آیین‌نامه نحوه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی حاکم خواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۳/۱۳۴

شماره پرونده: ۱۳۴-۱۸۶/۱-۱۴۰۳ کی

استعلام:

با توجه به این که در ماده ۱۱۰ قانون جرایم نیروهای مسلح در قسمت تعیین مجازات در جرم تبانی در معاملات دولتی آمده است «علاوه بر جبران خسارت وارده به حبس ... و جزای نقدی معادل آنچه بر خلاف مقررات تحصیل کرده است محکوم می شود»، آیا در جرم تبانی تحصیل مال توسط مجرم از ارکان تشکیل دهنده جرم است و به عبارتی چنانچه در تبانی در معاملات دولتی، متهم (کارمند دولتی) وجه یا مالی تحصیل نکرده باشد، آیا جرم تحقق یافته است؟

پاسخ:

جرم «تبانی» در معاملات یا مناقصه‌ها یا مزایده‌های مربوط به نیروهای مسلح موضوع ماده ۱۱۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ زمانی محقق می شود که فرد نظامی عالمانه و عامدانه با سوء استفاده از مقام و موقعیت خود در معاملات یا مناقصه‌ها و مزایده‌های مربوط به نیروهای مسلح با دیگران تبانی کند؛ تحصیل یا عدم تحصیل مال برای فرد نظامی تبانی کننده در تحقق این جرم تأثیری ندارد و شرط تحقق رکن مادی این جرم محسوب نمی شود. در این ماده مقنن صرف تبانی فرد نظامی با دیگران در معاملات یا مناقصه‌ها یا مزایده‌ها را به طور مستقل جرم انگاری کرده است. بدیهی است اگر فرد نظامی در ارتکاب این جرم، مالی تحصیل کرده باشد به جزای نقدی معادل آنچه تحصیل کرده است نیز محکوم می شود و در صورت عدم تحصیل مال، محکومیت وی به پرداخت جزای نقدی معادل آنچه تحصیل کرده است منتفی خواهد بود

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۰۲

۷/۱۴۰۳/۱۲۱

شماره پرونده: ۱۲۱-۷۶-۱۴۰۳ ح

استعلام:

۱- چنانچه یکی از فروشندگان، دعوای تأیید فسخ معامله را به سبب یکی از جهات قراردادی یا قانونی مطرح و دادگاه نیز حکم بر تأیید فسخ معامله صادر کند، آیا این رأی غیر قابل تجزیه است و به دیگر فروشندگان هم تسری دارد؟ آیا دیگر فروشندگان که در دعوا مداخله نداشتند، می‌توانند نسبت به رأی صادره، دعوای اعتراض ثالث مطرح کنند؟

۲- چنانچه در معامله شرط شود در صورت عدم کارسازی وجه چک و صدور گواهی عدم پرداخت، معامله منفسخ است، آیا شرط فاسخ فوری است؛ به عبارت دیگر مشروطه باید در مقام اعمال حق در مدت عرفی اقدام کند؟ آیا دعوای تأیید انفساخ عقد خارج از مدت عرفی، اثر شرط فاسخ را از بین می‌برد؟

پاسخ:

۱- اولاً، از حکم مقرر در مواد ۴۴۵ و ۴۴۸ قانون مدنی چنین مستفاد است که خیار فسخ حق دارنده آن است و اختیار اعمال یا انصراف از آن با اوست.

ثانیاً، در فرض سؤال که یکی از فروشندگان دعوای تأیید فسخ معامله را اقامه کرده است، این دعوا قابل تجزیه است و هرکدام از فروشندگان مشاعی می‌توانند به نسبت سهم خود معامله را فسخ یا خیار فسخ خود را ساقط کنند؛ بنابراین، دادگاه با توجه به طرح دعوای فسخ از سوی یکی از فروشندگان، به ماهیت دعوای طرح شده رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌کند و چنانچه حکم بر تأیید فسخ معامله صادر کند، دیگر فروشندگان با خریدار مشاعاً مالک خواهند بود؛ بنابراین، دعوای اعتراض ثالث از طرف دیگر فروشندگان نسبت به حکم تأیید فسخ مزبور در ماهیت قضیه مسموع نیست.

۲- در خصوص سؤال دو دیدگاه به شرح زیر وجود دارد:

دیدگاه نخست:

اولاً، در شرط فاسخ به سبب ابراز اراده در زمان عقد و به صرف تحقق موضوع شرط و بدون نیاز به ابراز اراده بعدی یکی از طرفین عقد منحل می‌شود؛ مگر آن‌که از قرائن و امارات، التزام طرفین عقد به معامله پس از تحقق شرط احراز شود و یا آن‌که طرفین امکان بازگشت عقد و آثار آن را حتی در صورت تحقق شرط فاسخ برای مدت معین

در قرارداد شرط کرده باشند؛ بر این اساس، در فرض سؤال که طرفین توافق کرده‌اند در صورت عدم کارسازی وجه چک صادره بابت ثمن در سررسید، قرارداد منفسخ شود، به محض عدم کارسازی وجه چک و صدور گواهی عدم پرداخت، عقد مذکور منفسخ می‌شود و انتقال بعدی چک توسط دارنده به ثالث پیش از تحقق شرط فاسخ، مانعی برای انفساخ معامله نیست؛ مگر آن که بر اساس محتویات پرونده، قرارداد طرفین و دیگر اوضاع و احوال قضیه، خلاف آن را احراز کند؛ در هر صورت، کشف اراده طرفین و تفسیر قرارداد بر عهده مرجع رسیدگی‌کننده است.

ثانیاً، با توجه به اینکه در شرط فاسخ به محض تحقق مشروطه معامله قهراً منفسخ می‌شود، ضرورتی به طرح دعوی تأیید آن در مرجع قضایی نیست و فوریت یا عدم فوریت عرفی نیز منتفی است و در صورت طرح چنین دعوی باید به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ قرار عدم استماع دعوا صادر شود. بدیهی است چنانچه طرح این دعوا مقدمه دعوی دیگری باشد که جنبه ترافیعی دارد؛ مانند دعوی ابطال سند یا استرداد مبیع، رسیدگی به دعوی یادشده فرع بر طرح دعوی تأیید انفساخ معامله است.

دیدگاه دوم

در شرط فاسخ با توجه به این که قصد طرفین از درج شرط، استفاده مشروطه از آن است؛ چنانچه مشروطه از استفاده از شرط منصرف شود، بقای عقد قابل پذیرش است؛ هر چند موضوع شرط محقق شود؛ هم‌چنان که اسقاط آن نیز امکان‌پذیر است؛ به عبارت دیگر، با توجه به این که ذی‌نفع شرط، مشروطه است و متعهد نمی‌تواند از عهدشکنی خود و عدم اجرای تعهدات قراردادی منتفع شود و مفروض آن است التزام متعهد به تعهدات خود جزو شروط بنایی و مورد قصد طرفین است، بنابراین در فرض سؤال، فقط ذینفع می‌تواند با تحقق موضوع شرط به انحلال قرارداد استناد کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۳

۷/۱۴۰۳/۱۱۲

شماره پرونده: ۱۱۲-۱۲۷-۱۴۰۳ ح

استعلام:

معتراض ثالث به استناد دادنامه قطعی متضمن اثبات عقد بیع مدعی است تمامی پلاک ثبتی را از مالک اولیه با مبیعه نامه خریداری کرده و آن را از فروشنده تحویل گرفته و از همان ابتدا تاکنون در آن تصرف مالکانه دارد؛ بر این اساس، نسبت به دادنامه قطعی خلع ید که علیه دیگر مالکان مشاعی در این پلاک ثبتی صادر شده است؛ اما محکوم‌علیه در ملک تصرفی ندارند دعوی اعتراض ثالث اصلی موضوع مواد ۴۱۷ و بند «الف» ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، مطرح کرده است. توضیح آنکه، به دلیل عدم تجدید نظرخواهی، دادنامه یاد شده در مرحله بدوی قطعیت یافته است. در اثنای رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی، محکوم‌له (خواهان دعوی اصلی) نسبت به دادنامه استنادی معترض ثالث به استناد بند «ب» ماده ۴۱۹ و ماده ۴۲۱ قانون اخیرالذکر، اعتراض طاری مطرح کرده است، با توجه به مراتب پیش‌گفته خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا در دعوی اعتراض ثالث اصلی (اعتراض حکمی)، طرح دعوی اعتراض طاری از سوی محکوم‌له امکان‌پذیر است یا به لحاظ این‌که اعتراض ثالث از جمله طرق فوق‌العاده رسیدگی است، دادگاه صرفاً به همین موضوع یعنی اعتراض ثالث رسیدگی می‌کند؟ به عبارت دیگر، جایگاه طرح دعوی اعتراض طاری منحصراً در دعوی اصلی است یا شامل اعتراض ثالث اصلی حکمی نیز می‌شود؟

۲- در فرض طرح دعوی طاری، در موردی که نیاز به تقدیم دادخواست نیست؛ موضوع صدر ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، آیا معترض در لایحه تقدیمی متضمن طرح اعتراض طاری باید دعوی مذکور را به طرفیت تمامی اصحاب دعوی منتهی به صدور دادنامه مورد اعتراض طاری طرح کند و آنان نیز باید به دادرسی طاری دعوت شوند؛ مانند موردی که دعوی اعتراض ثالث طاری به موجب دادخواست اقامه می‌شود، (فراز دوم ماده ۴۲۱ و قسمت اخیر ماده ۴۲۳ قانون یادشده) و یا آنکه ابلاغ اعتراض طاری به دیگر اصحاب دعوی دادنامه مورد اعتراض ضرورتی ندارد؟

پاسخ:

۱- اولاً، از ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، چنین مستفاد است که اعتراض ثالث طاری اختصاص به مرحله خاصی نداشته و هر یک از اصحاب دعوا که حکم ابرازی را مخل به حقوق خود بدانند، می‌تواند به عنوان ثالث نسبت به آن اعتراض کند؛ لذا این حق برای طرفین دعوای اعتراض ثالث نیز وجود دارد.

ثانیاً، با توجه به اطلاق بند «ب» ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که اعتراض طاری را به نحو اطلاق به رسمیت شناخته است و با لحاظ ضرورت رسیدگی توأمان و فصل خصومت و با هدف جلوگیری از طرح دعوای مستقل متعدد، در فرض سؤال که معترض ثالث با داشتن دادنامه قطعی نسبت به رأی سابق‌الصدور اعتراض ثالث کرده است، به نظر می‌رسد دعوای اعتراض طاری محکوم‌لهم رأی یادشده نسبت به دادنامه قطعی ابرازی از سوی معترض ثالث مسموع است.

۲- هرگاه اعتراض ثالث طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است به عمل آید، وفق صدر ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، به تقدیم دادخواست نیاز ندارد. در این صورت چنانچه طرفین رأی مورد اعتراض متعدد نباشند، بدیهی است هر دو، طرف دعوای اعتراض ثالث طاری می‌باشند؛ اما در صورت تعدد، معترض باید شخص یا اشخاص طرف دعوای خود را تعیین کند و در هر دو حالت فوق باید نشانی آنان را نیز قید کند. به عبارت دیگر، عدم نیاز به تقدیم دادخواست نافی تعیین طرف دعوای اعتراض ثالث طاری و نشانی آنها نمی‌باشد و چنانچه هر یک از این موارد را معین نکند و به نظر دادگاه رسیدگی ممکن نباشد، دادگاه قرار عدم استماع دعوای اعتراض ثالث طاری را صادر می‌کند. بدیهی است در خصوص عدم اعلام نشانی، هر چند از موارد صدور اخطار نقص دادخواست که از وظایف مدیر دفتر دادگاه است نمی‌باشد؛ اما منعی وجود ندارد که مدیر دفتر به دستور دادگاه به معترض اخطار کند که نشانی صحیح طرف‌های اعتراض خود را اعلام کند و یا درخواست نشر آگهی نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۳/۱۰۸

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۲۷-۱۰۸ ح

استعلام:

وفق مواد ۳۰۵ و ۳۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و رویه قضایی حاکم تنها محکوم علیه حق واخواهی و یا تجدید نظرخواهی دارد؛ حال چنانچه در خصوص دعوای مطرح شده به طرفیت یکی از خواندگان (شخص الف) قرار رد دعوا و نسبت به خواننده دیگر (شخص ب) حکم بر محکومیت صادر شود و این حکم مؤثر در حق شخص (الف) باشد، نحوه اعتراض وی به دادنامه چگونه است؟ آیا حق واخواهی و تجدید نظرخواهی دارد؟ به عنوان مثال، در دعوای مربوط به انتقال و تنظیم سند مالکیت، در نهایت مالک ملزم به تنظیم سند شده است و در خصوص ایادی بین مالک و خواهان قرار رد صادر می‌شود؛ در فرض عدم وصول اعتراض از سوی مالک رسمی، آیا این ایادی قادر به واخواهی و یا تجدید نظرخواهی به حکم محکومیت صادره علیه مالک رسمی می‌باشند؟

پاسخ:

با عنایت به ماده ۳۰۵ و بند «الف» ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و نیز بند یک ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، هر یک از طرفین که از رأی دادگاه متضرر شده باشند، حق واخواهی و یا تجدید نظرخواهی دارند؛ بنابراین، اگر دادگاه دعوا را نسبت به برخی از خواندگان رد و نسبت به برخی دیگر به نفع خواهان حکم صادر کند، خواننده‌ای که دعوای خواهان نسبت به وی رد شده است، اصولاً متضرر از حکم تلقی نمی‌شود تا به این لحاظ امکان واخواهی و یا تجدید نظرخواهی از سوی وی وجود داشته باشد؛ اما در موارد خاصی از قبیل دعوای الزام به تنظیم سند رسمی انتقال به طرفیت شخصی که سند به نام وی است و نیز ایادی بعدی، چنانچه دادگاه ضمن حکم به الزام مالک رسمی به تنظیم سند، به لحاظ این که سند به نام ایادی بعدی نیست، دعوای الزام به تنظیم سند را نسبت به ایشان رد کرده باشد، به نظر می‌رسد هرچند دادگاه نسبت به ایادی بعدی این دعوا را مردود دانسته است؛ اما مقدمه دعوای الزام به تنظیم سند، دعوای وقوع بیع بوده است که دادگاه آن را احراز و بر مبنای آن، حکم به الزام به تنظیم سند صادر کرده است؛ بنابراین، ایادی بعدی در مورد احراز وقوع بیع ذی‌نفع هستند و به‌رغم رد دعوای الزام به تنظیم سند نسبت به

ایشان، راجع به احراز وقوع بیع مربوط به خودشان، متضرر محسوب و حق واخواهی و یا تجدید نظرخواهی خواهند داشت و در هر حال شخصی که طرف دعوا قرار گرفته و دادگاه دعوا را متوجه او ندانسته است، ثالث تلقی نمی‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۳

۷/۱۴۰۳/۹۵

شماره پرونده: ۹۵-۱۸۶/۱-۱۴۰۳ کی

استعلام:

با لحاظ این‌که بزه ارتشاء به دریافت وجه از طرف کارمند دولت در راستای انجام وظایف سازمانی خود اطلاق می‌شود، چنانچه فردی که سمتی در شورای اسلامی شهر دارد، از فردی که تقاضای ساخت بنا در باغی خارج از حوزه شهری و در حیطة وظایف سازمانی وزارت جهاد کشاورزی قرار دارد، وجهی را دریافت کند، آیا دریافت وجه از جانب این فرد با توجه به این‌که صدور مجوز ساخت بنا در داخل باغات در حیطة اختیارات وزارت جهاد کشاورزی است و نه شهرداری و وزارت کشور، آیا رفتار ارتكابی مشمول عنوان مجرمانه دریافت رشوه است؟

پاسخ:

از عبارت «... اعم از اینکه امر مذکور مربوط به وظایف آنها بوده یا آنکه مربوط به مأمور دیگری در آن سازمان ...» مذکور در ماده ۳ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات بعدی چنین مستفاد است که گرفتن وجه یا مال برای انجام یا عدم انجام امری که مربوط به سازمان متبوع مأمور نباشد، مشمول عنوان ارتشاء موضوع ماده صدرالذکر نیست و در فرض سؤال نیز از اخذ وجه یا مال از طرف فردی که عضو شورای اسلامی شهر است (یا سمتی در این شورا دارد) به منظور انجام تغییر کاربری باغ خارج از محدوده شهر به لحاظ عدم ارتباط با وظیفه قانونی و اداری وی، عنوان بزه ارتشاء موضوع ماده ۳ قانون یادشده را ندارد. بدیهی است عدم انطباق رفتار انتسابی به متهم با عنوان ارتشاء مانع از آن نیست تا مرجع رسیدگی‌کننده با لحاظ رفتار متهم در خصوص انطباق آن با دیگر عناوین مجرمانه تصمیم مقتضی را اتخاذ کند و تشخیص عنوان مجرمانه و تطبیق حکم بر موضوع بر عهده مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۳/۹۳

شماره پرونده: ۹۳-۸۸-۱۴۰۳ ح

استعلام:

چنانچه شخص ثالثی اقدام به صدور چک و تحویل آن به فروشنده برای وصول آن به عنوان ثمن معامله نماید و چک به صدور گواهی عدم پرداخت منجر شود، با توجه به این که علی‌الاصول در این گونه مواد قصد متعاملین تبدیل تعهد نبوده و صرفاً چک را به عنوان وسیله پرداخت ثمن معامله به فروشنده تحویل داده‌اند، آیا فروشنده می‌تواند به صورت توأمان دعوی مطالبه وجه چک را به طرفیت صادرکننده و مطالبه ثمن معامله را به طرفیت خریدار مطرح کند؟ آیا صدور حکم علیه صادرکننده چک و خریدار و تصریح به این که وصول محکوم به از هر یک از محکوم‌علیهما به براءت ذمه دیگری منجر می‌شود، امکانپذیر است؟

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال که خریدار بابت ثمن معامله چک شخص ثالثی را در اختیار فروشنده قرار داده است و در سررسید به علت فقدان موجودی گواهی عدم پرداخت صادر شده است، فروشنده حق مراجعه به خریدار جهت دریافت ثمن معامله را دارد؛ زیرا چک صرفاً وسیله پرداخت و به منزله وجه نقدی است که به محض مطالبه، قابل وصول باشد و عرفاً قبول چک شخص ثالث مبتنی بر فرض وصول شدن وجه آن می‌باشد و جنبه تبدیل تعهد یا انتقال طلب ندارد؛ مگر اینکه برای دادگاه توافق طرفین بر تبدیل تعهد طبق ماده ۲۹۲ قانون مدنی با رسیدگی قضایی احراز شود.

ثانیاً، در فرض سؤال مطالبه وجه چک به طرفیت صادرکننده و دیگر مسؤولان سند نیز قابل استماع است؛ زیرا دعوی مزبور به اعتبار صدور چک و امضای آن و برابر مقررات خاص و اصول حاکم بر اسناد تجاری؛ از جمله وصف تجریدی این اسناد است و نه به اعتبار قرارداد منشأ صدور چک. شایسته ذکر است با عنایت به اصل استقلال دعاوی، مطالبه هر دو خواسته فوق به موجب یک دادخواست ممکن نیست و خواهان (خریدار - دارنده چک) باید هر یک از دعاوی مزبور را به طور مستقل اقامه کند. بدیهی است در صورت صدور حکم در یکی از پرونده‌ها و اجرای حکم و استیفای محکوم به، اجرای دیگری منتفی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۳/۹۰

شماره پرونده: ۹۰-۹۸-۱۴۰۳ ح

استعلام:

نظر به این که آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۸/۱۲/۲۸ در خصوص نحوه محاسبه حق الوکاله خوانده دعوا در فرضی که خواسته ها و خواندگان متعدد می باشند، سکوت کرده است و در برخی موارد وکیل خوانده مدعی است صرفاً قصد دفاع و وکالت از خواسته مشخصی را دارد و در دیگر موارد قصد دفاع ندارد، آیا دادگاه می تواند ادعای تفکیک دفاع و ابطال تمبر مالیاتی صرفاً نسبت به خواسته مورد ادعایی را بپذیرد؟ توضیح آنکه، در رویه فعلی از وکیل خواندگان به مثابه وکیل خواهان و بر اساس تعرفه تمبر مالیاتی اخذ و ابطال می شود.

پاسخ:

با توجه به عموماًت حاکم بر عقد وکالت و از آنجا که وکالت ممکن است برای امر یا امور خاصی اعطا شود (ماده ۶۶۰ قانون مدنی) و با عنایت به اینکه وکالت در دادگاه ها شامل تمام اختیارات راجع به امر دادرسی است؛ جز آنچه که موکل استثناء کرده باشد (ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹)، چنانچه در فرض سؤال خوانده دعوا صرفاً برای یک یا چند مورد از خواسته های خواهان به وکیل اعطای وکالت کرده باشد و این امر در وکالتنامه تصریح شده باشد، از آنجا که در دعاوی مالی میزان تمبر علی الحساب مالیاتی بر مبنای خواسته تعیین می شود، بر اساس قوانین و مقررات حاکم؛ از جمله ماده ۱۰۳ قانون مالیات های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۳ آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۸/۱۲/۲۸، وکیل یادشده تمبر علی الحساب مالیاتی را صرفاً نسبت به خواسته ای که حق دفاع در برابر آن را دارد، پرداخت و ابطال می کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۳/۸۵

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۹۸-۸۵ ح

استعلام:

۱- با توجه به تبصره ۲ ماده ۵۴ آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی که مقرر داشته است «... وکالت کارآموزان در پرونده‌هایی که احکام آن‌ها قابل فرجام است و یا مرجع تجدیدنظر از احکام آن‌ها دیوان عالی کشور است و یا پذیرش اعاده دادرسی کیفری، منفرداً یا به همراه وکیل سرپرست و یا سایر وکلا ممنوع است.»، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا کارآموزان کانون وکلای دادگستری صلاحیت ورود به دعاوی راجع به اصل نکاح، فسخ نکاح، نسب، حجر و طلاق را در محاکم بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور دارند؟

۲- آیا آیین نامه یادشده در خصوص وکلای مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه نیز قابل اعمال است؟

۳- آیا کارآموزان مرکز اخیرالذکر صلاحیت ورود به دعاوی اصل نکاح، فسخ نکاح، نسب، حجر و طلاق را در محاکم بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور دارند؟

۴- با توجه به آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی و با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ مورخ ۱۳۸۳/۳/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، آیا بند «ب» ماده ۴۳ و تبصره دو ذیل آن ماده از دستورالعمل کارآموزی وکالت مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه که کارآموزان آن مرکز را در پرونده‌های طلاق؛ اعم از طلاق به درخواست زوج، زوجه و طلاق توافقی دارای صلاحیت دانسته است، همچنان معتبر است؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳- وفق تبصره ۳ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶، کارآموزان وکالت حق وکالت در دعوایی که مرجع تجدید نظر از احکام آن‌ها دیوان عالی کشور است را ندارند؛ اما قبول وکالت در تمامی دعاوی مدنی و کیفری که رسیدگی به درخواست تجدید نظر از احکام آن‌ها در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان است، توسط کارآموزان وکالت قانوناً فاقد اشکال است. همچنین طبق بند «ب» ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ کلیه احکام صادره در دعاوی غیر مالی قابل تجدید نظر

و مرجع رسیدگی به درخواست تجدید نظر نیز به موجب ماده ۳۳۴ همین قانون، دادگاه تجدید نظر مرکز همان استان است؛ همچنین به موجب تبصره یک اصلاحی ۱۴۰۳/۳/۱۲ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی: «... وکالت کارآموزان در پرونده‌هایی که احکام آنها قابل فرجام است یا مرجع تجدید نظر از احکام آنها دیوان عالی کشور است و یا پذیرش اعاده دادرسی کیفری منفرداً یا به همراه وکیل سرپرست و سایر وکلا ممنوع است»؛ بر این اساس و از آنجا که آیین‌نامه باید به نحوی تفسیر شود که با قانون همخوانی داشته باشد، در خصوص اعتراض به احکام مربوط به فسخ نکاح و طلاق که قبلاً رسیدگی به آن در دیوان عالی کشور بوده است، اکنون با افزایش صلاحیت دادگاه تجدید نظر، در صلاحیت این مرجع قرار گرفته و کارآموزان وکالت حق قبول وکالت این دعاوی را دارند. با وجود این، با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۶۶۶ مورخ ۱۳۸۳/۳/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، کارآموزان وکالت اجازه فرجام‌خواهی نسبت به احکام صادره در خصوص این دعاوی در دیوان عالی کشور و یا ورود به پرونده‌هایی که در این مرجع مطرح است را ندارند و در این خصوص بین وکلای کانون وکلای دادگستری و وکلای مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه تفاوتی نیست و آیین‌نامه یادشده، وکلای این مرکز را نیز شامل می‌شود.

۴- به موجب ماده ۲ «دستورالعمل نحوه استعلام حقوقی و پاسخ به آن در قوه قضاییه مصوب ۱۳۹۸/۹/۱۹»، استعلام حقوقی باید ناظر به استنباط صحیح از مقرراتی باشد که رسماً منتشر شده است. بنا به مراتب فوق و لحاظ آن‌که دستورالعمل مورد اشاره در استعلام در روزنامه رسمی منتشر نشده است، پاسخ‌گویی به آن از وظایف اداره کل حقوقی خارج است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۳/۸۴

شماره پرونده: ۸۴-۱۶۹-۱۴۰۳ ک

استعلام:

در تشکیلات نیروی انتظامی، در کنار پلیس‌های تخصصی در حوزه شهرستان‌ها، پلیس‌های تخصصی در سطح استان نیز پیش‌بینی شده است. با توجه به این‌که پلیس‌های اخیرالذکر در شهرستان مرکز استان مستقر هستند و کارکنان آن نیز ضابط همان شهرستان تلقی می‌شوند، آیا انجام تحقیقات مقدماتی توسط پلیس‌های تخصصی استانی حسب دستور مقامات قضایی سایر شهرستان‌های استان امکان‌پذیر است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دستورات مستقیماً خطاب به ضابطان مذکور صادر می‌شود و یا به صورت غیر مستقیم از طریق ارسال نیابت قضایی به دادسرای شهرستان مرکز استان؟

پاسخ:

در فرض پرسش که مقام قضایی در شهرستان غیر مرکز استان به لحاظ فقدان پلیس تخصصی در حوزه قضایی خود، استفاده از مأموران تخصصی نیروی انتظامی در مرکز استان را جهت انجام دستورات قضایی در پرونده ضروری تشخیص دهد، مقام قضایی می‌تواند به فرماندهی نیروی انتظامی حوزه قضایی خود اعلام نماید که با هماهنگی نیروی انتظامی استان از مأموران تخصصی ذی‌ربط در مرکز استان جهت انجام تحقیقات فنی و تخصصی استفاده کند و در این خصوص تا زمانی که اقدامات قضایی خارج از حوزه قضایی ضرورت نداشته باشد، نیازی به اعطای نیابت قضایی به حوزه قضایی مرکز استان نیست. بدیهی است اقدامات اداری نظیر استعلام از ادارات واقع در خارج از حوزه قضایی همانند اخذ سوابق ثبتی و غیره که فاقد ماهیت قضایی است، به نیابت قضایی نیاز ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۰۶

۷/۱۴۰۳/۸۳

شماره پرونده: ۸۳-۶۸-۱۴۰۳ ع

استعلام:

آیا بیمه‌گر در بیمه بدنه خودرو مسؤولیتی در خصوص افت قیمت خودروی مسبب حادثه دارد؟ توضیح آنکه، هرگاه مالک خودرویی که راننده آن مقصر در وقوع حادثه بوده است و خود این خودرو هم دچار خسارت و افت قیمت شده، دارای بیمه‌نامه مربوط به بدنه خودرو باشد، آیا می‌تواند به استناد قراردادی که با شرکت بیمه دارد، مطالبه افت قیمت نماید؟ آیا تعهدات شرکت‌های بیمه‌گر در بیمه‌های بدنه، صرفاً خسارات فیزیکی وارده به خودرو را در بر می‌گیرد یا افت قیمت خودرو را نیز شامل می‌شود؟

پاسخ:

اولاً، به موجب بند «ب» ماده یک قانون بیمه اجباری خسارات واردشده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، خسارت مالی زیان‌هایی است که به سبب حوادث مشمول بیمه موضوع این قانون به اموال شخص ثالث وارد شود؛ لذا خسارت مربوط به کسر قیمت خودرو نیز نوعی خسارت مالی محسوب می‌شود؛ بویژه آن‌که، ماده ۲ قانون رسیدگی فوری به خسارات ناشی از تصادفات رانندگی مصوب ۱۳۴۵ نیز کاردان‌های فنی راهنمایی و رانندگی و پلیس راه را به تعیین میزان خسارات وارده به وسیله نقلیه؛ اعم از هزینه تعمیر و کسر قیمتی که در نتیجه تصادف حاصل می‌شود، مکلف نموده است. همچنین ماده ۲ قانون صدرالذکر تمامی دارندگان وسایل نقلیه موضوع این قانون را مکلف کرده است وسایل نقلیه خود را در قبال خسارات بدنی و مالی که در اثر حوادث وسایل نقلیه به اشخاص ثالث وارد می‌شود، حداقل به میزان مندرج در ماده ۸ این قانون نزد شرکت بیمه‌ای بیمه کنند؛ لذا چنانچه خودروی شخص زیان‌دیده علاوه بر خسارات وارده به بدنه آن، بر اساس تأیید کارشناس متحمل افت قیمت عرفی ناشی از تصادف باشد، از باب تسبیب، کاهش قیمت خودرو قابل مطالبه است.

ثانیاً، اطلاق عبارت «خسارت مالی» مذکور در تبصره ۳ ماده ۸ قانون بیمه اجباری خسارات واردشده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ با لحاظ بند «ب» ماده یک این قانون، شامل «افت قیمت خودرو» نیز می‌شود و بر این اساس، محدودیت پرداخت خسارت مقرر در این تبصره شامل «افت قیمت خودرو» نیز می‌شود و با عنایت به تصریح حکم مقنن، محدودیت مذکور در این تبصره، شرکت بیمه که بیمه‌نامه شخص ثالث را صادر کرده و همچنین راننده مسبب حادثه را شامل می‌شود.

ثالثاً، هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۴۰۳/۳/۲۰ با اصلاح ماده ۷ آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۰ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۶/۶/۸ همان مرجع، کسر قیمت وسیله نقلیه را به عنوان یکی از خسارات مالی موضوع تعهد بیمه‌گر تا سقف تعهدات مالی مندرج در بیمه‌نامه شخص ثالث با رعایت تبصره ۳ ماده ۸ این قانون به رسمیت شناخته و تدوین دستورالعمل راجع به نحوه محاسبه خسارت کسر قیمت وسیله نقلیه، حداکثر ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ این آیین‌نامه را مقرر کرده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۳

۷/۱۴۰۳/۸۱

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۲۷-۸۱ ح

استعلام:

چنانچه خواهان تعدادی از خواسته‌ها را در ستون خواسته درج نکند؛ اما در شرح خواسته آنها را درخواست کرده باشد، آیا دادگاه مکلف به رسیدگی و ارسال اخطاریه رفع نقص برای تکمیل نقایص دادخواست و در نهایت صدور رأی می‌باشد؟

پاسخ:

اولاً، خواهان موظف است تمامی خواسته‌های خود را در ستون مربوط قید و اگر مالی باشد آن را تقویم و تمبر لازم را ابطال کند و چنانچه در ستون مربوط جای کافی برای قید برخی از خواسته‌ها نباشد، در همان ستون به ذکر آن در شرح دادخواست ارجاع دهد تا برای مدیر دفتر و دیگر اشخاص دخیل با ملاحظه دادخواست، خواسته‌های خواهان معلوم و معین باشد.

ثانیاً، چنانچه خواهان بر خلاف ترتیب پیش‌گفته رفتار نموده و برخی خواسته‌ها را در شرح دادخواست قید کند، با عنایت به ملاک ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نمی‌توان به عدم اختیار دادگاه برای رسیدگی قائل شد؛ بلکه به نظر می‌رسد پس از رفع نقص و ابطال تمبر قانونی، دادگاه با لحاظ ماده ۶۵ قانون یاد شده به خواسته‌های مزبور رسیدگی می‌کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۳/۶۰

شماره پرونده: ۶۰-۱۶۸-۱۴۰۳ ک

استعلام:

۱- در مواردی که به جهت فقد وصف کیفری موضوع شکایت از ناحیه دادسرا قرار منع تعقیب صادر و مورد اعتراض شاکی واقع شود؛ اما موضوع دارای وصف مجرمانه باشد (برای مثال شاکی شکایت نموده که کالایی را به باربری سپرده و باربری آن را به عمد به مقصد نرسانده و دادسرا بدون انجام هیچ تحقیقی این موضوع را فاقد وصف کیفری دانسته است؛ در حالی که وفق ماده یک قانون مجازات عاملین متخلف در امر حمل و نقل کالا مصوب ۱۳۶۷ این عمل جرم است)؛ آیا می‌توان صرف نظر از جهتی که علت نقض قرار منع تعقیب است، صرفاً قرار معترض‌عنه را نقض و پرونده را جهت انجام تحقیقات مقدماتی و اتخاذ تصمیم مقتضی، به دادسرا ارسال کرد؟

۲- در موردی که به جهت عدم شناسایی متهم قرار منع تعقیب صادر شود (به عبارت دیگر رخداد جرم محرز است؛ اما این که مرتکب چه کسی است مشخص نیست) در حالی که قانوناً می‌بایست وفق ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بعد از انقضای مهلت قانونی قرار توقف تحقیقات صادر می‌شد، در صورتی که این قرار با اعتراض شاکی مواجه شود، آیا می‌توان قرار معترض‌عنه را نقض و پرونده را جهت انجام ادامه تحقیقات و اتخاذ تصمیم مقتضی به دادسرا ارسال کرد؟

پاسخ:

۱- مطابق ماده ۲۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صورتی که دادگاه اعتراض شاکی به قرار منع تعقیب را موجه بداند، باید آن را نقض و قرار جلب به دادرسی صادر کند و در مواردی که به نظر دادگاه، تحقیقات دادسرا کامل نباشد، بدون نقض قرار می‌تواند تکمیل تحقیقات را از دادسرا بخواهد یا خود اقدام به تکمیل تحقیقات کند؛ بنابراین دادگاه حسب مورد باید تصمیم مقتضی اتخاذ کند و صرف صدور قرار منع تعقیب از سوی دادسرا به لحاظ جرم نبودن عمل انتسابی و تشخیص دادگاه در جرم بودن رفتار مورد شکایت، مانع از تصمیم دادگاه به انجام تحقیقات تکمیلی از سوی دادسرا نبوده و در این موارد دادسرا باید تحقیقات مورد نظر دادگاه را انجام داده و بعد از آن عندالاقضاء دادگاه نسبت به نقض قرار معترض‌عنه و صدور قرار جلب به دادرسی یا تأیید قرار منع تعقیب با ذکر علت اقدام کند و در هر صورت با فرض صدور دستور انجام تحقیقات تکمیلی از سوی دادگاه، موجب قانونی جهت نقض قرار معترض‌عنه نیست.

۲- مستفاد از ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صورتی که صدور قرار توقف تحقیقات از سوی دادسرا بدون رعایت شرایط مذکور در این ماده بوده و مورد اعتراض شاکی قرار گیرد، دادگاه کیفری ذی ربط باید نسبت به نقض قرار اقدام و دستور ادامه تحقیقات را وفق مقررات صادر کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۳

۷/۱۴۰۳/۵۱

شماره پرونده: ۵۱-۱۶۸-۱۴۰۳ کی

استعلام:

آیا مقررات خاص حاکم بر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ از باب تأمین هزینه کارشناسی از سوی قوه قضائیه، نسخ قوانین متناظر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی می‌باشد؟ چنانچه خواهان از پرداخت هزینه امتناع و تقاضای پرداخت هزینه از سوی قوه قضائیه را نماید این خواسته شایستگی اجابت دارد؟

پاسخ:

با توجه به وجود برخی تفاوت‌ها بین مقررات آیین دادرسی کیفری با آیین دادرسی مدنی از حیث مبانی، اهداف و ضمانت‌اجراها، اصولاً استناد به مواد قانون آیین دادرسی کیفری در فرایند رسیدگی به دعوای حقوقی و بالعکس، جایز نمی‌باشد.

در فرض سؤال نیز استناد به ماده ۵۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در رسیدگی حقوقی به جای ماده ۲۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ جایز نیست و هر یک از مواد موصوف در محل و مجرای خود قابل اعمال است و موضوع نسخ نیز منتفی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۳/۴۰

شماره پرونده: ۴۰-۱/۱۸-۱۴۰۳ع

استعلام:

با توجه به استقلال حوزه قضایی بخش، خواهشمند است اعلام فرمایید که تأیید مرخصی و یا مأموریت رئیس حوزه قضایی بخش با رئیس کل دادگستری استان است و یا رئیس دادگستری شهرستان؟

پاسخ:

با توجه به حکم مقرر در ماده ۱۲ (اصلاحی ۱۳۸۱) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۷ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ با اصلاحات بعدی و تصریح بر نظارت و ریاست اداری رئیس دادگستری شهرستان بر دادگاه‌ها و دادرهای مربوط و دادگاه‌های مستقر در بخش، در فرض سؤال، تأیید مرخصی رئیس حوزه قضایی بخش و یا مأموریت اداری وی، با رئیس دادگستری شهرستان است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۳/۱۶

شماره پرونده: ۱۶-۲۶-۱۴۰۳ ح

استعلام:

چنانچه محکوم‌له پس از جلب و محبوس شدن محکوم‌علیه، به وی مهلت بدهد؛ اما پس از گذشت مدتی از مهلت داده شده منصرف شود، آیا می‌تواند بار دیگر در خصوص جلب محکوم‌علیه اقدام کند؟

پاسخ:

مطابق ماده ۵ آیین‌نامه نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸، «چنانچه پس از درخواست اعمال ماده ۳ قانون، محکوم‌له به نحو کتبی درخواست اعطای مهلت به محکوم‌علیه، عدم حبس و یا آزادی وی را از دادگاه بنماید، دادگاه درخواست محکوم‌له را می‌پذیرد و بر اساس آن اقدام می‌کند». بر این اساس در فرض سؤال، چنانچه دادگاه به درخواست محکوم‌له مبنی بر اعطای مهلت به محکوم‌علیه ترتیب اثر بدهد، انصراف بعدی محکوم‌له اثری ندارد و در مهلت اعطایی امکان جلب و بازداشت محکوم‌علیه وجود ندارد؛ زیرا در فرض سؤال، محکوم‌له صرفاً درخواست اعطای مهلت می‌کند و دادن مهلت با دادگاه است. مفاد ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و تبصره یک آن و مواد ۱۱ و ۱۸ این قانون مؤید چنین دیدگاهی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۳/۱۴

شماره پرونده: ۱۴-۲۶-۱۴۰۳ ح

استعلام:

حکم بر محکومیت شرکت سهامی آب منطقه‌ای به پرداخت وجه صادر شده و پس از صدور اجراییه، محکوم‌له توقیف و برداشت وجوه متعلق حق محکوم‌علیه را درخواست کرده است؛ اما شرکت محکوم‌علیه با استناد به قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ و بند «ج» ماده ۲۴ قانون الحاق موادی به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ و ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی و نظریه شورای تأمین استان خود را مشمول معافیت هیجده ماهه عدم پرداخت میدانند؛ در مقابل محکوم‌له با ارائه نظریات مشورتی شماره ۱۳/۹۹/۷ مورخ ۱۳۹۹/۲/۶ و ۱۶۵۱/۱۴۰۰/۷ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۸ و ۱۶۱۵/۹۹/۷ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۲۷ مدعای محکوم‌علیه را خلاف قانون میدانند.

بنا به مراتب پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا شرکت سهامی آب منطقه‌ای که واجد وصف دولتی است، مشمول معافیت موضوع قانون صدرالذکر می‌باشد؟
- ۲- آیا نظریه شورای تأمین در خصوص استمهال یا عدم پرداخت محکوم‌به دادنامه حقوقی، دارای وصف قانونی است؟

پاسخ:

۱- اولاً، با توجه به تبصره ماده ۳ قانون تشکیل شرکت‌های آب و فاضلاب مصوب ۱۳۶۹، ملاک دولتی بودن شرکت‌های موضوع این قانون، تصویب هیأت وزیران است و تا زمانی که دولتی بودن این‌گونه شرکت‌ها به تصویب هیأت وزیران نرسیده است، غیر دولتی محسوب می‌شوند.

ثانیاً، هرچند بند «و» تبصره ۱۰ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ به نحو اطلاق دستگاه‌های اجرایی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی را مکلف کرده است پیش از اتمام مهلت مقرر در ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ با پیش‌بینی اعتبار در بودجه سنواتی خود و با رعایت مهلت قانونی موضوع ماده واحده مذکور، محکوم‌به موضوع احکام قطعی دادگاه‌ها و یا اوراق لازم‌الاجرای ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و سایر مراجع قضایی را پرداخت بنمایند؛ اما اطلاق عبارت «دستگاه‌های اجرایی» در این بند، منصرف از شرکت‌های دولتی است و این شرکت‌ها (در فرض

سؤال شرکت آب و فاضلاب) مشمول ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ نمی‌باشند؛ زیرا:

نخست. حکم موضوع ماده واحده قانون اخیرالذکر، حکمی خاص است که صرفاً باید در حدود نص اجرا شود و در صدر این ماده واحده به صراحت بر شمول آن بر وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی تصریح شده و از شرکت‌های دولتی ذکری به میان نیامده است.

دوم. فلسفه وضع قانون یادشده و اعطای مهلت به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی آن است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می‌شود و بالطبع برای پیش‌بینی، تصویب و تخصیص مبالغی که باید به عنوان محکوم به پرداخت کنند، نیاز به مهلت است؛ اما در خصوص شرکت‌های دولتی چنین فلسفه‌ای وجود ندارد و صرف تخصیص مبالغی به این شرکت‌ها به عنوان کمک و یا غیر آن، منصرف از تخصیص بودجه سنواتی است؛ هم‌چنان که در صدر ماده واحده یادشده به این موضوع تصریح شده است که این قانون شامل وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می‌گردد و از شرکت‌های دولتی ذکری به میان نیامده است.

سوم. قانونگذار در مواد ۲ و ۴ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی بین عناوین «مؤسسه دولتی» و «شرکت دولتی» قائل به تفکیک شده و به سبب تفاوت این دو نهاد و مقررات حاکم بر هر یک، نمی‌توان عبارت «مؤسسه دولتی» مذکور در ماده واحده یادشده را به شرکت‌های دولتی نیز توسعه و تسری داد.

چهارم. حکم مقرر در ماده ۴۰ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ که شرکت‌های دولتی (موضوع ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی) را در مصرف اعتبارات تأمین شده از محل منابع بودجه عمومی در حکم مؤسسات و نهادهای عمومی غیر قرار داده است، ارتباطی با حکم مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ ندارد و نمی‌توان به استناد ماده ۴۰ یادشده، حکم مقرر در ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ را به شرکت‌های دولتی تسری داد.

۲- با توجه به حکم مقرر در ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، به صرف نظریه شورای تأمین شهرستان نمی‌توان اجرای رأی قطعی لازم‌الاجرا را به تأخیر انداخت و یا به محکوم‌علیه بدون رضایت محکوم‌له اعطای مهلت کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۳/۱۳

شماره پرونده: ۱۳-۱-۳/۱-۱۴۰۳ ح

استعلام:

چنانچه شخص ثالث در اجرای تبصره ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ به جای محکوم‌علیه، مالی از نوع نسق زراعی املاک مزروعی و باغی جهت استیفای محکوم به معرفی و اعلام کند ارزش و بهای روز اراضی معرفی شده معادل یا بیشتر از میزان محکوم به است، آیا به درخواست محکوم له و در راستای ماده ۱۱ آیین‌نامه نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹ و ماده ۹۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، می‌توان دستور توقف کسر از حقوق و مزایای محکوم‌علیه را صادر کرد؟

پاسخ:

اولاً، مطابق ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، محکوم‌علیه باید اولاً، مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم به از آن میسر باشد و ثانیاً، طبق نظر کارشناس رسمی دادگستری، مال مزبور تکافوی محکوم به و هزینه‌های اجرایی را بنماید؛ یعنی ارزش آن با میزان محکوم به و هزینه‌های اجرایی برابری کند و حداقل کمتر از آن نباشد؛ بنابراین، چنانچه مال معرفی شده عرفاً قابلیت فروش داشته باشد؛ هر چند فروش آن سهل نباشد، این امر مانع از استیفای محکوم به از آن نیست و تشخیص مصداق بر عهده مرجع قضایی مربوط است.

ثانیاً، با لحاظ بند پیش‌گفته، چنانچه مال معرفی شده برای استیفای محکوم به کافی باشد، وفق ماده ۹۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۱۱ آیین‌نامه اجرایی قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۹، توقیف حقوق و مزایای محکوم‌علیه ممکن نیست و چنانچه قبلاً توقیف شده باشد، باید از آن رفع توقیف شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۳/۸

شماره پرونده: ۸-۱۲۷-۱۴۰۳ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید از جمله در مواد ۵۴، ۶۶، و ۳۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، در خصوص نظارت بر شرایط دادخواست؛ از حیث پرداخت هزینه دادرسی احکام خاصی پیش بینی شده است؛ چنانچه پس از صدور حکم، نقص راجع به عدم پرداخت هزینه دادرسی یا پرداخت به میزان کمتر کشف شود، آیا وصول هزینه دادرسی تکلیف است و یا آنکه حق وصول آن زایل شده است؟ آیا دادستان یا شخص دیگر از باب حفظ حقوق عامه میتواند این امر را پیگیری کند؟ چنانچه پرونده در حال اجرا باشد، آیا اجرای حکم مکلف به پیگیری موضوع برای پرداخت هزینه دادرسی است؟

پاسخ:

اولاً، هزینه دادرسی جزء درآمدهای دولت است و موارد عدم دریافت یا معافیت از پرداخت آن مستلزم تصریح مقنن است.

ثانیاً، چنانچه بهرغم تکلیف و تصریح قانونی مبنی بر ضرورت اخذ هزینه دادرسی به میزان مصرح قانونی، در محاسبه و وصول آن اشتباه شده و بدون پرداخت بخشی از آن، فرآیند رسیدگی آغاز و منجر به صدور رأی شود، با لحاظ حکم مقرر در ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ از موارد توقیف اجرای حکم یا تأخیر در اجرای آن نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۳/۵

شماره پرونده: ۱۴۰۳-۱۲۷-۵ ح

استعلام:

در دعوی اعتراض ثالث به رأی صادره در دادگاه کیفری در خصوص رد مال، خواننده این دعوا (شاکی کیفری) مدعی است مدارک استنادی خواهان مجعول بوده و بابت همین موضوع در دادرسی عمومی و انقلاب علیه خواهان دعوی اعتراض ثالث شکایت کیفری مطرح کرده است. آیا چنین فرضی از موارد صدور قرار توقف رسیدگی موضوع ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است یا دادگاه باید وفق مقررات به موضوع رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند؟

پاسخ:

اولاً، در اجرای تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به آن قسمت از حکم دادگاه کیفری که دایر بر رد مال است، دادگاه تجدیدنظر استان است.

ثانیاً، رسیدگی دادگاه تجدیدنظر در اجرای مواد قانونی و رأی وحدت رویه صدرالذکر، مستلزم رعایت تشریفات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است و در اجرای ماده ۲۱۹ این قانون، در فرض سؤال که شاکی پرونده کیفری مدعی جعلیت سند ادعایی معترض ثالث است، دادگاه تجدیدنظر در اجرای مواد ۱۹۹ و ۲۱۹ همین قانون به این ادعا رسیدگی و بر اساس دلایل و مدارک موجود اتخاذ تصمیم می‌کند و چنین فرضی از شمول ماده ۱۹ قانون یادشده خارج است؛ هر چند شاکی پرونده کیفری در دادرسی بابت جعل سند شکایت کرده باشد و تاکنون منجر به اتخاذ تصمیم نشده باشد. بدیهی است چنانچه در جریان رسیدگی و پیش از صدور رأی از دادگاه تجدیدنظر، رأی قطعی کیفری مؤثر در امر حقوقی صادر شود، این رأی برای دادگاه حقوقی متبع خواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۷/۱۴۰۲/۱۱۷۷

شماره پرونده: ۱۱۷۷-۳/۱-۱۴۰۲ ح

استعلام:

محکوم علیه متصرف ملکی بوده و این ملک دارای سابقه ثبتی به نام دولت است و دولت در اجرای قوانین حاکم این ملک را به شخص ثالث واگذار کرده است؛ اما سند انتقال در اداره ثبت اسناد و املاک به نام شخص ثالث تنظیم نشده است؛ چنانچه محکوم له این ملک را به نام محکوم علیه توقیف کند و شخص ثالث نیز به رغم اطلاع از موضوع اعتراضی نکند، آیا اجرای حکم از محل این ملک امکانپذیر است؟

پاسخ:

وفق ماده ۱۰۱ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ «توقیف مال غیرمنقولی که سابقه ثبت ندارد به عنوان مال محکوم علیه وقتی جایز است که محکوم علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد و یا محکوم علیه به موجب حکم نهایی مالک شناخته شده باشد...». در فرض سؤال که ملک دارای سابقه ثبتی به نام دولت است و در اجرای قوانین به ثالث منتقل شده است؛ هر چند ملک در تصرف محکوم علیه است و شخص ثالث به توقیف ملک توسط محکوم له اعتراض نداشته است، موضوع از شمول ماده ۱۰۱ قانون مذکور خارج است و به صرف تصرف نمی توان ملک را توقیف و عملیات اجرایی و مزایده را در مورد آن اجرا کرد؛ مگر آنکه ثالث بر تعلق ملک به محکوم علیه اقرار نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۲/۱۱۵۷

شماره پرونده: ۱۱۵۷-۱-۱۸۶-۱۴۰۲ کی

استعلام:

در مواردی که به استناد ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی حکم به نظارت تحت سامانه‌های الکترونیکی (پابند) در محدوده هزار متری صادر می‌شود و محل اشتغال محکوم‌علیه در خارج از محدوده هزار متر می‌باشد، آیا اشتغال وی در محل خارج از محدوده پابند بلامانع است؟ به این صورت که در سامانه مسیر تردد وی به محل اشتغال را تعیین و وی روزانه به محل اشتغال خود تردد نماید. در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا نیازمند تصریح در دادنامه می‌باشد یا این که در مرحله اجرای احکام می‌توان محل را تعیین کرد؟

پاسخ:

مطابق ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی و تبصره ۲ این ماده، دادگاه می‌تواند محکوم به حبس را در صورت احراز شرایط مقرر در تعویق مراقبتی و با رضایت وی در محدوده مکانی مشخص تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی قرار دهد. در ماده ۱ «دستورالعمل تعیین محدوده مراقبتی محکومان تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی» مصوب ۱۴۰۱ محدوده‌های مراقبتی در سه درجه مشخص شده است و مرجع قضایی (دادگاه صادرکننده حکم) با توجه به ماده ۲ این دستورالعمل یکی از این محدوده‌ها را به عنوان «محدوده مراقبت» تعیین می‌کند و تغییر محدوده مراقبت به درخواست فرد تحت مراقبت و با لحاظ تبصره ماده ۲ دستورالعمل یادشده از محدوده مراقبتی درجه یک به درجات دو و سه امکان‌پذیر است؛ بنابراین در فرض سؤال که برای محکوم محدوده مراقبتی درجه ۳ (۱۰۰۰ متر) تعیین شده است، افزایش این محدوده به بیش از آن امکان‌پذیر نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

۷/۱۴۰۲/۱۱۵۴

شماره پرونده: ۱۱۵۴-۳/۱-۱۴۰۲ ح

استعلام:

وفق ماده ۳۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، صدور برگ اجراییه و تعقیب عملیات اجرایی و اخذ محکوم‌به توسط وکیل مستلزم درج این اختیارات در وکالت‌نامه است؛ در فرض سؤال وکیل خواهان بدون داشتن اختیارات موضوع این ماده صدور اجراییه را درخواست و دادگاه نیز اجراییه صادر کرده است؛ اما مابقی عملیات اجرایی توسط موکل (اصیل) پیگیری شده است؛ در حال حاضر محکوم‌علیه به استناد عدم اختیار وکیل در تقاضای صدور اجراییه، ابطال اجراییه و عملیات اجرایی را درخواست کرده است. در خصوص این فرض، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا موضوع از موارد ابطال اجراییه موضوع ماده ۱۱ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ است؟
- ۲- با توجه به این‌که صدور اجراییه صرفاً با دستور قاضی بوده است، آیا وی می‌تواند با عدول از دستور خود و با دستور ابطال اجراییه، عملیات اجرایی را به قبل بازگرداند؟
- ۳- با توجه به پیگیری محکوم‌له در مرحله اجرا و اقدام به ادامه عملیات اجرایی، آیا می‌توان با رجوع به قواعد عمومی وکالت در قانون مدنی، اقدام موکل (اصیل) در ادامه عملیات اجرا را تنفیذ اقدام وکیل در تقاضای صدور اجراییه تلقی کرد؟

پاسخ:

در فرض سؤال که وکیل فاقد وکالت برای درخواست صدور اجراییه و تعقیب عملیات اجرایی بوده است؛ اما به درخواست وی، اجراییه صادر شده و مابقی عملیات اجرایی توسط محکوم‌له (موکل) صورت گرفته است، صرف نظر از این‌که اقدام وکیل و نیز دستور صدور اجراییه، ممکن است موافق قانون نباشد، به نظر می‌رسد صرف نداشتن وکالت در درخواست صدور اجراییه نمی‌تواند از موجبات ابطال عملیات اجرایی، ابطال اجراییه و بازگشت عملیات اجرایی به وضع سابق باشد و با عنایت به قسمت اخیر ماده ۶۷۴ قانون مدنی تعقیب بعدی عملیات اجرایی توسط موکل (محکوم‌له) به منزله تنفیذ اقدام قبلی وکیل در درخواست صدور اجراییه است. بر این اساس، فرض سؤال از موارد ابطال اجراییه و عملیات اجرایی و اعاده وضع به حال سابق نمی‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۲/۱۱۳۱

شماره پرونده: ۱۱۳۱-۳/۱-۱۴۰۲ ح

استعلام:

وفق ماده ۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ احکام دادگاهها وقتی به موقع اجرا گذاشته می شود که محکومله یا نماینده و یا قائم مقام قانونی او کتباً این تقاضا را از دادگاه بنماید؛ در فرض صدور اجراییه و سپری شدن مدت پنج سال و ملغی شدن اجراییه صادره و یا در فرضی که پس از صدور رأی قطعی، محکومله اقدامی برای اجرای مفاد اجراییه نمی کند، آیا در جهت پرداخت دین محکوم علیه می تواند صدور اجراییه و انجام عملیات اجرایی را درخواست کند؟ بویژه آنکه، عدم اقدام محکومله ممکن است به تعلق خسارت تأخیر تأدیه به محکوم علیه منجر شود.

پاسخ:

اولاً، با عنایت به مواد ۲ و ۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، اجرای احکام دادگاهها با تقاضای محکومله یا نماینده و یا قائم مقام قانونی او و با صدور اجراییه به عمل می آید؛ مگر آن که در قانون ترتیب دیگری پیش بینی شده باشد؛ بنابراین اجرای حکم دادگاه و صدور اجراییه علی الاصول منوط به تقاضای کتبی وی است و محکوم علیه نمی تواند چنین تقاضایی کند.

ثانیاً، برخی مصادیق، بنا به جهات زیر از شمول حکم یادشده خروج موضوعی دارد:

نخست. در خصوص گزارش اصلاحی مطابق ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، مفاد سازش نامه موضوع گزارش اصلاحی که وفق مقررات ماده ۱۷۸ به بعد این قانون صادر شده است، نسبت به طرفین و وراث و قائم مقام قانونی آنها نافذ و معتبر است و مانند احکام دادگاهها به موقع اجرا گذاشته می شود؛ بنابراین، در صورت عدم انجام مفاد آن، هر یک از طرفین می توانند اجرای گزارش اصلاحی را از دادگاه درخواست کنند و با عنایت به ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، اجرای گزارش اصلاحی مستلزم صدور اجراییه است.

دوم. در خصوص تقسیم ترکه اولاً، صرف تقسیم ترکه از امور غیر ترافعی است و با تقدیم تقاضا از طرف هر یک از وراث به طرفیت دیگر ورثه قابل طرح است. ثانیاً، چنانچه یکی از ورثه علیه دیگر ورثه تقسیم ترکه را درخواست کرده باشد، با توجه به این که هر یک از ورثه ذی نفع بوده و می توانند تقاضای اجرای آن را بنمایند، به نظر می رسد

موضوع از ماده ۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ منصرف بوده و اجرای حکم منوط به صدور اجرائیه به تقاضای خواهان نیست و نیازی به صدور اجرائیه هم ندارد و با تقاضای هر یک از ورثه و از طریق فروش ترکه، حکم بر تقسیم ترکه قابل اجرا است.

سوم. در خصوص گواهی عدم امکان سازش، با توجه به قسمت اخیر ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ و نظر به اطلاق مفاد ماده قانونی مذکور؛ اعم از آنکه زوجه، خواننده دادخواست طلاق باشد یا خواهان آن و اعم از این که رأی صادره، طلاق یا گواهی عدم امکان سازش باشد، زوجه برای دریافت حقوق ناشی از روابط زوجیت خود (مانند مهریه) پس از ثبت طلاق می‌تواند وفق مفاد دادنامه مربوطه، صدور اجرائیه را درخواست کند. شرط صدور اجرائیه برای حقوق مالی زوجه در اجرای ذیل ماده ۲۹ قانون یادشده، اجرا و ثبت طلاق است؛ بنابراین، اگر به هر دلیلی طلاق ثبت نشود، صدور اجرائیه بر اساس ذیل این ماده امکانپذیر نیست؛ مگر آنکه مطابق مقررات عمومی، دادخواست مطالبه مهریه به طور مستقل تقدیم و در این مورد، حکمی صادر شده باشد.

ثالثاً، پرداخت محکومبه طوعاً توسط محکومعلیه و تقاضای محکومله پیش از صدور اجرائیه با منع قانونی مواجه نیست. در این حالت، محکومعلیهی که بدهی وی مسجل و قطعی شده و قصد ادای دین یا انجام تعهد را دارد، مطابق مواد ۲۶۴ و بعد قانون مدنی با پرداخت دین یا انجام تعهد و در صورت خودداری محکومله از قبول آن، ذمه وی بریء و تعهد ساقط می‌شود؛ بنابراین در فرض سؤال، محکومعلیه با واریز کردن محکومبه به صندوق سپرده دادگستری، ذمه خود را بریء می‌کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۱۱۱۲

شماره پرونده: ۱۱۱۲-۱۸۶/۱-۱۴۰۲ کی

استعلام:

اگر کسی مال دیگری را بدون مجوز قانونی، به نحوی از انحاء مورد تملک قرار دهد و به تصرف خود در آورد، در این صورت آیا از مصادیق ماده دوم «قانون موقت راجع به اشخاصی که مال غیر را انتقال می‌دهند و یا تملک می‌کنند و مجازات آن‌ها مصوب ۱۳۰۲» می‌باشد؟ فرض سؤال این است که مورد مذکور از مصادیق کلاهبرداری نیست (مثلاً هیچ مانور متقلبانه‌ای نبوده است) و از مصادیق مواد ۶۹۰ به بعد هم نیست (چون یا با قهر و غلبه نیست و یا این‌که اساساً مال منقول را شخص تصرف کرده است و ماده ۶۹۰ و لواحق آن مربوطه به مال غیر منقول است) و جعل و استفاده از سند مجعولی نیز صورت نگرفته است. اگر این شخص چنین کاری را انجام دهد، آیا از مصادیق ماده فوق است و یا این‌که انتقال مال غیر محسوب می‌شود؟ (در قانون انتقال مال غیر، لفظ «دیگری» وجود دارد که به نظر می‌رسد منصرف از شخص انتقال‌دهنده است و شامل انتقال به خود نمی‌شود).

پاسخ:

در فرض سؤال که فردی ملک متعلق به دیگری را به خود منتقل کرده و تملک کند، عمل وی با وجود شرایط قانونی مشمول ماده دوم «قانون موقت راجع به اشخاصی که مال غیر را انتقال می‌دهند و یا تملک می‌کنند و مجازات آنها» مصوب ۱۳۰۲ است و چون در بند «ب» ماده واحده قانون لغو مجازات شلاق مصوب ۱۳۴۴ قانون فوق اصلاح شده است؛ همچنین با توجه به اصل عدم نسخ قوانین، قانون یادشده کماکان معتبر و قابل استناد است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۲/۱۱۰۹

شماره پرونده: ۱۱۰۹-۳/۹-۱۴۰۲ ح

استعلام:

با عنایت به ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵، در صورتی که ادارت دولتی و دیگر نهادهای مندرج در متن ماده واحده، در اجرای احکام دادگستری دارای محکومیت مالی باشند، توقیف اموال آنها تا یک سال و نیم پس از سال صدور حکم قطعی ممکن نیست. در برخی موارد اداره محکوم علیه، پس از گذشت مهلت قانونی، محکوم به را پرداخت نمی‌کند و در این صورت، با تقاضای محکوم له منعی برای توقیف اموال اداره محکوم علیه نیست.

نظر به این که ادارات و سازمان‌های دولتی دارای ماهیت عام‌المنفعه نسبت به کل جامعه می‌باشند، در برخی موارد که این ادارات دارای اموال مازاد نمی‌باشند، توقیف حساب‌های فاقد موجودی یا برخی اموال دیگر که جهت خدمت‌رسانی به مردم استفاده از آنها ضروری است؛ مانند ساختمان‌های اداری و یا خودروهای اداری که مسئولین مربوط برای اداره امور با آنها تردد می‌کنند، موجب اختلال در امر خدمت‌رسانی به مردم می‌شود. در این موارد آیا رفع توقیف از اموال یا حساب‌های ضروری اداره محکوم علیه امکانپذیر است؟ آیا اساساً توقیف و مزایده ساختمان‌های اداری دارای وجاهت قانونی است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که محکوم علیه، یکی از ادارات و یا مؤسسات دولتی است و پس از گذشت مهلت قانونی مذکور در قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵، محکوم به را پرداخت نکرده است؛ چنانچه وصول محکوم به از طریق حساب‌های بانکی محکوم علیه میسر نباشد، واحد اجرای احکام مدنی می‌تواند با رعایت مقررات به میزان محکوم به و هزینه‌های اجرایی، دیگر اموال محکوم علیه را توقیف کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۷

۷/۱۴۰۲/۱۱۰۰

شماره پرونده: ۱۱۰۰-۱-۳/۱-۱۴۰۲ ح

استعلام:

شرکت صنایع هواپیمایی ایران به عنوان شرکتی دولتی و زیر مجموعه وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بر حسب نیاز و در جهت توسعه فعالیت‌های تعمیراتی و وظایف محوله در راستای تأمین امنیت کشور، با اخذ مصوبات قانونی در قالب طرح مصوب نظامی در سال ۱۳۵۴ بخشی از اراضی اطراف محل استقرار خود واقع در بخش ده ثبتي (ضلع شمالی فرودگاه مهرآباد) به مساحت تقریبی ۲۰۰ هکتار را تصرف نموده است.

اراضی تصرفی مذکور دارای معارضان ملکی (خرده مالکان) متعددی بوده است؛ تعدادی از مالکان سابقاً طی فراخوان انجام شده با مجری طرح توافق کرده‌اند؛ اما تعدادی دیگر (اغلب وراث مالکان) طی سالهای اخیر از طریق محاکم قضایی به طرفیت این شرکت به خواسته مطالبه بهای روز ملک طرح دعوا می‌کنند و پس از محکومیت و صدور اجرائیه، مبلغ محکوم به را از حساب‌های بانکی این شرکت برداشت می‌کنند.

آنچه این شرکت دولتی را متضرر می‌سازد؛ عدم انتقال سند ملکی از سوی وراث در حق این شرکت پس از برداشت وجه محکومیت می‌باشد، به گونه‌ای که این شرکت مجبور به طرح دعوای الزام به انتقال سند در حق خود نزد محاکم قضایی می‌شود.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- در مواردی که به شرح فوق، وراث مطابق گواهی حصر وراثت، ادعای مالکیت قهری بر اراضی مورث خود را می‌نمایند و این ادعا در محاکم قضایی وفق ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی پذیرفته شده و رأی بر محکومیت این شرکت صادر و در نهایت بهای اراضی از حساب‌های بانکی این شرکت برداشت می‌شود، آیا محاکم در حکم صادره باید وضعیت انتقال سند به نام محکوم علیه را مشخص کنند؟ به نحوی که، اجرای دادنامه منوط به انتقال سند به نام محکوم علیه باشد؟

۲- در مواردی با تقدیم دادخواست الزام به تنظیم سند به طرفیت وراث در حق این شرکت، محاکم به جوابیه استعلام ثبتی استناد می‌کنند که در آن صرفاً اسم مورث به عنوان مالک رسمی درج شده و اشاره‌ای به وراث نشده است و

بر این اساس قرار رد دعوا را به دلیل فقدان سمت خواندگانی صادر می‌کنند که سابقاً به عنوان مالک با رأی مراجع قضایی، بهای سهم‌الارث خود را دریافت کرده‌اند؛ آیا این رویه صحیح است؟

۳- در مواردی که این شرکت موفق به اخذ حکم قطعی مبنی بر محکومیت وراثت به انتقال سند در حق خود می‌شود؛ اما در مرحله اجرا به سبب آنکه سندی به اسم وراثت صادر نشده است، انتقال ملک از ناحیه وراثت امکانپذیر نیست و عملاً نمی‌توان حکم را اجرا کرد؛ در چنین مواردی چگونه می‌توان استیفای حق کرد؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳- اولاً، در فرض سؤال که اراضی اشخاص به تصرف شرکت دولتی درآمده است و وراثت مالک نسبت به مطالبه بهای ملک اقدام می‌نمایند و محاکم با احراز مالکیت مورث و انتقال قهری اراضی به وراثت، حکم بر محکومیت شرکت دولتی به پرداخت بهای ملک در حق وراثت صادر می‌کنند، دادگاه تکلیفی به صدور حکم به انتقال سند مالکیت اراضی مورد تصرف علیه وراثت و له شرکت در قبال پرداخت بهای ملک ندارد و از مجموع مقررات لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی این امر استنباط نمی‌شود و طبق ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ دادگاه در راستای خواسته اقدام می‌نماید و اجابت درخواست فوق (انتقال سند) منوط به درخواست و اقامه دعوا از سوی ذی‌نفع است.

ثانیاً، اظهار نظر پیرامون صحت یا سقم رأی دادگاه از وظایف اداره کل حقوقی خارج است. شایسته ذکر است مطابق ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، «همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسیده، دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده یا کسی را که ملک مزبور به او منتقل گردیده و این انتقال نیز در دفتر املاک به ثبت رسیده یا اینکه ملک مزبور از مالک رسمی ارثاً به او رسیده باشد مالک خواهد شناخت». بر این اساس، وراثت قائم‌مقام قهری مورث خود در اجرای تعهدات و تکالیف قانونی؛ از جمله اجرای آراء قطعی محاکم می‌باشند و عدم صدور سند مالکیت به نام وراثت، مانع از اجرای تعهدات و تکالیف قانونی و اجرای رأی نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۲/۱۰۵۲

شماره پرونده: ۱۰۵۲-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

پس از صدور رأی در شعبه ویژه رسیدگی کننده به دعاوی اعتراض به برگ تشخیص صادر شده از اداره منابع طبیعی و انجام مراحل مختلف کارشناسی و تأیید آن در شعبه تجدیدنظر، فردی به دعاوی مذکور اعتراض ثالث نموده و مدعی است وفق مبایعه نامه عادی زمین مذکور که ملی تشخیص داده شده است، به وی فروخته شده و طرح دعوا از سوی فردی که زمین را فروخته است، فاقد وجاهت قانونی بوده است. از آنجا که در دعاوی اعتراض به برگ تشخیص، کارشناس با در نظر گرفتن عملیات مختلف آثار احیا را بررسی و با در نظر گرفتن تصاویر هوایی و دیگر ادله اقدام به اظهار نظر می کند و صرف ادعای مالکیت به استناد سند عادی موجب طولانی شدن دادرسی شده و در ماهیت قضیه تأثیری ندارد، آیا این دعوا قابلیت استماع دارد؟

پاسخ:

اولاً، قانونگذار در قوانین مختلف؛ از جمله تبصره یک ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات بعدی، صرف ذی نفع و یا مالک بودن را برای اعتراض به تصمیم هیأت موضوع ماده واحده اخیرالذکر کافی دانسته است؛ بر این اساس، همین که مرجع رسیدگی کننده با اسناد و مدارک پیوست دادخواست و رعایت سلسله ایادی قبلی، ذی نفعی خواهان را احراز کند، برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم در ماهیت قضیه کفایت می کند.

ثانیاً، در فرض سؤال که در خصوص نوعیت قطعه زمینی، یک بار در مراجع قانونی اظهار نظر شده است، علی‌الاصول رسیدگی اعتراض اشخاص دیگری غیر از معترض قبلی یا قائم مقام وی بلامانع است؛ زیرا عدم پذیرش اعتراض متکی به دلیل، فاقد وجاهت قانونی است و قانون به صراحت آن را منع نکرده است؛ بدیهی است در رسیدگی به اعتراض اشخاص ثالث غیر از معترض قبلی، مرجع رسیدگی کننده سوابق امر را نیز مورد توجه قرار می دهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۱۰۴۲

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۲۷-۱۰۴۲ ح

استعلام:

قرارداد بیعی منعقد و مبیع تحویل خریدار شده است؛ اما ثمن معامله به صورت اقساطی و مؤجل بوده است. در قرارداد شرط فسخ معامله در صورت تعویق در پرداخت اقساط ثمن برای بایع پیش‌بینی شده است. خریدار پیش از سررسید اقساط و تحقق شرط فسخ برای فروشنده، مبیع را به ثالث انتقال داده است. با معوق شدن اقساط ثمن و اعمال خیار فسخ و اعلام آن به خریدار، فروشنده دعوای تأیید فسخ معامله و استرداد مبیع را به طرفیت خریدار مطرح می‌کند. در این خصوص خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا ثالث منتقل‌الیه نیز باید طرف دعوا قرار گیرد؟

۲- آیا دعوای استرداد مبیع قابلیت استماع دارد؟

۳- چنانچه در قرارداد اولیه بین طرفین حق انتقال مبیع پیش از تسویه ثمن معامله از خریدار سلب شده باشد؛ اما خریدار پیش از تسویه حساب اقدام به انتقال نموده باشد، پاسخ چیست؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳- اولاً، با توجه به حکم مقرر در ماده ۴۵۴ قانون مدنی مبنی بر این که «هرگاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود اجاره باطل نمی‌شود...» و ماده ۴۵۵ همان قانون که مقرر می‌دارد «اگر پس از عقد بیع مشتری تمام یا قسمتی از مبیع را متعلق حق غیر قرار دهد مثل این که نزد کسی رهن گذارد، فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد...» و دیگر مواد قانون مدنی مانند ملاک ماده ۲۸۶ و مواد ۲۸۷، ۳۶۳ و ۳۶۴ این قانون، تصرف طرفی که در اثر عقد مالک شده است، در موضوع تملیک نافذ بوده و فسخ یا انفساخ بعدی به آن صدمه نمی‌زند؛ مگر این که برخلاف آن به طور ضمنی یا صریح تراضی شده باشد و یا خریدار اول صریحاً یا ضمناً برای مدت معینی حق انتقال به غیر را از خود سلب کرده باشد. رأی وحدت رویه شماره ۸۱۰ مورخ ۱۴۰۰/۳/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور هم ناظر بر مواردی است که در قرارداد بر خلاف قاعده صدرالاشاره تصریح شده است.

ثانیاً، قراردادهای موضوع رأی وحدت رویه شماره ۸۱۰ مورخ ۱۴۰۰/۳/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور دارای شرط استرداد مبیع در صورت فسخ قرارداد و در نتیجه متضمن شرط ضمنی طرفین بر حفظ مبیع در وضعیت موجود

و عدم انتقال بعدی آن است و به جهت درج چنین شرطی در متن قرارداد است که عدم اطلاع خریدار بعدی از این شرط به اقتضای رفتار متعارف اشخاص و حق تقدم، موجب بی‌اثر شدن شرط و زوال حق مالک اولیه نسبت به عین مال دانسته نشده است؛ بنابراین، در دعوی اعلام فسخ معامله و استرداد مبیع، چنانچه جهات و شرایط مندرج در این رأی وحدت رویه فراهم باشد و در قرارداد به حق استرداد معوض تصریح شده باشد که متضمن تکلیف به حفظ معوض و عدم انتقال آن است و یا به صراحت شرط عدم انتقال شده باشد، دعاوی مذکور در ماهیت امر قابل استماع است. در هر حال خواهان در فرض سؤال ملزم نیست ثالث را طرف دعوا قرار دهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۱۰۳۸

شماره پرونده: ۱۰۳۸-۲۵۰-۱۴۰۲ ح

استعلام:

اولاً، چنانچه ابلاغیه خواننده به حساب کاربری وی ارسال شود و بهرغم ارسال پیامک برای خواننده نامبرده از دریافت ابلاغیه از سامانه امتناع کند، آیا موضوع مشمول ماده ۶۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است یا مشمول ماده ۷۰ این قانون؟ توضیح آنکه اداره حقوقی امتناع خواننده از دریافت اوراق را مشمول ماده ۶۸ و امتناع بستگان از دریافت اوراق را مشمول ماده ۷۰ قانون مذکور دانسته است. ثانیاً، چنانچه امتناع خواننده از دریافت اوراق از سامانه مشمول ماده ۶۸ یادشده باشد، آیا تبصره ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مصوب ۱۳۹۵/۵/۲۴ که امتناع خواننده از دریافت اوراق را در حکم استتکاف؛ اما مشمول ماده ۷۰ قانون صدرالذکر دانسته است، مغایر قانون می‌باشد؟ ثالثاً، خواهشمند است در خصوص چگونگی دریافت دیه شخصی که در نتیجه حادثه رانندگی دچار زندگی نباتی شده است، اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً و ثانیاً، صرف نظر از آنکه استتکاف مذکور در صدر ماده ۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، ناظر بر بستگان خواننده باشد یا خواننده را نیز در بر می‌گیرد و صرف نظر از آنکه حکم امتناع خواننده در ذیل ماده ۶۸ قانون یادشده به صورت خاص بیان شده است، مقصود تبصره ۲ ماده ۱۳ آیین‌نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مصوب ۱۳۹۵/۵/۲۴ از حیث ارجاع خودداری از مراجعه به سامانه ابلاغ به ماده ۷۰ قانون آیین دادرسی یادشده آن است که اثر ابلاغ قانونی بر این امر مترتب است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۶

۷/۱۴۰۲/۱۰۲۶

شماره پرونده: ۱۰۲۶-۱۲۷-۱۴۰۲ ح

استعلام:

در پرونده حقوقی به خواسته صدور حکم بر اعسار از پرداخت محکوم به، دادگاه حقوقی با این استدلال که خواهان به لحاظ انجام فعالیت تجاری تاجر تلقی میشود، به استناد ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ قرار رد دادخواست و یا رد دعوی اعسار را صادر کرده است؛ دادگاه تجدیدنظر نیز دادنامه بدوی را تأیید کرده است. پس از آن خواهان با ضمیمه کردن دادنامه یادشده و با استناد به آن، دعوی دیگری را به خواسته صدور حکم ورشکستگی مطرح کرده است؛ اما دادگاه با این استدلال که دادنامه‌های قبلی صادر شده متضمن تاجر شناختن خواهان به لحاظ حکمی، تکلیفی را برای آن شعبه ایجاد نمیکند، خواهان را تاجر تلقی نکرده و به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، قرار عدم استماع دعوا را به لحاظ تاجر نبودن خواهان صادر کرده است. با توجه به توضیحات پیش گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، آیا استدلال دادگاه تحت عنوان جهات حکمی یک رأی، واجد اعتبار امر مختومه و الزام‌آور برای دادگاه دیگر است؟

ثانیاً، در حال حاضر، خواهان برای احقاق حق خود از چه راهکار قانونی میتواند استفاده کند؟ توضیح آن‌که، هر دو دعوی اعسار از پرداخت محکوم به و نیز صدور حکم ورشکستگی مطرح شده از طرف وی که به دو دادگاه مختلف ارجاع شده است، حسب مورد به صدور قرار رد یا عدم استماع دعوا منجر شده است و بین دو دادگاه در خصوص تاجر بودن یا نبودن خواهان اختلاف عقیده وجود دارد.

پاسخ:

صرف نظر از آنکه در فرض سؤال در جریان رسیدگی به درخواست ورشکستگی خواهان، شایسته بود دادگاه رسیدگی‌کننده با عدم احراز تاجر بودن خواهان، حکم بر بطلان دعوی وی صادر می‌کرد و نه آنکه تصمیم شکلی اتخاذ کند؛ در فرض سؤال که با توجه به حکم مقرر در تبصره ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، قرار رد دادخواست صادر شده است و از سوی دیگر راجع به دعوی بعدی به خواسته صدور حکم بر ورشکستگی نیز قرار رد صادر شده و هیچ‌کدام از آراء در ماهیت امر صادر نشده است، حسب مورد رسیدگی و

اتخاذ تصمیم ماهوی دادگاه مرجوع‌الیه به درخواست مجدد خواهان مبنی بر صدور حکم اعسار و یا ورشکستگی با منع قانونی مواجه نیست. شایسته ذکر است در فرض سؤال که دادگاه با لحاظ تبصره ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، محکوم‌علیه را تاجر فرض کرده است، این امر واجد اعتبار امر مختوم نمی‌باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۸

۷/۱۴۰۲/۹۹۹

شماره پرونده: ۹۹۹-۱۹۵-۱۴۰۲ ح

استعلام:

با توجه به ماده ۶ قانون تملک آپارتمان‌ها مصوب ۱۳۴۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، آیا اکثریت مالکان می‌توانند در فضای مشترک و غیر اختصاصی (مشاع) آپارتمان، به‌رغم مخالفت یکی از مالکان اقدام به نصب آسانسور نمایند؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به اطلاق و عموم عبارت «امور مربوط به قسمت‌های مشترک» در ماده ۶ قانون تملک آپارتمان‌ها مصوب ۱۳۴۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، چنانچه قرارداد دیگری بین مالکان ساختمان وجود نداشته باشد و اکثریت مالکان واحدهای آپارتمانی موافق نصب آسانسور در قسمت مشاعات باشند، نصب آسانسور به تصمیم اکثریت یادشده در صورتی که بیش از نصف مساحت تمام قسمت‌های اختصاصی را مالک باشند، مطابق حکم ماده یادشده است و در فرض سؤال، مخالفت یکی از مالکان با این امر با رعایت شرایط فوق، مؤثر در مقام نیست.

ثانیاً، با توجه به قسمت اخیر ماده ۲ قانون تملک آپارتمانها مصوب ۱۳۴۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ملاک تبصره ۳ ماده ۴ (اصلاحی ۱۳۷۶) این قانون و مفاد مواد ۳ و ۲۳ آیین‌نامه اجرایی آن مصوب ۱۳۴۷/۲/۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی؛ از آنجا که مالک‌های واحدهای زیرزمین و یا همکف استفاده مستمر و متعارفی از آسانسور ندارند، در تأمین و پرداخت هزینه‌های نصب، تعمیر و نگهداری آسانسور تکلیفی ندارند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۰

۷/۱۴۰۲/۹۹۵

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۷۹-۹۹۵ ح

استعلام:

(حسب ماده ۲۷۴ قانون امور حسبی تصفیه ترکه متوفی در صورتی که متوفی بازرگان باشد تابع مقررات تصفیه امور بازرگان متوقف است.)

به استحضار می‌رسد برخی مراجع قضایی معتقدند استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صدور رأی وحدت رویه شماره ۵۶۱ مورخ ۱۳۷۰/۲/۲۸ و استناد به ماده ۴۲۳ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱، ابطال پرداخت طلب بستانکار پس از تاریخ توقف بدون رعایت مقررات تصفیه امر ورشکستگی است و با توجه به این که در این رأی وحدت رویه تصریح شده است که اگر پس از تاریخ توقف حکمی علیه تاجر صادر شود و سپس به مرحله اجرا درآید، عملیات اجرایی باطل است؛ لذا چنانچه حکم پیش از تاریخ توقف صادر و یا پس از این تاریخ اجرا شده باشد، عملیات اجرایی قابل ابطال نیست. خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

صرف نظر از ابهام موجود در استعلام، چنانچه مقصود آن است که پیش از تاریخ توقف، حکمی علیه تاجر ورشکسته صادر و عملیات اجرایی تا پس از تاریخ توقف ادامه داشته است، واحد اجرای احکام مدنی باید در اجرای ماده ۳۳ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ مراتب را به اداره تصفیه امور ورشکستگی اعلام نماید و چنانچه واحد اجرای احکام مدنی با وجود صدور حکم ورشکستگی عملیات اجرایی را ادامه دهد، این عملیات قابل ابطال است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

۷/۱۴۰۲/۹۵۰

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۲۷-۹۵۰ ح

استعلام:

احتراماً آن اداره کل در نظریات مشورتی متعددی؛ از جمله به شماره ۷/۹۹/۵۷۸ مورخ ۱۳۹۹/۵/۱۲ اعلام کرده است اقامه دعوا به خواسته تنفیذ یا تأیید اسناد عادی تحت عنوان بیع‌نامه، صلح‌نامه و یا هبه‌نامه دعوا محسوب نشده و قابل استماع نیست و نیز اثبات وقوع معامله و اثبات مالکیت نسبت به املاک ثبت شده غیر قابل استماع است. این در حالی است که در موارد متعددی از قبیل بلند مرتبه‌سازی در عرصه دارای سند رسمی که پس از احداث عرصه آن به تشخیص مراجع ذی‌ربط ملی اعلام و سند مالکیت مالک رسمی بی‌اعتبار می‌شود و یا از مرجع قضایی رأی بر وقفی بودن عرصه صادر می‌شود، مشکلات عدیده‌ای را ایجاد می‌کند؛ زیرا از یک سو تنظیم سند رسمی انتقال آپارتمان‌های احداث شده در اراضی مذکور با منع قانونی مواجه است و از سوی دیگر، مراجع رسمی به سند عادی دارنده این قبیل ابنیه و واحدهای آپارتمانی ترتیب اثر نمی‌دهند. بنا به مراتب فوق، به نظر می‌رسد نظریات اداره کل در این خصوص مستلزم بازنگری است؛ زیرا مفهوم دعوا در این موارد قابلیت تحقق دارد و صدور رأی از سوی دادگاه مبنی بر تأیید سند عادی نیز مغایرتی با سابقه ثبتی ندارد.

بنا به توضیحات پیش‌گفته، خواهشمند است با لحاظ نظریات سابق آن اداره کل، در خصوص فرض سؤال اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

در فرض سؤال که در زمان احداث بنا، عرصه دارای سند رسمی و به نام اشخاص بوده و مالک به اعتبار مالکیت رسمی و با مجوز قانونی اقدام به ساخت بنا کرده است؛ اولاً، با توجه به ملاک ماده ۵۰۴ قانون مدنی تصرف مالک ناشی از مجوز قانونی بوده و ملی و یا موقوفه اعلام شدن بعدی عرصه، مالکیت وی نسبت به اعیانی که پیش‌تر ساخته شده است را سلب نخواهد کرد.

ثانیاً، در فرض سؤال، عمومات حاکم بر املاک فاقد سابقه ثبتی جریان دارد و استماع دعوی اثبات وقوع بیع یا اثبات مالکیت و امثال آن با منع قانونی مواجه نیست؛ ضمناً شایسته ذکر است نظریات مورد اشاره این اداره کل در خصوص مسموع نبودن دعوی اثبات مالکیت و مانند آن منصرف از فرض سؤال است و در خصوص آپارتمان‌هایی که فاقد سند رسمی است و در عرصه‌ای احداث شده است که دارای سابقه ثبتی می‌باشد، در خصوص اعیانی احداث

شده در نظريه شماره ۷/۱۴۰۱/۴۶۳ مورخ ۱۴۰۲/۲/۲۳ اين اداره كل (تصوير پيوست)، مشابه همين نظر داده شده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۱۰

۷/۱۴۰۲/۹۴۷

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۱۲۷-۹۴۷ ح

استعلام:

۱- چنانچه خریدار ملک را تصرف کند و سند رسمی ملک همچنان به نام فروشنده باشد و متعاقباً معامله به جهتی باطل اعلام شود، آیا فروشنده می‌تواند همزمان خواسته‌های اعلام بطلان معامله و خلع ید را مطرح کند یا باید دعوای تصرف عدوانی را اقامه کند؟

۲- در فرض سؤال چنانچه معامله فسخ شود، آیا فروشنده می‌تواند همزمان خواسته‌های تأیید فسخ معامله و خلع ید را مطرح کند و یا آنکه باید دعوای تصرف عدوانی را مطرح کند؟ فروشنده در این فروض با چه خواسته‌ای می‌تواند ملک را مسترد و از تصرف خریدار خارج کند؟ ۳- در هر یک از فروض بطلان و فسخ معامله، چنانچه سند رسمی به نام خریدار تنظیم شده باشد، فروشنده با چه خواسته‌ای می‌تواند ملک را مسترد کند؟

پاسخ:

اولاً، طرح دعوای اعلام بطلان و خلع ید یا فسخ معامله و خلع ید به صورت همزمان با منع قانونی مواجه نیست؛ زیرا خواسته خلع ید با دعوای اصلی ناشی از یک منشأ بوده و بر مطالبه آن ایرادی مترتب نمی‌باشد. ثانیاً، دعوای تصرف عدوانی فرع بر مالکیت نیست و صرفاً سبق تصرف خواهان و لحوق تصرف عدوانی خواننده مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و در موارد مذکور در فرض سؤال که دعوای مطرح شده فرع بر مالکیت است، طرح دعوای تصرف عدوانی موضوعاً منتفی است.

ثالثاً، در مصادیقی از فرض سؤال که سند رسمی انتقال تنظیم و سپس بطلان معامله احراز و یا آنکه فسخ شده است، در هر حال طرح دعوای ابطال این سند ضروری است.

رابعاً، با توجه به حکم مقرر در ماده ۴۵۴ قانون مدنی مبنی بر این‌که «هرگاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود اجاره باطل نمی‌شود...» و ماده ۴۵۵ همان قانون که مقرر می‌دارد «اگر پس از عقد بیع مشتری تمام یا قسمتی از بیع را متعلق حق غیر قرار دهد مثل این که نزد کسی رهن گذارد، فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد...» و دیگر مواد قانون مدنی مانند ملاک ماده ۲۸۶ و مواد ۲۸۷، ۳۶۳ و ۳۶۴ این قانون، تصرف طرفی که در اثر عقد مالک شده است، در موضوع تملیک نافذ بوده و فسخ یا انفساخ بعدی به آن صدمه نمی‌زند؛ مگر این‌که بر خلاف آن به طور ضمنی یا صریح ترازی شده باشد و یا خریدار اول صریحاً یا ضمناً برای مدت

معینی حق انتقال به غیر را از خود سلب کرده باشد. رأی وحدت رویه شماره ۸۱۰ مورخ ۱۴۰۰/۳/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور هم ناظر بر مواردی است که در قرارداد بر خلاف قاعده صدرالاشاره تصریح شده است. بنا به مراتب فوق در فرض سؤال که پس از معامله و تصرف خریدار در ملک، معامله به جهتی از جهات باطل و یا فسخ شده است، صدور حکم بر خلع ید از ملک متنازع‌فیه فرع بر آن است که مالکیت خواهان احراز و ملک نیز در تصرف خوانده باشد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

۷/۱۴۰۲/۷۶۷

شماره پرونده: ۷۶۷-۶۶-۱۴۰۲ع

استعلام:

با توجه به این که برخی شهرداری‌ها دارای چندین سازمان تحت پوشش مانند سازمان حمل و نقل، زیباسازی و منظر شهری هستند و یا آنکه سهامدار اصلی برخی کارخانه‌ها و یا شرکت‌های شهرک‌های صنعتی می‌باشند و در این موارد شهردار به عنوان عضو اصلی و گاهی به عنوان رئیس هیأت مدیره است و در جلسات هیأت مدیره شرکت و ذیل صورتجلسات و تصمیمات کمیته‌های فنی هیأت مدیره و مجمع عمومی و حتی چک‌های صادره را امضا می‌کند؛ در چنین مواردی آیا شهردار می‌تواند بر اساس اساسنامه‌های این شرکت‌ها به مانند دیگر اعضای هیأت مدیره، حق‌الجلسه یا سود سهام دریافت کند؟
توضیح آنکه، در فرض سؤال جلسات بعد از وقت اداری برگزار می‌شود و در اساسنامه دریافت حق‌الجلسه و سود برای اعضا پیش‌بینی و مصوب شده است.

پاسخ:

با توجه به تبصره ۳ ماده واحده قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب ۱۳۷۳ و تبصره‌های قوانین بودجه کل کشور در سنوات اخیر؛ مانند جزء ۴ بند «ط» تبصره ۲ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، دریافت هر نوع حقوق؛ اعم از حق جلسه و حق عضویت و نظایر آن توسط شهردار از شرکت‌ها و سازمان‌های وابسته به شهرداری که به مناسبت شغل و وظیفه در هیأت مدیره آنها عضویت دارد، ممنوع است. بدیهی است وجوهی نظیر اضافه‌کار که به موجب قانون بابت انجام کار در خارج از ساعات کار اداری توسط دستگاه متبوع به شهردار پرداخت می‌شود، از ممنوعیت یادشده خروج موضوعی دارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۳/۰۵/۰۹

۷/۱۴۰۲/۷۳۷

شماره پرونده: ۱۴۰۲-۸۲-۷۳۷ ح

استعلام:

به استحضار می‌رساند در خصوص دعاوی که از سوی شخص حقوقی موقوفه به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی اجاره و پرداخت پذیره و اهدایی علیه شرکت مادر تخصصی ساخت و توسعه زیربناهای حمل و نقل کشور یا دستگاه‌های اجرایی مطرح می‌شود، آرای متفاوتی از مراجع قضایی صادر شده است؛ توضیح این‌که در طی سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۱ و احداث خط راه‌آهن تهران به تبریز و همچنین با راه‌اندازی آزادراه زنجان - تبریز در سال ۱۳۸۵، مقداری از اراضی موقوفه در مسیر خط راه‌آهن یا آزادراه قرار گرفته است و نمایندگان موقوفه دعاوی مزبور را به طرفیت شرکت دولتی فوق‌الذکر یا دستگاه اجرایی ذی‌ربط اقامه می‌کنند. در برخی آرای صادره، پس از ارجاع موضوع به کارشناس و تعیین قیمت روز عرصه اراضی قرار گرفته در طرح، شرکت فوق‌الذکر به تنظیم سند رسمی اجاره با پرداخت اجاره بهای روز و پرداخت قیمت کامل روز عرصه در حق شخص موقوفه محکوم شده است؛ در برخی آرای دیگر به جهت این‌که زمین به صورت تلف درآمده و تنظیم قرارداد اجاره امکانپذیر نیست، قرار عدم استماع صادر شده است.

با عنایت به توضیحات پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- ماده یک آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۰/۲/۱۳۶۵ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، دریافت همزمان سی درصد قیمت عادلانه روز زمین به هنگام تنظیم سند اجاره به عنوان پذیره ابتدایی علاوه بر مال‌الاجاره عادلانه روز از سوی شخص موقوفه را تجویز کرده است؛ برخی دادگاه‌ها علاوه بر مال‌الاجاره به پرداخت صد در صد قیمت عادلانه روز عرصه هم رأی می‌دهند؛ از طرف دیگر، تبصره ۴ ماده ۵ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، فقط یکی از دو راهکار تملک از سوی دولت در فرضی که تبدیل به احسن مجاز است و یا اجاره طویل‌المدت را مورد شناسایی قرار داده است. قانون تعیین تکلیف وضعیت املاک واقع در طرح‌های دولتی و شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۷ نیز فقط پرداخت بها و عوض زمین‌های واقع در محدوده شهرها را پیشبینی کرده است؛ بنابراین، در حالتی که عرصه مورد نیاز برای اجرای طرح‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت موقوفه باشد، آیا باید مفاد ماده یک آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۰/۲/۱۳۶۵ هیأت وزیران با اصلاحات و

الحاقت بعدی رعایت شود یا احکام لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقت بعدی و قانون تعیین تکلیف وضعیت املاک واقع در طرح‌های دولتی و شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۷؟

۲- آیا حکم محکومیت به پرداخت قیمت روز زمین توأم با الزام به تنظیم سند رسمی اجاره با پرداخت مال‌الاجاره عادلانه روز که تا زمانی نامعلوم ادامه دارد، دارای وجاهت قانونی است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، وجه تمایز بین تملک مال وقف و ملک خصوصی مردم که این تفاوت را توجیه کند، چیست؟

۳- آیا اطلاق ماده ۷ آیین‌نامه یادشده که اعلام می‌دارد: «در صورتی که مورد استفاده از زمین منطبق با نیت واقف نباشد، کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت و مؤسسات عمومی غیر دولتی نظیر شهرداری‌ها و نیز نهادهای انقلابی مشمول پرداخت پذیره طبق این آیین‌نامه خواهند بود»، با قوانین موضوعه از جمله لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقت بعدی و قانون تعیین تکلیف وضعیت املاک واقع در طرح‌های دولتی و شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۷ تعارض و منافات دارد؟ در فرضی که عرصه موقوفه در مسیر برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی وزارتخانه‌ها یا مؤسسات و شرکت‌های دولتی یا وابسته به دولت و شهرداریها قرار می‌گیرد و برای اجرای این طرح‌ها نیاز به تملک عرصه موقوفه باشد، چگونه می‌توان احکام این دو دسته از مقررات را جمع و اجرایی کرد؟

۴- در صورت اعتقاد به موجه بودن پرداخت همزمان قیمت روز زمین و مال‌الاجاره، آیا باید به سی درصد قیمت روز زمین وقفی رأی داد یا صد درصد آن؟

۵- آیا زمین موقوفه‌ای که خط راه‌آهن یا بزرگراه و آزادراه از آن عبور کرده است، در حکم تلف محسوب می‌شود؟ چنانچه انتفاع از زمین آنگونه که نیت واقف بوده است، امکانپذیر نباشد و به حکم عرف و عادت همین وضعیت مستمر باشد، آیا حیات حقوقی وقف پایان یافته است؟ آیا این موضوع که صرفاً قسمتی از موقوفه در طرح عمومی و عمرانی قرار گرفته باشد یا همه آن، در حکم قضیه تأثیری دارد؟

۶- آیا تملک تمامی یا قسمتی از موقوفه از سوی دولت در اجرای طرح‌های عمومی، عمرانی و نظامی مجاز است؟ در صورتی که انتقال یا تملک کامل موقوفه مجاز شمرده شود، آیا باید عواید حاصل و مبلغ خسارت پرداختی را به مالی که اقرب به نیت واقف است تبدیل کرد یا باید صرف امور خیریه کرد؟ چنانچه باید بدل خریداری شود، آیا این بدل خود وقف تلقی می‌شود؟

۷- چنانچه عقیده دادگاه بر امکان تنظیم سند اجاره با نماینده موقوفه و پرداخت کامل قیمت روز زمین وقفی از سوی دولت یا شرکت دولتی باشد و دولت یا شرکت دولتی بخواهد در آینده مورد اجاره را به غیر انتقال دهد، آیا علاوه بر موارد فوق الذکر، باید پانزده درصد مابه‌التفاوت ارزش عرصه موقوفه نسبت به ارزش زمان ایجار فعلی را به عنوان پذیره انتقالی موضوع ماده ۲ آیین نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، به هنگام تنظیم سند اجاره به نفع موقوفه پرداخت کند؟ به طور کلی، در جایی که انتقالات مورد اجاره متعدد باشد، آیا پایانی برای تکلیف پرداخت پانزده درصد پذیره انتقالی وجود دارد؟ آیا تکلیف پرداخت پذیره انتقالی ناظر بر فرضی است که فقط سی درصد قیمت ارزش روز زمین به هنگام تنظیم اجاره ابتدایی از مستأجر اخذ شده است و فقط تا زمانی که معادل قیمت کامل روز زمین - دو سوم دیگر قیمت - می‌شود، ادامه دارد؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، فروش و تملک اراضی و املاک موقوفه جز در موارد استثنایی مقرر در مواد ۸۸ و ۸۹ قانون مدنی و تبصره ۴ ماده ۵ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات بعدی، شرعاً و قانوناً مجاز نیست؛ بنابراین، در فرض سؤال تملک اراضی موقوفه عام و موقوفاتی که اداره آنها به لحاظ نداشتن متولی برعهده سازمان اوقاف است توسط شرکت مادر تخصصی ساخت و توسعه زیربنای حمل و نقل کشور و یا دستگاه اجرایی دیگر باید با رعایت تبصره ۴ ماده ۵ اخیرالذکر و مطابق تشخیص سازمان اوقاف و در موقوفاتی که متولی منصوص امین دارند به تشخیص متولی و (بنا بر نظریه شماره ۳۱۰۸۶/۱۰۲ مورخ ۱۴۰۱/۳/۹ فقهای شورای نگهبان و رأی شماره ۱۴۰۱۰۹۹۷۰۹۰۵۸۱۱۱۷۴ مورخ ۱۴۰۱/۶/۲۲ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری) به طریق مذکور در این قانون و از طریق تبدیل به احسن صورت گیرد و یا در مواردی که این امر شرعاً مجاز نیست، این اراضی و املاک به اجاره طویل‌المدت داده شود. بنابراین حسب مورد در صورت جمع بودن شرایط تبدیل احسن، موقوفه به تملک دستگاه اجرایی مجری طرح با پرداخت قیمت روز املاک با لحاظ طلق بودن ملک در خواهد آمد؛ اما چنانچه امکان تملک وجود نداشته باشد و موقوفه به اجاره طویل‌المدت دستگاه اجرایی مجری طرح درآید، رعایت مقررات آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی از جمله ماده یک آن ضروری است.

ثالثاً، با عنایت به مراتب پیش‌گفته، در فرض سؤال، پرداخت قیمت عادلانه روز املاک توأم با پرداخت مال‌الاجاره فاقد وجاهت قانونی است.

۳- حکم مقرر در ماده ۷ (اصلاحی ۱۳۸۲/۸/۴) آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی با لحاظ ماده ۱۲ (الحاقی ۱۳۹۷/۴/۳۱) این آیین‌نامه از فرض تملک ملک توسط دستگاه اجرایی در اجرای لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی خروج موضوعی دارد و صرفاً ناظر بر فرضی است که مورد استفاده دستگاه اجرایی از زمین موقوفه منطبق با نیت واقف نباشد که در این صورت ملزم به پرداخت پذیره وفق مواد و احکام مقرر در این آیین‌نامه می‌باشند؛ اما در صورت تملک ملک موقوفه توسط دستگاه اجرایی باید وفق تبصره ۴ ماده ۵ لایحه قانونی یادشده رفتار شود و حسب مورد باید قیمت و بهای عادلانه روز تقویم اراضی و ابنیه و تأسیسات و حقوق (با لحاظ طلق بودن ملک و نه موقوفه بودن آن) موضوع ماده ۵ لایحه قانونی مذکور و یا قیمت روز (در فرض تملک ملک موقوفه توسط شهرداری وفق ماده واحده قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰) پرداخت شود.

۴- با توجه به مراتب فوق، پاسخ به این پرسش منتفی است.

۵- صرف تملک تمام یا بخشی از موقوفه توسط دستگاه اجرایی، تلف حکمی موقوفه محسوب نمی‌شود؛ بویژه در فرضی که نوع بهره‌برداری از ملک توسط دستگاه تملک‌کننده با نیت واقف منطبق و در همان راستا باشد؛ اما اگر آنگونه که در فرض سؤال آمده است، انتفاع از ملک، به نحوی که مدنظر واقف بوده است، امکان‌پذیر نباشد و چنین وضعیتی دائمی و یا مستمر باشد، با توجه به حکم مقرر در تبصره ۴ ماده ۵ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی و از آنجا که در چنین فرضی استمرار انتفاع از موقوفه و اجرای غرض واقف منتفی است، (شرط دوام و تأیید منتفی است)، چنانچه تبدیل به احسن موقوفه قانوناً مجاز باشد؛ از موارد تبدیل به احسن است و این امر نیز به معنای اضمحلال وقف و بطلان آن نمی‌باشد و بدل نیز حکم وقف را دارد؛ در فرضی هم که تبدیل به احسن قانوناً مجاز نباشد، از موارد اجاره طویل‌المدت ملک است که در چنین فرضی نیز تلف حکمی موقوفه منتفی است.

۶- به موجب ماده ۹۰ قانون مدنی، عین موقوفه در موارد جواز بیع (یا تملک) به اقرب به غرض واقف تبدیل می‌شود؛ بنابراین در فرض سؤال، در صورت تملک موقوفه توسط دستگاه اجرایی، قیمت پرداختی و دیگر عواید

دریافتی باید در اقرب به غرض واقف صرف شود و چنانچه ملکی در این راستا خریداری شود، ملک مزبور به وقفیت درآمده و عواید حاصل از آن طبق نظر واقف صرف خواهد شد.

۷- اولاً، همانگونه که پیش‌تر نیز آورده شد، در فرض سؤال و در صورت به اجاره طویل‌المدت دادن ملک موقوفه تملک شده توسط دستگاه اجرایی، صرفاً اجاره‌بها با رعایت تبصره ۴ ماده ۵ لایحه قانونی صدرالذکر و آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی تعلق می‌گیرد و موجبی برای الزام دستگاه تملک‌کننده به پرداخت کامل بهای روز ملک موقوفه، آنگونه که در فرض سؤال آمده است، نمی‌باشد.

ثانیاً، با توجه به ماده ۲ آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، مستأجر عرصه‌ای که حق تملک اعیان داشته و احداث اعیان نموده است، مکلف است در صورت انتقال مورد اجاره به غیر، پانزده درصد مابه‌التفاوت ارزش فعلی عرصه موقوفه نسبت به زمان ایجار را به عنوان پذیره و به هنگام تنظیم سند اجاره به نفع موقوفه پرداخت کند و در نقل و انتقالات بعدی نیز این ترتیب رعایت می‌شود. این فروشنده (مستأجر) است که باید پذیره را به ترتیب فوق پرداخت کند و از عبارت «ابتدائاً» مذکور در ماده یک این آیین‌نامه، نمی‌توان صرف اخذ پذیره از اولین فروشنده را مستفاد دانست و به سبب تصریح ماده ۲ آیین‌نامه، در تمامی نقل و انتقالات اخذ پذیره از مستأجر (فروشنده) با رعایت ترتیبات مذکور در این ماده ضروری است؛ مگر در انتقالات ناشی از ارث که وفق ماده ۶ آیین‌نامه یادشده، طبقه اول وراثت از پرداخت پذیره معاف هستند و یا در فرض اجرای ماده ۱۲ همین آیین‌نامه.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۳/۰۵/۲۱

۷/۱۴۰۲/۵۵۲

شماره پرونده: ۱۶۸-۵۵۲-۱۴۰۲ کی

استعلام:

در مواردی که در راستای ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری دستور اخذ وجه الکفاله از سوی دادستان صادر می‌شود و پس از قطعیت دستور، مراتب به اداره متبوع ضامن اعلام می‌شود تا ماهیانه یک چهارم از حقوق کسر شود، پس از کسر چند مرحله از حقوق ضامن و قبل اتمام مبلغ وجه الکفاله، کفیل محکوم‌علیه را معرفی می‌نماید و دادستان در راستای ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری از دستور اخذ وجه الکفاله با تعیین مبلغی عدول می‌نماید.

حال خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا می‌توان مبلغ تعیینی از سوی دادستان را از مبالغ قبلی کسر شده احتساب نمود؟

۲- در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا می‌توان مابقی مبالغ کسر شده از حقوق ضامن را به وی مسترد نمود؟

پاسخ:

۱ و ۲- با توجه به عبارت «پیش از اتمام عملیات اجرایی» در ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، آن قسمت از وجه الکفاله که وصول شده و به محکوم‌له داده شده است، مشمول عبارت یادشده محسوب نمی‌شود و حکم در این بخش، اجرا شده است؛ اما نسبت به مبلغ باقیمانده که وصول نشده یا به محکوم‌له داده نشده است، کفیل می‌تواند از ارفاقات قانونی در ماده ۲۳۶ قانون یادشده برخوردار شود. به عبارت دیگر اگر بخشی از وجه الکفاله از کفیل اخذ؛ ولی به مدعی خصوصی تحویل نشده باشد، با توجه به عدم ختم عملیات اجرایی (حتی نسبت به این قسمت) مازاد بر یک چهارم به کفیل مسترد می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه